

فهرست مطالب

11	آیه (71) و ترجمه:
11	تفسیر:
14	آیه (72) و (73) و ترجمه:
14	تفسیر:
16	آیه (74) و ترجمه:
16	تفسیر:
18	آیه (75) و ترجمه:
18	تفسیر:
21	آیه (76) و ترجمه:
21	تفسیر:
23	آیه (77) و ترجمه:
23	شان نزول:
24	تفسیر:
27	آیه (78) و (79) و ترجمه:
27	تفسیر:
34	آیه (80) و (81) و ترجمه:
34	تفسیر:
37	آیه (82) و ترجمه:
37	تفسیر:
39	آیه (83) و ترجمه:
39	تفسیر:

42.....	آیه (84) و ترجمه:
42	شان نزول:
42	تفسیر:
46.....	آیه (85) و ترجمه:
46	تفسیر:
50.....	آیه (86) و ترجمه:
50	تفسیر:
55.....	آیه (87) و ترجمه:
55	تفسیر:
57.....	آیه (88) و ترجمه:
57	شان نزول:
58	تفسیر:
60.....	آیه (89) و ترجمه:
60	تفسیر:
63.....	شان نزول:
64	تفسیر:
66.....	آیه (91) و ترجمه:
66	شان نزول:
66	تفسیر:
69.....	آیه (92) و ترجمه:
69	شان نزول:
70	تفسیر:
75.....	آیه (93) و ترجمه:
75	شان نزول:
75	تفسیر:

80.....	آیه (94) و ترجمه:
80	شان نزول:
81	تفسیر:
84.....	آیه (95) و (96) و ترجمه:
84	تفسیر:
90.....	آیه (97) تا (99) و ترجمه:
90	شان نزول:
91	تفسیر:
92	نکته ها
92	1 - استقلال روح
93	2 - فرشته قبض روح یا فرشتگان؟
94	3 - مستضعف کیست!
96.....	آیه (100) و ترجمه:
96	تفسیر:
101.....	تفسیر:
105	آیه (102) و ترجمه:
105.....	شان نزول:
106.....	تفسیر:
109	آیه (103) و ترجمه:
109.....	تفسیر:
112	آیه (104) و ترجمه:
112.....	شان نزول:
114.....	تفسیر:

115	آیه (105) و (106) ترجمه:
115	شان نزول:
116	تفسیر:
119	آیه (107) تا (109) ترجمه:
119	تفسیر:
122	آیه (110) تا (112) ترجمه:
122	تفسیر:
126	آیه (113) و ترجمه:
126	تفسیر:
129	آیه (114) و ترجمه:
129	تفسیر:
132	آیه (115) و ترجمه:
132	شان نزول:
132	تفسیر:
135	آیه (116) و ترجمه:
135	تفسیر:
137	آیه (117) تا (120) و ترجمه:
137	تفسیر:
142	آیه (122) و ترجمه:
142	تفسیر:
144	آیه (123) و (124) ترجمه:
144	شان نزول:
145	تفسیر:
147	آیه (125) (126) و ترجمه:
147	تفسیر:

150	آیه (127) و ترجمه:
150	تفسیر:
152	آیه (128) و ترجمه:
152	شان نزول:
152	تفسیر:
155	آیه (129) و (130) و ترجمه:
155	تفسیر:
159	آیه (131) تا (134) و ترجمه:
159	تفسیر:
163	آیه (135) و ترجمه:
163	تفسیر:
166	آیه (136) و ترجمه:
166	شان نزول:
166	تفسیر:
168	آیه (137) تا (139) و ترجمه:
168	تفسیر:
171	آیه (140) و ترجمه:
171	شان نزول:
171	تفسیر:
174	آیه (141) و ترجمه:
174	تفسیر:
177	آیه (142) و (143) و ترجمه:
177	تفسیر:
180	آیه (144) تا (146) و ترجمه:
180	تفسیر:

183	آیه (147) و ترجمه:
183	تفسیر:
185	آیه (148) و (149) و ترجمه:
185	تفسیر:
189	آیه (150) تا (152) و ترجمه:
189	تفسیر:
193	آیه (153) و (154) و ترجمه:
193	شان نزول:
193	تفسیر:
196	آیه (155) تا (158) و ترجمه:
196	تفسیر:
202	آیه (159) و ترجمه:
202	تفسیر:
206	آیه (160) تا (162) و ترجمه:
206	تفسیر:
209	آیه (163) تا (166) و ترجمه:
209	تفسیر:
214	آیه (167) تا (169) و ترجمه:
214	تفسیر:
216	آیه (170) و ترجمه:
216	تفسیر:
218	آیه (171) و ترجمه:
218	تفسیر:

227	آیه (172) و (173) ترجمه:
227	شان نزول:
227	تفسیر:
230	آیه (174) و (175) ترجمه:
230	تفسیر:
232	آیه (176) ترجمه:
232	شان نزول:
233	تفسیر:
236	سوره مائده
237	آیه (1) ترجمه:
237	تفسیر:
243	آیه (2) ترجمه:
243	تفسیر:
249	آیه (3) ترجمه:
249	تفسیر:
262	آیه (4) ترجمه:
262	شان نزول:
262	تفسیر:
266	آیه (5) ترجمه:
266	تفسیر:
273	آیه (6) ترجمه:
273	تفسیر:
283	آیه (7) ترجمه:
283	تفسیر:

286	آیه (8) تا (10) و ترجمه:
286	تفسیر:
291	آیه (11) و ترجمه:
293	آیه (12) و ترجمه:
293	تفسیر:
297	آیه (13) و ترجمه:
297	تفسیر:
301	آیه (14) و ترجمه:
301	تفسیر:
305	آیه (15) و (16) و ترجمه:
305	تفسیر:
309	آیه (17) و ترجمه:
309	تفسیر:
313	آیه (18) و ترجمه:
313	تفسیر:
316	آیه (19) و ترجمه:
316	تفسیر:
319	آیه (20) تا (26) و ترجمه:
320	تفسیر:
329	آیه (27) تا (29) و ترجمه:
329	تفسیر:
333	آیه (30) و (31) و ترجمه:
333	تفسیر:
337	آیه (32) و ترجمه:
337	تفسیر:

341	آیه (33) و (34) ترجمه:
342	تفسیر:
346	آیه (35) ترجمه:
346	تفسیر:
353	آیه (36) و (37) ترجمه:
353	تفسیر:
355	تفسیر:
361	آیه (41) ترجمه:
362	شان نزول:
363	تفسیر:
368	آیه (43) ترجمه:
368	تفسیر:
370	آیه (44) ترجمه:
370	تفسیر:
372	آیه (45) ترجمه:
372	تفسیر:
375	آیه (46) ترجمه:
375	تفسیر:
377	تفسیر:
379	آیه (48) ترجمه:
379	تفسیر:
382	آیه (49) و (50) ترجمه:
382	شان نزول:
383	تفسیر:
386	آیه (51) تا (53) ترجمه:

386		شان نزول:
387		تفسیر:
392		آیه (54) و ترجمه:
392		تفسیر:
397		آیه (55) و ترجمه:
398		تفسیر:
407		آیه (56) و ترجمه:
407		تفسیر:
409		آیه (57) و (58) و ترجمه:
409		شان نزول
410		تفسیر:
414		آیه (59) و (60) و ترجمه:
414		شان نزول:
415		تفسیر:
417		آیه (61) و (63) و ترجمه:
417		تفسیر:
422		آیه (64) و ترجمه:
422		تفسیر:
426		آیه (65) و (66) و ترجمه:
426		تفسیر:

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه (71) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثَبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا) (71)

ترجمه:

71 - ای کسانی که ایمان آورده اید آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط موجود) به سوی دشمن حرکت نمائید.

تفسیر:

آماده باش دائمی

(حذر) بر وزن (خضر) به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله ای که بکمک آن با خطر مبارزه می شود نیز آمده است.

(ثبات) جمع (ثبة) بر وزن (کنه) به معنی دسته جات پراکنده است و در اصل از ماده (ثبی) به معنی جمع گرفته شده. در آیه فوق قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و دو دستور مهم، برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آنها می دهد.

نخست می گوید: (ای کسانی که ایمان آورده اید با کمال دقت مراقب دشمن باشید مبدا غافلگیر شوید و از ناحیه آنها خطری به شما برسد).

(يا ايها الذين آمنوا خذوا حذرکم).

سپس دستور می دهد که برای مقابله با دشمن از روشها و تاکتیکهای مختلف استفاده کنید و (در دسته های متعدد یا به صورت اجتماع، برای دفع دشمن حرکت کنید).

(فانفروا ثبات او انفروا جميعا).

آنجا که لازم است در دسته های مختلف و پراکنده حرکت کنید از این طریق وارد شوید و آنجا که ایجاب می کند همگی به صورت یک ارتش بهم پیوسته به میدان دشمن بشتابید، اجتماع را فراموش نکنید.

بعضی از مفسران (حذر) را در آیه فوق تنها به معنی اسلحه تفسیر کرده اند، در حالیکه (حذر) معنی وسیعی دارد و مخصوص (اسلحه) نیست به علاوه در آیه 102 همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آنجا که می فرماید:...

(ان تضعوا اسلحتکم و خذوا حذرکم).

(مانعی ندارد که به هنگام ضرورت، در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید، ولی حذر یعنی مراقبت و آماده باش را از دست ندهید!)

این آیه دستور جامع و همه جانبه ای به تمام مسلمانان، در همه قرون و اعصار، می دهد که برای حفظ امنیت خود و دفاع از مرزهای خویش، دائماً مراقب باشند، و یکنوع آماده باش مادی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آنها حکومت کند.

جالب اینکه معنی (حذر) بقدری وسیع است که هر گونه وسیله مادی و معنوی را در بر می گیرد، از جمله اینکه مسلمانان باید در هر زمان از موقعیت دشمن، و نوع سلاح، و روشهای جنگی، و میزان آمادگی، و تعداد اسلحه و کارائی آنها با خبر باشند، زیرا تمام این موضوعات در پیش گیری از خطر من و حاصل شدن مفهوم (حذر) مؤثر است.

و از طرف دیگر برای دفاع از خویشان نیز هرگونه آمادگی از نظر روانی و معنوی، و از نظر بسیج منابع فرهنگی، اقتصادی و انسانی، و همچنین استفاده از کاملترین نوع سلاح زمان و طرز بکار گرفتن آن را فراهم سازند.

مسلمانا اگر مسلمانان همین یک آیه را در زندگی خود پیاده کرده بودند در طول تاریخ پر ماجرای خویش هرگز گرفتار شکست و ناکامی نمی شدند.

و همانطور که آیه فوق اشاره می کند نباید در استفاده کردن از روشهای مختلف مبارزه جمود به خرج داد، بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و مکان، و چگونگی موقعیت دشمن اقدام نمایند، آنجا که وضع دشمن طوری است که باید در دسته جات مختلف به سوی او بروند از این

روش استفاده کنند و هر کدام برنامه مخصوص به خود در مقابله با او داشته باشند، و آنجا که ایجاب می کند همه با برنامه واحد، تهاجم را شروع کنند در یک صف به ایستند.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از افراد اصرار دارند که مسلمانان در مبارزات اجتماعی خود همه روش واحدی را انتخاب کنند و هیچگونه تفاوتی در تاکتیکها نداشته باشند علاوه بر اینکه با منطق و تجربه، سازگار نیست با روح تعلیمات اسلام نیز موافق نمی باشد.

و شاید آیه فوق اشاره ای به این معنی نیز در بر داشته باشد که مسئله مهم پیشبرد اهداف واقعی است، خواه موقعیت ایجاب کند که همه از یک روش استفاده کنند و یا از روشهای گوناگون.

ضمناً از کلمه (جمعاً) استفاده می شود که برای مقابله با دشمن همه مسلمانان بدون استثناً باید شرکت جویند و این حکم اختصاص به دسته معینی ندارد.

آیه (72) و (73) ترجمه:

(وَإِنْ مِنْكُمْ مَنْ لِيَبْطِئَنَّ فَإِنْ أَصَبْتَكُمْ مَسِيئَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا) (72) (وَلَوْ أَنَّ أَصْبَحَكُمْ فُضْلًا مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا) (73)

ترجمه:

72 - در میان شما افرادی (منافق) هستند که هم خودشان سستند و هم دیگران را سست می نمایند. اگر مصیبتی به شما برسد می گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبت) باشیم!

73 - و اگر غنیمتی به شما برسد، درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل میشدیم!

تفسیر:

به دنبال فرمان عمومی جهاد و آماده باش در برابر دشمن که در آیه سابق بیان شد در این آیه اشاره به حال جمعی از منافقان کرده می فرماید: (این افراد دو چهره که در میان شما هستند با اصرار می کوشند از شرکت در صفوف مجاهدان راه خدا خودداری کنند).

(وَإِنْ مِنْكُمْ (۱) لِمَنْ لِيَبْطِئَنَّ) (۲).

(ولی هنگامی که مجاهدان از میدان جنگ باز می گردند و یا اخبار میدان جنگ به آنها می رسد، در صورتی که شکست و یا شهادتی نصیب آنها شده باشد، اینها با خوشحالی می گویند چه نعمت بزرگی خداوند به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه های دلخراشی بشویم).

(فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مَسِيئَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا).

ولی اگر باخبر شوند که مومنان واقعی پیروز شده اند، و طبعا به غنائمی دست یافته اند، اینها همانند افراد بیگانه ای که گویا هیچ ارتباطی در میان آنها و مومنان برقرار نبوده از روی تاسف و حسرت می گویند: ای کاش ما هم با مجاهدان بودیم و سهم بزرگی عائد ما می شد!

(ولئن اصابکم فضل من الله ليقولن کان لم تکن بینکم و بینہ مودة یالیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما).

گرچه در آیه فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسی که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می شمرد، و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می پندارد، پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنائم جنگی نخواهد بود.

این افراد دو چهره که متاسفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکستهای مومنان واقعی فوراً قیافه خود را عوض می کنند، هرگز در غمها با آنها شریک نیستند و در مشکلات و گرفتاریها همکاری نمی کنند، ولی انتظار دارند در پیروزیهای آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مومنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند.

آیه (74) و ترجمه:

(فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحياة الدنيا بالآخرة و من يقاتل في سبيل الله فيقتل أو يغلب فسوف نؤتيه أجرا عظيما) (74)

ترجمه:

74 - آنها که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند باید در راه خدا پیکار کنند، و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تفسیر:

آماده ساختن مؤمنان برای جهاد

به دنبال بحثی که در آیات قبل درباره خودداری منافقان از شرکت در صفوف مجاهدان بود، در این آیه و چند آیه دیگر که به دنبال آن می‌آید افراد با ایمان با منطق موثر و هیجان انگیزی دعوت به جهاد در راه خدا شده‌اند، و با توجه به اینکه این آیات در زمانی نازل شد که دشمنان گوناگونی از داخل و خارج، اسلام را تهدید می‌کردند، اهمیت این آیات در پرورش روح جهاد در مسلمانان روشنتر می‌گردد.

در آغاز آیه می‌فرماید: (آنهايي بايد در راه خدا پیکار کنند که آماده‌اند زندگی پست جهان ماده را با زندگی ابدی و جاویدان سرای دیگر مبادله نمایند).

(فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحياة الدنيا بالآخرة)،

یعنی تنها کسانی می‌توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معاملهای گردند، و به راستی دریافته باشند که زندگی جهان ماده آن چنان که از کلمه دنیا (به معنی پست تر و پائین تر) بر می‌آید در برابر مرگ افتخارآمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیتی ندارد، ولی آنها که حیات مادی را اصیل و گرانبها و بالاتر از اهداف مقدس الهی و انسانی می‌دانند هیچگاه مجاهدان خوبی نخواهند بود.

سپس در ذیل آیه می فرماید: (سرنوشت چنین مجاهدانی کاملاً روشن است، زیرا از دو حال خارج نیست یا شهید می شوند و یا دشمن را در هم می کوبند و بر او پیروز می گردند، در هر صورت پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد).

(و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیماً).

مسلمانان چنین سربازانی شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می بینند، چنین روحیه ای به تنهایی کافی است که وسائل پیروزی آنها را بر دشمن فراهم سازد، تاریخ نیز گواهی می دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی، به مراتب بر آنها برتری داشتند، همین روحیه شکست ناپذیری آنها بوده است.

حتی دانشمندان بیگانه ای که درباره اسلام و پیروزیهای سریع مسلمین، در زمان پیامبر (ﷺ) و بعد از آن، بحث کرده اند، این منطق را یکی از عوامل مؤثر پیشرفت آنها دانسته اند. یکی از مورخان معروف غرب در کتاب خود چنین می گوید: مسلمانان از برکت مذهب جدید و مواهبی که در آخرت به آنها وعده داده شده بود اصلاً از مرگ نمی ترسیدند و دوام و اصالتی برای این زندگی (منهای جهان دیگر) قائل نبودند و لذا از آن در راه هدف و عقیده چشم می پوشیدند.

قابل توجه اینکه در آیه فوق همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، جهادی مقدس شمرده شده است که (فی سبیل الله)، در راه خدا و نجات بندگان خدا و زنده کردن اصول حق و عدالت و پاکی و تقوی باشد، نه جنگهایی که به خاطر توسعه طلبی، تعصب، توحش، استعمار و استثمار صورت گیرد.

آیه (75) و ترجمه:

(وما لكم لا تقتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا)
(75)

ترجمه:

75 - چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟، همان افراد (ستم دیده ای) که می گویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده. و از برای ما از طرف خود یار و یابوری تعیین فرما.

تفسیر:

استمداد از عواطف انسانی

در آیه گذشته از مومنان دعوت به جهاد شده، ولی روی ایمان به خدا و رستاخیز. و استدلال سود و زیان تکیه شده است، اما این آیه دعوت به سوی جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی می کند و می گوید: (چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده اند مبارزه نمی کنید آیا عواطف انسانی شما اجازه می دهد که خاموش باشید و این صحنه های رقت بار را تماشا کنید).

(وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين (١) من الرجال والنساء والولدان).

سپس برای شعله ور ساختن عواطف انسانی مومنان می گوید: (این مستضعفان همانها هستند که در محیطهائی خفقان بار گرفتار شده و امید آنها از همه جا بریده است، لذا دست به دعا برداشته و از خدای خود می خواهند که از آن محیط ظلم و ستم بیرون روند).
(الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها).

و نیز از خدای خود تقاضا می کنند که ولی و سرپرستی برای حمایت آنها بفرستد.

(واجعل لنا من لدنك وليا).

و یار و یابوری برای نجات آنها برانگیزد.

(واجعل لنا من لدنك نصيرا).

در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را بر عهده شما گذاشته، شما (ولی) و (نصیری) هستید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده اید بنابراین نباید این فرصت بزرگ و موقعیت عالی را به آسانی از دست دهید.

ضمنا از این آیه چند نکته دیگر استفاده می شود:

1 - جهاد اسلامی همانطور که قبلا هم اشاره شد برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست، برای تحصیل بازار مصرف، و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی باشد، بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و زنان و مردان بال و پرشکسته و کودکان محروم و ستم دیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی (هدف الهی) و دیگری (هدف انسانی) و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می گردند.

2 - از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به عقیده صحیح خود عمل نمود، اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و حتی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم، قابل زیست نمی باشد، و افراد با ایمان آرزو می کنند که از چنین محیطی خارج شوند، زیرا چنین محیطی مرکز فعالیت ستمگران است.

قابل توجه اینکه (مکه) هم شهر بسیار مقدس و هم وطن اصلی مهاجران بود در عین حال وضع خفقان بار آن سبب شد که از خدای خود بخواهند از آنجا بیرون روند.

3 - در ذیل آیه فوق چنین می خوانیم مسلمانانی که در چنگال دشمن گرفتار بوده اند برای نجات خویش نخست تقاضای ولی از جانب خداوند کرده اند و سپس نصیر برای نجات از چنگال ظالمان قبل از هر چیز وجود (رهبر) و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرات کافی، بنابراین وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد بدون استفاده از یک رهبری صحیح بی نتیجه است.

4 - افراد با ایمان همه چیز را از خدا می خواهند و دست نیاز به سوی غیر او دراز نمی کنند و حتی اگر تقاضای ولی و یاور می نمایند از او می خواهند.

آیه (76) و ترجمه:

(الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله و الذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفا) (76)

ترجمه:

76 - آنها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهرا سید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است.

تفسیر:

سپس در این آیه برای تشجیع مجاهدان و ترغیب آنها به مبارزه با دشمن و مشخص ساختن صفوف و اهداف مجاهدان، چنین می فرماید: (افراد با ایمان در راه خدا و آنچه به سود بندگان خدا است پیکار می کنند، ولی افراد بی ایمان در راه طاغوت یعنی قدرتهای ویرانگر. (الذين آمنوا يقاتلون في سبيل الله و الذين كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت) .

یعنی در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند. و به دنبال آن می گوید: (با یاران شیطان پیکار کنید و از آنها وحشت نداشته باشید).

(فقاتلوا اولياء الشيطان) .

طاغوت و قدرتهای طغیانگر و ظالم هر چند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه کنند، اما از درون، زبون و ناتوانند، از ظاهر مجهز و آراسته آنها نهرا سید، زیرا درون آنها خالی است و نقشه های آنها همانند قدرتهایشان سست و ضعیف است، چون متکی به نیروی لایزال الهی نیست. بلکه متکی به نیروهای شیطانی می باشد.

(ان كيد الشيطان كان ضعيفا) .

دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است، زیرا از یک سو افراد با ایمان در مسیر اهداف و حقایق گام بر می دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد آنها در راه آزاد ساختن انسانها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می کنند، در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و بر خلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می نمایند و از سوی دیگر افراد با ایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تضمین می کند و به آنها قوت می بخشد در حالی که افراد بی ایمان تکیه گاه محکمی ندارند.

قابل توجه اینکه در این آیه ارتباط کامل طاغوت با شیطان بیان شده که چگونه طاغوت از نیروهای مختلف اهریمنی مدد می گیرد، تا آنجا که می گوید یاران طاغوت همان یاران شیطانند، در آیه 27 سوره اعراف نیز همین مضمون آمده است.

(انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤمنون) :

(ما شیاطین را سرپرست افراد بی ایمان قرار دادیم.)

آیه (77) و ترجمه:

(ألم تر إلى الذين قيل لهم كفوا أيديكم وأقيموا الصلوة وآتوا الزكاة فلما كتب عليهم القتال إذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله أو أشد خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا أخرتنا إلى أجل قريب قل متع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتىلا) (77)

ترجمه:

77 - آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنها گفته شد (فعلا) دست از جهاد بردارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید، (اما آنها از این دستور ناراحت بودند) ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد جمعی از آنان از مردم می ترسیدند همانگونه که از خدا می ترسند، بلکه بیشتر و گفتند پروردگارا چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟ چرا این فرمان را کمی تاخیر نینداختی؟ به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است و کوچکترین ستمی به شما نخواهد شد.

شان نزول:

جمعی از مفسران مانند مفسر بزرگ شیخ طوسی نویسنده (تبیان) و نویسندگان تفسیر (قرطبی) و (المنار) از ابن عباس چنین نقل کرده اند که جمعی از مسلمانان هنگامی که در مکه بودند، و تحت فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند، خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و گفتند: ما قبل از اسلام عزیز و محترم بودیم، اما پس از اسلام وضع ما دگرگون شد، آن عزت و احترام را از دست دادیم، و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم، اگر اجازه دهید با دشمن می جنگیم تا عزت خود را بازیابیم آن روز پیامبر (ﷺ) فرمود: من فعلا مامور به مبارزه نیستم - ولی هنگامی که مسلمانان به مدینه آمدند و زمینه آماده برای مبارزه مسلحانه شد و دستور جهاد نازل گردید بعضی از آن افراد داغ و آتشین از شرکت در میدان جهاد مسامحه می کردند، و از آن

جوش و حرارت خبری نبود، آیه فوق نازل شد و به عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت از افراد مسامحه کار حقایقی را بیان نمود.

تفسیر:

آنها که مرد سخند

قرآن در اینجا می گوید: (راستی شگفت انگیز است حال جمعیتی که در یک موقعیت نامناسب با حرارت و شور عجیبی تقاضا می کردند که به آنها اجازه جهاد داده شود، و به آنها دستور داده شد که فعلا خودداری کنید و به خودسازی و انجام نماز و تقویت نفرات خود و ادای زکات بپردازید، اما هنگامی که زمینه از هر جهت آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، ترس و وحشت یکباره وجود آنها را فرا گرفت، و زبان به اعتراض در برابر این دستور گشودند)

(الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقموا الصلوة و اتوا الزكاة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية).

آنها در اعتراض خود (صریحا می گفتند، خدایا به این زودی دستور جهاد را نازل کردی! چه خوب بود این دستور مدتی به تاخیر می افتاد! و یا اینکه این رسالت به عهده نسلهای آینده واگذار می شد!).

(وقالوا ربنا لم كتب علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب).

قرآن به این گونه افراد دو جواب می دهد: نخست جوابی است که لابلای عبارت: يخشون الناس كخشية الله او اشد خشية، گذشت یعنی آنها به جای اینکه از خدای قادر قاهر بترسند از بشر ضعیف و ناتوان وحشت دارند، بلکه وحشتشان از چنین بشری بیش از خدا است!

دیگر اینکه به چنین افراد باید گفته شود به فرض اینکه با ترک جهاد چند روزی آرام زندگی کنید، بالاخره (این زندگی فانی و بی ارزش است، ولی جهان ابدی برای پرهیزکاران باارزستر است، به خصوص اینکه پاداش خود را بطور کامل خواهند یافت و کمترین ستمی به آنها نمی شود).

(قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتیلا).

در تفسیر این آیه باید به چند نکته توجه داشت:

1 - نخستین سؤال که پیش می آید این است که چرا از میان تمام دستورهای اسلامی تنها مسئله نماز و زکات ذکر شده است، در حالی که دستورهای اسلام منحصر به اینها نیست. پاسخ سؤال این است که (نماز) رمز پیوند با خدا و زکات (رمز) پیوند با خلق خدا است، بنابراین منظور این است که به مسلمانان دستور داده شد با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند، و به اصطلاح خودسازی نمایند، و مسلماً هر گونه جهادی بدون آمادگیهای روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست خواهد بود، مسلمان در پرتو نماز و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هرگونه فداکاری و از خودگذشتگی می شود، و بوسیله زکات شکافهای اجتماعی پر می گردد، و از نظر تهیه نفقات آزموده و ابزار جنگی که زکات یک پشتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشد بهبود می یابد، و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشمن خواهند داشت.

2 - می دانیم که قانون زکات در مدینه نازل شد و در مکه زکات بر مسلمانان واجب نشده بود، با این حال چگونه می تواند آیه فوق اشاره به وضع مسلمانان در مکه بوده باشد؟ مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان در پاسخ این سوال می گوید که منظور از زکات در آیه فوق (زکاة مستحب) بوده که در مکه وجود داشته است، یعنی قرآن، مسلمانان را (حتی در مکه) تشویق به کمکهای مالی به مستمندان و سر و سامان دادن بوضع تازه مسلمانها می نمود.

3 - آیه فوق ضمناً اشاره به حقیقت مهمی می کند و آن اینکه مسلمانان در مکه برنامه ای داشتند، و در مدینه برنامه ای دیگر، دوران سیزده ساله مکه دوران سازندگی انسانی مسلمانان بود و پیامبر (ﷺ) کوشید با تعلیمات پی در پی و شبانه روزی خود از همان عناصر بت پرست و خرافی عصر جاهلیت، آنچنان انسانهایی بسازد که در برابر بزرگترین حوادث زندگی، از

هیچگونه مقاومت و فداکاری مضایقه نکنند، اگر دوران مکه وجود نداشت هیچگاه آن پیروزیهای چشمگیر و پیاپی در مدینه نصیب مسلمانان نمی شد.

دوران مکه دوران دانشگاه و ورزیدگی و آمادگی مسلمانان بود و به همین دلیل حدود نود سوره از یکصد و چهارده سوره قرآن در مکه نازل شد که بیشتر جنبه عقیده ای و مکتبی داشت، ولی دوران مدینه دوران تشکیل حکومت و پایه ریزی یک اجتماع سالم بود، و به همین دلیل نه جهاد در مکه واجب بود و نه زکات، زیرا جهاد از وظائف حکومت اسلامی است همانطور که تشکیل بیت المال نیز از شئون حکومت می باشد.

آیه (78) و (79) ترجمه:

(این ما تکنونا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده و إن تصبهم حسنة یقولوا هذه من عندالله و إن تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندك قل کل من عند الله فمال هولأ القوم لا یکادون یفقهون حدیثا) (78) (ما أصابك من حسنة فمن الله و ما أصابك من سیئة فمن نفسك و أرسلنک للناس رسولا و کفی بالله شهیدا) (79)

ترجمه:

78 - هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگر چه در برجهای محکم باشید، و اگر به آنها (منافقان) حسنة (و پیروزی) برسد می گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئة (و شکستی) برسد می گویند از ناحیه تو است بگو همه اینها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند.

79 - آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خدا است و آنچه از بدی به تو میرسد از ناحیه خود تو است و ما تو را بعنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است.

تفسیر:

با توجه به آیات قبل و آیات بعد چنین استفاده می شود که این دو آیه نیز مربوط به جمعیتی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند، همانطور که در آیات قبل خواندیم، آنها از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید ناراحت شدند،

به آنها در برابر این طرز تفکر دو پاسخ می گوید:

پاسخ اول همان بود که در آخر آیه قبل گذشت.

قل متاع الدنيا قليل و الاخرة خير لمن اتقى:

(بگو زندگی دنیا زودگذر است و پاداشهای جهان دیگر برای پرهیزکاران بهتر).

پاسخ دوم همان است که در آیه مورد بحث می خوانیم و آن اینکه فرار از مرگ چه سودی می تواند برای شما داشته باشد، (در حالی که در هر کجا باشید مرگ به دنبال شما می شتابد و بالاخره روزی شما را در کام خود فرو خواهد برد حتی اگر در برجهای محکم باشید) پس چه بهتر که این مرگ حتمی و اجتناب ناپذیر در یک مسیر سازنده و صحیح همچون جهاد صورت گیرد، نه بیهوده و بی اثر.

(اینما تکنونوا یدرکم الموت ولوکنتم فی بروج مشیده).

جالب توجه اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه 99 سوره حجر و آیه 48 مدثر از مرگ تعبیر به (یقین) شده است، اشاره به اینکه هر قوم و جمعیتی، هر عقیده ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیت را نمی توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد، و از آنجا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات، و یا به گمان اینکه مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند این آیات هشدار می دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر (یدرکم) به آنها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی ماده (یدرکم) این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود.

در آیه 8 سوره جمعه نیز این حقیقت به صورت آشکارتری بیان شده:

(قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم):

(بگو مرگی که از آن فرار می کنید بالاخره به شما میرسد).

آیا با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد! به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پادشاهای مجاهدان راه خدا بی بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟! اصولاً مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که آیه فوق می گوید: هیچ چیز حتی برجهای محکم (بروج مشیده) نمی تواند جلو مرگ را بگیرد، سر آن نیز روشن است، زیرا مرگ بر خلاف آنچه تصور می کنند از بیرون وجود انسان نفوذ نمی کند بلکه معمولاً از درون انسان سرچشمه می گیرد، چون استعدادهای دستگاههای مختلف بدن خواه و ناخواه محدود است، و روزی به پایان می رسد، البته مرگهای غیر طبیعی از بیرون به سراغ انسان می آیند، ولی مرگ طبیعی از درون، و لذا برجهای محکم و قلعه های استوار نیز نمی تواند اثری روی آن داشته باشد.

درست است که قلعه های محکم گاهی جلو مرگهای غیر طبیعی را می گیرند ولی بالاخره چه سود! مرگ را به طور کلی نمی توانند از بین ببرند، چند روز دیگر مرگ طبیعی به سراغ آدمی خواهد آمد.

سرچشمه پیروزیها و شکستها:

قرآن در ذیل همین آیه یکی دیگر از سخنان بی اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید: (آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکبها و حسناتی به دست آورند می گویند از طرف خدا است) یعنی ما شایسته آن بوده ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده.

(وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله).

ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می گویند: (اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر (ﷺ) و عدم کفایت نقشه های نظامی او بوده است) و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می پنداشتند.

(وان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که آیه فوق درباره یهود است، و منظور از (حسنة) و (سيئة) همه حوادث خوب و حوادث بد است، زیرا یهود به هنگام ظهور پیامبر (ﷺ) حوادث خوب زندگانی خود را به خدا نسبت می دادند و حوادث بد را از قدم پیامبر (ﷺ) می پنداشتند،

ولی ارتباط آیه با آیات قبل و بعد که درباره منافقان است نشان می دهد که این آیه بیشتر مربوط به آنها است.

در هر حال قرآن به آنها پاسخ می گوید که از نظر یک موحد و خداپرست تیزبین همه این حوادث و پیروزیها و شکستها از ناحیه خدا است که بر طبق لیاقتها و ارزشهای وجودی مردم به آنها داده می شود (قل کل من عند الله).

و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات مختلف زندگی می گوید: (پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند).

(فمال هولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا).

سپس در آیه بعد چنین می فرماید: (تمام نیکیهها و پیروزیها و حسناتی که به تو می رسد از ناحیه خدا است و اگر آنچه از بدیهها و ناراحتیهها و شکستها دامنگیر تو میشود از ناحیه خود تو است)!

(ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك).

و در پایان آیه به آنها که شکستها و ناکامیههای خود را به پیامبر (ﷺ) نسبت می دادند و به اصطلاح اثر قدم پیامبر (ﷺ) می دانستند پاسخ می گوید که ما تو را فرستاده خود به سوی مردم قرار دادیم و خداوند گواه بر این مطلب است و گواهی او کافی است آیا ممکن است فرستاده خدا سبب شکست و ناکامی و بدی برای مردم باشد.

(وارسلناك للناس رسولا و کفی بالله شهيدا).

پاسخ به یک سوال مهم

مطالعه این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته است سوالی را در ذهن ترسیم می کند که چرا در آیه اول، همه نیکیهها و بدیهها (حسنات و سیئات) به خدا نسبت داده شده، در حالی که آیه دوم فقط نیکیهها را به خدا نسبت می دهد و بدیهها و سیئات را به مردم؟!

قطعا در اینجا نکته ای نهفته است و گر نه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر همدیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟

با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه به چند نکته برخورد می کنیم که هر کدام می تواند پاسخ جداگانه ای به این سوال بوده باشد:

1 - اگر سیئات و بدیها را تجزیه و تحلیل کنیم دارای دو جنبه هستند یکی جنبه مثبت، دیگری جنبه منفی، و همین جنبه منفی آن است که قیافه سیئه به آن می دهد و به شکل زیان نسبی در می آورد.

برای مثال:

انسانی که بوسیله سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند مسلماً مرتکب سیئه ای شده است، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می کنیم در میان این عوامل قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه سرد یا گرم، نشانه گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تاثیر و قدرت گلوله دیده می شود که تمام اینها جنبه های مثبت قضیه است، زیرا همه آنها می توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شوند مشکلات بزرگی را حل می کنند، تنها جنبه منفی قضیه آن است که تمام این قدرتها و نیروها در غیر مورد خود بکار گرفته شده است مثلاً به جای اینکه به وسیله آنها دفع خطر حیوان درنده و یا یک قاتل جانی و خطرناک شده باشد در مورد انسان بیگناهی به کار رفته است، همین جنبه منفی اخیر است که آن را به صورت سیئه در می آورد، و الا نه قدرت نشانه گیری انسان چیز بدی است و نه نیروی باروت و نفوذ گلوله، همه اینها منابع قدرتند و در مورد خود قابل استفاده فراوان.

بنابراین اگر ملاحظه می کنیم در آیه اول تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده است به خاطر آن است که تمام منابع قدرت حتی قدرتهائی که از آن سوء استفاده می شود، از ناحیه خدا است و سرچشمه قسمت های سازنده و مثبت او است، و اگر در آیه دوم سیئات به مردم نسبت داده شده است اشاره به همان جنبه های منفی قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرتهای

خدادادی است، و این درست به آن می ماند که پدری سرمایه ای به فرزند خود برای ساختن خانه خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد، شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده، مستند به خود او است.

2 - ممکن است آیه شریفه اشاره به مسئله (الامر بین الامرین) بوده باشد که در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده است و خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است زیرا او است که به ما قدرت داده و

اختیار و آزادی اراده بخشیده است، بنابراین آنچه ما اختیار می کنیم و با آزادی اراده انتخاب می نمائیم بر خلاف خواست خدا نیست، ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد و از وجود ما سرچشمه می گیرد زیرا عامل تعیین کننده عمل، اراده و اختیار ما است، و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم، و استناد اعمال ما به خدا آنچنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی کند و موجب عقیده جبر نیست.

بنابراین آنجا که می فرماید: حسنات و سیئات از خدا است، اشاره می کند به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز، و آنجا که می فرماید: سیئات از شما است، اشاره به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما می کند و در واقع مجموع دو آیه، مسئله (امر بین الامرین) را ثابت می کند (دقت کنید).

3 - تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است این است که: منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است، شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است، ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده میشود و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است،

مثلا صحيح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می کند، و نیز صحيح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می نماید!.

آیه (80) و (81) و ترجمه:

(من يطع الرسول فقد اطاع الله و من تولى فما ارسلنك عليهم حفيظا) (80) (و يقولون طاعة فاذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم غير الذى تقول و الله يكتب ما يبیتون فاعرض عنهم و توكل على الله و كفى بالله وكيلا) (81)

ترجمه:

80 - کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند تو در برابر او مسئول نیستی.

81 - آنها در حضور تو می گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه بر ضد گفته های تو تشکیل می دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می گویند می نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر خدا کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد.

تفسیر:

سنت پیامبر همچون وحی الهی است

در این آیه موقعیت رسول (ﷺ) در برابر مردم و حسنات و سیئات آنان، بیان شده است، نخست می فرماید: (هر کس اطاعت پیامبر (ﷺ) کند اطاعت خدا کرده است).

(من يطع الرسول فقد اطاع الله).

بنابراین اطاعت خدا از اطاعت پیامبر (ﷺ) نمی تواند جدا باشد، زیرا پیامبر (ﷺ) هیچ گامی بر خلاف خواست خداوند بر نمی دارد، سخنان و کردار او همه مطابق فرمان خدا است.

سپس می فرماید: (اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند مسئولیتی در برابر اعمال آنها نداری و موظف نیستی که به حکم اجبار آنها را از هر خلافتکاری باز داری، وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر بمعروف و نهی از منکر و راهنمایی افراد گمراه و بی خبر است.)
(و من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا).

باید توجه داشت که حفیظ از نظر اینکه صفت مشبیه است و معنی ثبات و دوام را می رساند با حافظ که اسم فاعل است تفاوت دارد بنابراین حفیظ به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب حفظ چیزی می باشد، در نتیجه مفهوم آیه چنین می شود مسئولیت پیامبر (ﷺ) مسئولیت رهبری و هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، نه پیامبر (ﷺ) در مقابل انحرافهای آنها مسئولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد، و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، نه او از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می تواند داشته باشد.

بنابراین در حوادثی مانند جنگ احد که شاید آیه ناظر به آن هم باشد پیامبر (ﷺ) وظیفه داشته است که از نظر فنون جنگی حد اکثر دقت و مراقبت را در طرح نقشه جنگ و حفاظت مسلمانان از شر دشمن به خرج دهد، و مسلما اطاعت از پیامبر (ﷺ) در این دستورات اطاعت خدا بوده، ولی اگر کسانی دستور پیامبر (ﷺ) را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند، مسئولیت آن متوجه خود آنها است نه پیامبر (ﷺ).

باید توجه داشت که این آیه یکی از روشنترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر (ﷺ) و قبول احادیث او می باشد، بنابر این کسی نمی تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر (ﷺ) را قبول ندارم، زیرا آیه فوق صریحا می گوید: اطاعت از حدیث و سنت پیامبر (ﷺ) اطاعت فرمان خدا است.

و هنگامی که می بینیم پیامبر (ﷺ) طبق حدیث ثقلین که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه آمده است، صریحا احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را سند و حجت شمرده است

استفاده می کنیم که اطاعت از فرمان اهل بیت نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست، و کسی نمی تواند بگوید من قرآن را می پذیرم ولی احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را نمی پذیرم، زیرا این سخن بر ضد آیه فوق و آیات مشابه آن است.

و لذا در روایات متعددی که در تفسیر برهان در ذیل آیه وارد شده آمده است می خوانیم:

خداوند طبق آیه فوق حق امر و نهی به پیامبر (ﷺ) خود داده و پیامبر (ﷺ) نیز چنین حقی را به علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) داده است، بنابراین مردم موظفند که از امر و نهی آنها سرباز زنند زیرا امر و نهی آنها همواره از طرف خدا است نه از خودشان سپس در آیه دوم اشاره به وضع جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان کرده و می گوید: آنها به هنگامی که در صف مسلمانان در کنار پیغمبر (ﷺ) قرار می گیرند برای حفظ منافع و یا دفع ضرر از خویش با دیگران هم صدا شده و اظهار اطاعت فرمان پیامبر (ﷺ) می کنند، و می گویند با جان و دل حاضریم از او پیروی کنیم

(و يقولون طاعة).

اما هنگامی که مردم از خدمت پیامبر (ﷺ) خارج شدند، آن دسته از منافقان و افراد ضعیف الایمان گفته ها و پیمانهای خویش را به دست فراموشی می سپارند و در جلسات شبانه تصمیم هایی بر ضد سخنان پیغمبر (ﷺ) می گیرند.

(فاذا برزوا من عندك بیت طائفة منهم غیر الذی تقول).

از این جمله استفاده می شود که منافقان در زمان پیامبر (ﷺ) بیکار نمی نشستند و با اجتماعات شبانه خود و مشورت با یکدیگر نقشه هایی برای کار شکنی در برنامه های پیغمبر (ﷺ) طرح می نمودند. ولی خداوند به پیغمبرش دستور می دهد که از آنها روی بگرداند و از نقشه های آنها وحشت نکند و هیچگاه آنها را تکیه گاه در برنامه های خود قرار ندهد، تنها بر خدا تکیه کند خدائی که بهترین یار و مددکار و مدافع است.

(فاعرض عنهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا).

آیه (82) و ترجمه:

(افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا) (82)

ترجمه:

82 - آیا درباره قرآن نمی اندیشند که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می

یافتند.

تفسیر:

سند زنده ای بر اعجاز قرآن

به دنبال نکوهشهایی که در آیات قبل از منافقان به عمل آمد، در اینجا به آنها و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید شک و تردید دارند اشاره کرده می فرماید: آیا آنها درباره وضع خاص این قرآن اندیشه نمی کنند و نتایج آن را بررسی نمی نمایند این قرآن اگر از ناحیه غیر خدا نازل شده بود حتما تناقضها و اختلافهای فراوانی در آن می یافتند، اکنون که در آن هیچگونه اختلاف و تناقض نیست باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است.

(افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافا کثیرا).

تدبر در اصل از ماده (دبر) (بر وزن ابر) به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است، بنابراین تدبر یعنی بررسی نتایج و عواقب و پشت و روی چیزی می باشد، و تفاوت آن با تفکر، این است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است، اما (تدبر) مربوط به بررسی عواقب و نتایج آن است، از آیه فوق چند مطلب استفاده می شود:

1 - مردم موظفند که درباره اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبر

(ﷺ) و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و قضاوتهای کور کورانه بپرهیزند.

2 - قرآن - بر خلاف آنچه بعضی می پندارند - برای همه قابل درک و فهم است زیرا اگر

قابل درک و فهم نبود دستور به تدبر در آن داده نمی شد.

3 - یکی از دلایل حقانیت قرآن و اینکه از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضاد و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمائید.

(روحیات هر انسانی دائماً در تغییر است قانون تکامل در شرائط عادی در صورتی که وضع استثنائی بوجود نیاید انسان و روحیات افکار او را هم در بر می گیرد و دائماً با گذشت روز و ماه و سال، زبان و فکر و سخنان انسانها را دگرگون می سازد، اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته های یکنفر نویسندگان یکسان نیست بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد، مخصوصاً اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده ای همه جانبه را پی ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست، بخصوص اگر او درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملاً عقب افتاده ای باشد. اما قرآن که در مدت 23 سال بر طبق احتیاجات و نیازمندیهای تربیتی مردم در شرائط و ظروف کاملاً مختلف نازل شده، کتابی است که درباره موضوعات کاملاً متنوع سخن می گوید و مانند کتابهای معمولی که تنها یک بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی یا تاریخی را تعقیب می کند نیست، بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش، و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن، وقت دیگر درباره امتهای پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان، و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می گوید، و بگفته دکتر گوستاوبون قرآن کتاب آسمانی مسلمانان منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی تنها نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است. چنین کتاب با این مشخصات عادتاً ممکن نیست خالی از تضاد و تناقض و مختلف گوئی و نوسانهای زیاد باشد، اما هنگامیکه می بینیم باتمام این جهات همه آیات آن هماهنگ، خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است، بخوبی می توانیم حدس بزنیم که این کتاب زائیده افکار انسانها نیست بلکه از ناحیه خداوند است چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است.

آیه (83) و ترجمه:

(و اذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذا عوا به ولوردوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و لو لا فضل الله عليكم و رحمته لاتبعتم الشيطان الا قليلا) (83)
ترجمه:

83 - و هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق) آنها شایع می سازند، و اگر آنها به پیامبر و پیشوایان (که قدرت تشخیص کافی دارند) ارجاع کنند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی، جز عده کمی، از شیطان پیروی میکردید.

تفسیر:

پخش شایعات

در این آیه به یکی دیگر از اعمال نادرست منافقان و یا افراد ضعیف الایمان اشاره کرده می فرماید: (آنها کسانی هستند که هنگامی که اخباری مربوط به پیروزی و یا شکست مسلمانان به آنان برسد، بدون تحقیق، آن را همه جا پخش می کنند و بسیار می شود که این اخبار، بی اساس بوده و از طرف دشمنان به منظوره‌ای خاصی جعل شده و اشاعه آن به زیان مسلمانان تمام میگردد.

(و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذا عوا به).

(در حالی که وظیفه دارند اینگونه اخبار را قبل از هر کس با رهبران و پیشوایانشان در میان بگذارند و از اطلاعات وسیع و فکر عمیق آنها استفاده کنند) و بدون جهت نه مسلمانان را گرفتار عواقب غرور ناشی از پیروزیهای خیالی کنند، و نه روحیه آنها را به خاطر شایعات دروغین مربوط به شکست تضعیف نمایند.

(ولوردوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم).

(یستنبطونه) در اصل از ماده (نبط) (بر وزن فقط) است و به معنی نخستین آبی است که از چاه می کشند و از ریشه های زمین استخراج می گردد، و به همین جهت استفاده کردن هر حقیقتی از دلائل و شواهد مختلف و استخراج کردن آن از مدارک موجود، (استنباط) نامیده می شود، خواه در مسائل فقهی باشد یا در مسائل فلسفی و سیاسی و علمی.

منظور از اولی الامر (صاحبان فرمان) در اینجا کسانی هستند که قدرت تشخیص و احاطه کافی به مسائل مختلف دارند، و می توانند حقایق را از (شایعات بی اساس) و مطالب راستین را از نادرست برای مردم روشن سازند، که در درجه اول پیغمبر (ﷺ) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) جانشینان او و در درجه بعد دانشمندانی هستند که در این گونه مسائل صاحب نظرند. چنانکه در تفسیر نور الثقلین از امام باقر (علیه السلام) در ذیل این آیه نقل شده که فرمود: هم الائمة یعنی منظور از این آیه ائمه اهل بیتند.

و به این مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است.

ممکن است به اینگونه روایات ایراد کنند، که پیامبر (ﷺ) در زمان نزول آیه بوده است، ولی امامان اهل بیت، مخصوصاً با منصب امامت، وجود نداشتند، پاسخ این ایراد روشن است زیرا این آیه مخصوص به زمان پیامبر (ﷺ) نیست بلکه یک قانون کلی برای تمام قرون و اعصار در برابر شایعاتی که دشمنان یا مسلمانان نادان در میان مسلمانان پخش می کنند بیان می دارد. زیانهای شایعه سازی و نشر شایعات

از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف می شود و روح اجتماعی و تفاهم و همکاری را در میان آنها میکشد، مسئله شایعه سازی و نشر شایعات است، بطوری که گاه یک نفر منافق مطلب نادرستی جعل می کند و آن را به چند نفر می گوید، و افرادی بدون تحقیق در نشر آن میکوشند، و شاید شاخ و برگهایی هم از خودشان به آن می افزایند، و بر اثر آن مقدار قابل توجهی از نیرو و فکر و وقت مردم را مشغول ساخته و اضطراب و نگرانی در مردم ایجاد می

کنند، بسیار می شود که شایعات اعتماد عمومی را متزلزل می سازد و افراد جامعه را در انجام کارهای لازم سست و مردد می نماید.

گرچه اجتماعی که در فشار و خفقان قرار دارند گاهی شایعه سازی و نشر شایعات را به عنوان یکنوع مبارزه و یا انتقام جوئی تعقیب میکنند ولی برای اجتماعات سالم نشر شایعات زیانهای فراوانی به بار می آورد و اگر این شایعات پیرامون افراد لایق و مثبت و مفید باشد، آنها را در خدمات خود دلسرد می نماید، و گاهی حیثیت چندین ساله آنها را بر باد میدهد و مردم را از فوائد وجود آنان محروم میسازد.

به همین دلیل اسلام صریحا هم با شایعه سازی مبارزه کرده و جعل و دروغ و تهمت را ممنوع می شمارد و هم با نشر شایعات، و آیه فوق نمونه ای از آن است.

سپس در پایان آیه اشاره به این حقیقت میکند که اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمیشد و بوسیله راهنمائیهای پروردگار از چنگال اینگونه شایعات و عواقب وخیم آن نجات نمی یافتید، بسیاری از شما در راههای شیطانی گام می نهادید و تنها عده کمی بودند که می توانستند خود را از پیروی شیطان برکنار دارند. (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَا تَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ) یعنی تنها پیامبر (ﷺ) و صاحب نظران و دانشمندان موشکاف و باریک بینند که می توانند خود را از وساوس شایعات و شایعه سازان برکنار دارند، و اما اکثریت اجتماع اگر از رهبری صحیحی محروم بمانند گرفتار عواقب دردناک شایعه سازیها و نشر شایعات خواهند شد.

آیه (84) و ترجمه:

(فقتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسك و حرص المؤمنین عسی الله أن یکف بأس الذین کفروا والله أشد بأسا و أشد تنکیلا) (84)

ترجمه:

84 - در راه خدا پیکار کن، تنها مسئول وظیفه خود هستی، و مومنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و قرطبی و روح المعانی درباره شان نزول آیه چنین آمده است: هنگامی که ابو سفیان و لشکر قریش پیروزمندانه از میدان احد بازگشتند ابو سفیان با پیامبر (ﷺ) قرار گذاشت که در موسم بدر صغری (یعنی بازاری که در ماه ذی القعدة در سرزمین بدر تشکیل میشد) بار دیگر رو برو شوند، هنگامی که موعد مقرر فرا رسید، پیامبر (ﷺ) مسلمانان را دعوت به حرکت به محل مزبور کرد، ولی جمعی از مسلمانان که خاطره تلخ شکست احد را فراموش نکرده بودند شدیداً از حرکت خودداری می نمودند، آیه فوق نازل شد و پیامبر (ﷺ) مسلمانان را مجدداً دعوت به حرکت کرد، در این موقع تنها هفتاد نفر در رکاب پیغمبر (ﷺ) در محل مزبور حاضر شدند، ولی ابو سفیان (بر اثر وحشتی که از روبرو شدن با سپاه اسلام داشت از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبر (ﷺ) با همراهان سالم به مدینه بازگشتند

تفسیر:

هر کس مسئول وظیفه خویش است

به دنبال آیات مربوط به جهاد، دستور فوق العاده‌ای در این آیه به پیامبر (ﷺ) داده شده است که او موظف است به تنهایی در برابر دشمن بایستد، حتی اگر هیچکس همراه او گام به میدان نگذارد! زیرا او تنها مسئول وظیفه خویش است، و در برابر سایر مردم تکلیفی جز تشویق و دعوت به جهاد ندارد.

(فقاتل في سبيل الله لا تكلف الا نفسك و حرص المؤمنين).

در حقیقت آیه یک دستور مهم اجتماعی را مخصوصاً درباره رهبران در بر دارد، و آن اینکه آنها باید آنقدر در کار خود مصمم و ثابت قدم و قاطع باشند که حتی اگر هیچکس دعوت آنها را لبیک نگوید، دست از تعقیب هدف مقدس خویش بر ندارد و در عین دعوت دیگران به انجام وظیفه، برنامه‌های خود را منوط به اجابت دیگران نشمرند، و هیچ رهبری تا چنین آمادگی نداشته باشد قادر به انجام رهبری و پیشبرد اهداف خود نیست مخصوصاً رهبران الهی که تکیه گاه اصلی آنها خدا است خدائی که سرچشمه تمام نیروها و قدرتها است.

و لذا به دنبال این دستور می فرماید: امید است خداوند با کوششها و تلاشهای تو حتی اگر تنها بوده باشی، قدرت و نیروی دشمنان را در هم بشکند، زیرا قدرت او ما فوق قدرتها و مجازات او مافوق مجازاتهاست.

(عسى الله ان يكف باس الذين كفروا و الله اشد باسا و اشد تنكيلا).

معنی عسی و لعل در کلام خدا

کلمه عسی در لغت عرب به معنی شاید و آمیخته با معنی تردید است و لعل به معنی امیدواری و انتظار در مورد اموری است که اطمینان به وجود آن در آینده نمی باشد ولی احتمال وجود دارد.

اکنون این سوال پیش می آید که بکار بردن اینگونه کلمات در لابلای سخنان انسانها کاملاً طبیعی است، زیرا انسان از همه مسائل آگاه نیست، بعلاوه قدرت او محدود است و قادر به انجام هر چه می خواهد نمی باشد، اما خداوندی که از گذشته و آینده و حال کاملاً با خبر است و

قدرت بر انجام آنچه می‌خواهد دارد، به کار بردن اینگونه کلمات که دلیل بر جهل و یا عدم قدرت است درباره او چگونه تصور میشود.

به همین جهت بسیاری از دانشمندان معتقدند که اینگونه کلمات، هنگامی که در کلام خداوند بکار رود، معنی اصلی خود را از دست میدهد، و معانی جدیدی پیدا می‌کند، مثلاً عسی به معنی وعده و لعل به معنی طلب است.

ولی حق این است که این کلمات در کلام خداوند نیز همان معنی اصلی خود را دارد و لازمه آن جهل و عدم قدرت نیست، بلکه این کلمات معمولاً در جایی بکار میرود که برای رسیدن به هدف، مقدمات متعددی لازم است، به هنگامی که یک یا چند قسمت از این مقدمات حاصل شود هرگز نمی‌توان حکم قطعی به وجود آن هدف کرد بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان شود مثلاً قرآن مجید می‌گوید:

(و اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون):

هنگامی که قرآن خوانده شود گوش کنید و خاموش باشید امید است مشمول رحمت خداوند شوید (اعراف - 204).

روشن است که تنها با گوش دادن آیات قرآن انسان مشمول رحمت خداوند نمی‌شود، بلکه این یکی از مقدمات است و مقدمات دیگر آن فهم و درک آیات، و سپس به کار بردن دستوراتی است که در آنها آمده، لذا در اینگونه موارد نمی‌توان تنها با وجود یک مقدمه، حکم قطعی به حصول نتیجه کرد، بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان گردد، و به عبارت دیگر اینگونه تعبیرات در کلام الهی یکنوع بیدار باش و توجه دادن شنونده به این است که غیر از این مقدمه شرائط و مقدمات دیگری نیز برای رسیدن به مقصد لازم است، فی المثل برای درک رحمت خدا غیر از گوش فرا دادن به قرآن، عمل به آنها لازم است.

درباره آیه مورد بحث این سخن نیز کاملاً مصداق دارد زیرا از بین رفتن قدرت کافران تنها با دعوت مومنان و تشویق آنها به جهاد نیست، بلکه به دنبال آن، اجرای برنامه های دیگر جهاد لازم است تا هدف نهائی را تحقق بخشد.

بنابراین هیچ لزومی ندارد که اینگونه کلمات را هنگامی که در کلام خدا بکار میرود از معنی حقیقی منصرف نمائیم.

آیه (85) و ترجمه:

(من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها و کان الله علی کل شیء مقیتا) (85)

ترجمه:

85 - کسی که تشویق به کار نیکي کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت، و خداوند حساب هر چیز را دارد و آنرا حفظ می کند.

تفسیر:

نتیجه تشویق کار نیک یا بد

همانطور که در تفسیر آیه قبل اشاره شد، قرآن می گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است، نه مسئول کار دیگران، اما برای اینکه از این مطلب سوء استفاده نشود در این آیه می گوید: درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت، و هر کسی دیگری را به کار بدی دعوت کند بهره ای از آن خواهد داشت.

(من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها).

بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم پیوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند، و در لاک خود فرو رود

کلمه شفاعت در اصل از ماده شفع (بر وزن نفع) به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسئله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر بمعروف و نهی از منکر را میدهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است).

ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند.

و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است.

ضمناً باید توجه داشت که آیه اگر چه یک مفهوم کلی را در بر دارد و هر گونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می شود چون در زمینه آیات جهاد وارد شده شفاعت حسنه اشاره به تشویق پیامبر (ﷺ) به جهاد و شفاعت سیئه اشاره به تشویق منافقان به عدم جهاد است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.

در ضمن تعبیر به کلمه شفاعت در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکیها یا بدیها) در میان می باشد ممکن است اشاره به این نکته بوده باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی نفوذ در دیگران خواهد کرد که آنها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند بلکه خود را همدوش و همدریف و جفت آنها قرار دهند و این مساله ای است که در پیشبرد هدفهای اجتماعی فوق العاده موثر است.

و اگر در چندین مورد از آیات قرآن در سوره شعراً و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می بینیم که به هنگام تعبیر از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امتها فرستاده شدند تعبیر به اخوهم یا اخاهم (برادر آن جمعیت) شده نیز اشاره به همین نکته می باشد.

نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) میگوید نصیبی از آن به تشویق کننده می رسد، در حالی که در مورد شفاعت سیئه می گوید: کفلی از آن به آنها می رسد. و این اختلاف تعبیر به خاطر آن است که نصیب به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و کفل به معنی سهم از چیزهای پست و بد است.

آیه فوق یکی از منطقهای اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هر گاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یابد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.

در حدیثی از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده:

من امر بمعروف او نهی عن منکر او دل علی خیر او اشار به فهو شریک و من امر بسوء او دل علیه او اشار به فهو شریک:

هر کس به کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است، و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است.

در این حدیث سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده، مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی و متوسط و ضعیف است، به این ترتیب هر گونه دخالت در وادار کردن دیگری به کار

نیک و بد سبب می شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهیم باشد.

مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسائل مختلف تبلیغاتی، و یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکیها از چنین برنامه هائی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.

از پاره های از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه، دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یکنوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب میشود. از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:

من دعا لاخيه المسلم بظهر الغيب استجيب له و قال له الملك فلک مثلاه فذلک النصیب:

کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود، و منظور از نصیب در آیه همین است.

و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر نوع کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهم خواهد بود.

این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و عدم توقف در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگه می دارد و این حقیقت را اثبات می کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد، بلکه در نتایج آنها سهم خواهد بود.

در پایان آیه می فرماید: خداوند توانا است و اعمال شما را حفظ و محاسبه کرده و در برابر حسنات و سیئات پاداش مناسب خواهد داد.

(و کان الله علی کل شیء مقیتاً).

باید توجه داشت که مقیت در اصل از ماده قوت به معنی غذائی است که جان انسان را حفظ می کند، بنابراین مقیت که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می پردازد و از آنجا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمه مقیت به معنی حافظ نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می دهد حتما توانائی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلماً حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه مقیت اراده شود.

آیه (86) و ترجمه:

(وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا) (86)

ترجمه:

86 - و هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آنرا به طور بهتر دهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوئید، خداوند حساب همه چیز را دارد.

تفسیر:

هر گونه محبتی را پاسخ گوئید

گرچه بعضی از مفسران معتقدند که پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل، از این نظر است که در آیات گذشته بحثهایی پیرامون جهاد بود و در این آیه دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح در آیند شما نیز پاسخ مناسب دهید، ولی روشن است که این پیوند، مانع از آن نیست که یک حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیتها و اظهار محبتهایی که از طرف افراد مختلف می شود، بوده باشد.

آیه در آغاز می گوید: هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لا اقل به طور مساوی پاسخ گوئید.

(وَإِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا).

تحیت در لغت از ماده حیات و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سلام علیک (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حیاک الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، باشد ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

ولی از پاره‌های از روایات، همچنین تفاسیر، استفاده میشود که اظهار محبت‌های عملی نیز در مفهوم تحیت داخل است، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که:

المراد بالتحية في الایه السلام و غیره من البر: منظور از تحیت در آیه، سلام و هر گونه نیکی کردن است و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن (علیه السلام) هدیه کرد، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علت این کار سوال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید:

و اذا حییتکم بتحية فحيوا با حسن منها و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است! و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گوئی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد.

و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی تحیتها و پاسخها و برتری یا مساوات آنها، در هر حد و مرحله ای، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می فرماید: خداوند حساب همه چیز را دارد.

(ان الله کان علی کل شیء حسیبا).

سلام تحیت بزرگ اسلامی

تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم میرسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز سلام یکی از روشنترین تحیتها است، و آیه فوق همانطور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالیترو یا لاقلاً مساوی جواب گویند.

از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یکنوع تحیت است.

در سوره نور آیه 61 می خوانیم:

(فاذا دخلتم بيوتا فسلموا على انفسكم تحية من عند الله مباركة طيبة):

هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پر برکت و پاکیزه. در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرد که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یکنوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است.

(اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ويلقون فيها تحية وسلاما).

اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهره‌مند می شوند و تحیت و سلام به آنها نثار میشود (فرقان - 75) و در آیه 23 سوره ابراهیم و آیه 10 سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم تحیتهم فیها سلام: تحیت آنها در بهشت سلام است.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنانکه در سوره ذاریات آیه 25 در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد:

اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منكرون.

از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است. هرگاه بیطرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیت‌های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می گردد.

در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده:

من بدء بالكلام قبل السلام فلا تجيبوه: کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید.

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که خداوند می فرماید:

(البخیل من یبخل بالسلام): بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد.

و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم:

ان الله عز و جل يحب افشاً السلام:

خداوند افشای سلام را دوست دارد منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است. در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنائی خاصی دارد، چنانکه در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوال شد ای العمل خیر! کدام عمل بهتر است! فرمود:

تطعم الطعام و تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف:

اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گرانقیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیتهای خاص مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.

البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد، زیرا این یکنوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیتهای مادی ندارد.

در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یکنوع مبارزه با فساد است، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله ای باشد برای آشنائی و دعوت به ترک منکر.

ضمناً باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند و رحمة الله و مانند و رحمة الله و برکاته تعقیب کنند.

در تفسیر در المنثور می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم (ﷺ) عرض کرد السلام علیک پیامبر (ﷺ) فرمود: السلام علیک و رحمة الله، دیگری عرض کرد السلام علیک و رحمة الله پیامبر (ﷺ) فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته نفر دیگری گفت: السلام علیک و رحمة الله و برکاته پیامبر (ﷺ) فرمود: و علیک و هنگامی که سوال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی! در حقیقت پیامبر (ﷺ) در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله علیک مفهومش این است که تمام آنچه گفתי بر تو نیز باشد.

آیه (87) و ترجمه:

(اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا) (87)

ترجمه:

87 - خداوند معبودی جز او نیست، و به طور قطع همه شما را در روز رستاخیز که شک در آن نمی باشد جمع می کند، و کیست که از خداوند راستگوتر باشد.

تفسیر:

آیه فوق تکمیلی برای آیات قبل و مقدمه برای آیات بعد است، زیرا در آیه گذشته پس از دستور به رد تحیت فرمود: خداوند حساب همه اعمال شما را دارد، در این آیه اشاره به مسئله رستاخیز و دادگاه عمومی بندگان در روز قیامت کرده و آن را با مسئله توحید و یگانگی خدا که رکن دیگری از ایمان است می آمیزد، و می فرماید: معبودی جز او نیست و بطور قطع در روز قیامت شما را دسته جمعی مبعوث میکند، همان روز قیامتی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

(اللّٰهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ).

تعبیر به یجمعنکم اشاره به این است که قیامت همه افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد، همانطور که در آخر سوره مریم آیه 93 تا 95 نیز اشاره به این حقیقت شده که تمام بندگان خدا اعم از ساکنان زمین و ساکنان کرات دیگر همه در یکروز مبعوث می شوند.

تعبیر به لا ریب فیه (هیچ تردیدی در آن نیست) در مورد روز قیامت در این آیه و چندین مورد دیگر از آیات قرآن در حقیقت اشاره به دلائل قطعی و مسلمی است که از وجود چنین روزی خبر می دهد مانند قانون تکامل و حکمت و فلسفه آفرینش و قانون عدالت پروردگار که در بحث معاد، مشروحا ذکر شده است.

و در پایان برای تاکید مطلب می فرماید: کیست که راستگوتر از خدا باشد (و من اصدق من الله حدیثاً).

بنابراین هر گونه وعده ای درباره روز قیامت و غیر آن می دهد نباید جای تردید باشد، زیرا دروغ یا از جهل سرچشمه می گیرد یا از ضعف و نیاز، اما خداوندی که از همه آگاهتر و از همگان بینیاز است، از هر کس راستگوتر است و اصولاً دروغ برای او مفهومی ندارد.

آیه (88) و ترجمه:

(فما لكم في المنافقين فئتين والله أركسهم بما كسبوا أتريدون أن تهدوا من أضل الله ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا) (88)

ترجمه:

88 - چرا درباره منافقین دو دسته شده اید! (بعضی جنگ با آنها را ممنوع و بعضی مجاز می دانید) در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان (افکار) آنها را به کلی وارونه کرده است، آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده هدایت کنید!! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت.

شان نزول:

مطابق نقل جمعی از مفسران از ابن عباس، عده ای از مردم مکه ظاهرا مسلمان شده بودند، ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند، به همین دلیل حاضر به مهاجرت به مدینه نشدند، و عملا هوادار و پشتیبان بت پرستان بودند، اما سرانجام مجبور شدند از مکه خارج شوند (و تا نزدیکی مدینه بیایند و شاید هم به خاطر موقعیت ویژه ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند) و خوشحال بودند که مسلمانان آنها را از خود می دانند و ورود به مدینه طبعاً برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

مسلمانان از جریان آگاه شدند، ولی بزودی درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد، عده ای معتقد بودند که باید این عده را طرد کرد، زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند، ولی بعضی از افراد ظاهر بین و ساده دل با این طرح مخالفت کردند و گفتند: عجباً! ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید و نبوت پیامبر (ﷺ) داده اند بجنگیم! و تنها به جرم اینکه هجرت نمودند خون آنها را حلال بشمریم! آیه فوق نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمایی کرد.

تفسیر:

با توجه به شان نزول بالا پیوند این آیه و آیات بعد از آن با آیاتی که قبلاً درباره منافقان بود کاملاً روشن است.

در آغاز آیه می فرماید: چرا در مورد منافقان دو دسته شده اید و هر کدام طوری قضاوت می کنید (فما لکم فی المنافقین فئتين).

یعنی این افراد که با ترک مهاجرت و همکاری عملی با مشرکان و عدم شرکت در صف مجاهدان اسلام نفاق خود را آشکار ساخته اند نباید درباره سرنوشت آنها کسی تردید کند، اینها به طور مسلم از منافقان دست اولند، و عملشان گواه زنده عدم ایمانشان است، پس چرا بعضی فریب اظهار توحید و ایمان آنها را می خورند! و در مقام شفاعت از آنها بر می آیند با اینکه در آیات قبل اشاره شد که من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها و به این ترتیب خود را در سرنوشت شوم آنها سهیم می نمایند.

سپس می فرماید: این عده از منافقان به خاطر اعمال زشت و ننگینی که انجام داده اند خداوند توفیق و حمایت خویش را از آنها برداشته و افکارشان را به کلی واژگونه کرده، همانند کسی که به جای ایستادن به روی پا، با سر

بایستد (والله اركسهم بما کسبوا).

ضمناً از جمله بما کسبوا استفاده می شود که بازگشتها از جاده هدایت و سعادت و نجات معلول اعمال خود انسان است و اگر این عمل به خداوند نسبت داده می شود به خاطر آن است که خداوند حکیم و هر کس را مطابق اعمال خویش کیفر می دهد و به مقدار لیاقت و شایستگی پاداش خواهد داد.

و در پایان آیه خطاب به افراد ساده دلی که حمایت از این دسته منافقان می نمودند کرده، می فرماید: آیا شما می خواهید کسانی را که خدا بر اثر اعمال زشتشان از هدایت محروم ساخته هدایت کنید در حالی که چنین افراد هیچ راهی به سوی هدایت ندارند. (اتريدون ان تهدوا من

اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلاً)

زیرا این یک سنت فناپذیر الهی است که اثر اعمال هیچکس از او جدا نمی شود چگونه می
توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده و قلبشان مملو از نفاق و عملشان حمایت از
دشمنان خدا است مشمول هدایت شوند این یک انتظار بی دلیل و نابجا است.

آیه (89) و ترجمه:

(ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سوءاً فلا تتخذوا منهم أولیاً حتی یهاجروا فی سبیل الله
فإن تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیاً ولا نصیراً) (89)

ترجمه:

89 - آنان دوست دارند که شما هم مانند آنها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنابراین از آنها دوستانی انتخاب نکنید مگر اینکه (توبه کنند و) مهاجرت در راه خدا نمایند، اما آنها که از کار سرباز زنند (و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند) آنها را هر کجا بیابید اسیر کنید و (یا در صورت لزوم) به قتل برسانید و از میان آنها دوست و یار و یاوری اختیار نکنید.

تفسیر:

در تعقیب آیه قبل درباره منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده دل به حمایت از آنها برخاسته و از آنها شفاعت می کردند و قرآن بیگانگی آنها را از اسلام بیان داشت در این آیه می فرماید: تاریکی درون آنها بقدری است که نه تنها خودشان کافرند بلکه دوست می دارند که شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید.

(ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سوءاً).

بنابراین آنها از کافران عادی نیز بدترند، زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند، اما اینها هستند، فعالیتهای پیگیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.

اکنون که آنها چنین هستند هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنید (فلا تتخذوا منهم اولیاً)

مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند و دست از نفاق و تخریب بردارند و نشانه آن این است که از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام (از مکه به مدینه) مهاجرت نمایند.
(حتی یهاجروا فی سبیل الله).

اما اگر آنها حاضر به مهاجرت نشدند بدانید که دست از کفر و نفاق خود برداشتند و اظهار اسلام آنها فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است و در این صورت می توانید هر جا بر آنها دست یافتید، آنها را اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید.

(فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم).

و در پایان آیه بار دیگر تاکید میکند که هیچگاه دوست و یار و یابوری از میان آنها انتخاب نکنید.

(ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا).

این شدت عمل که در آیه فوق نسبت به این دسته از منافقان نشان داده شده به خاطر آن است که نجات یک جامعه زنده که در مسیر یک انقلاب اصلاحی گام بر می دارد، از چنگال دشمنان دوست نما و جاسوسان خطرناک، راهی جز این ندارد.

قابل توجه اینکه در حالی که اسلام افراد غیر مسلمانی همانند یهود و نصاری را با شرائطی تحت حمایت خود قرار داده، و اجازه هیچگونه مزاحمت نسبت به آنها نمی دهد در مورد این دسته از منافقان این چنین شدت عمل به خرج داده است، و با اینکه آنان تظاهر به اسلام می نمودند دستور اسارت و حتی اعدام آنان را در صورت لزوم صادر کرده است، و این نیست مگر به خاطر آنکه این گونه افراد زیر پوشش اسلام می توانند ضربه هائی بزنند که هیچ دشمنی قادر بر آن نیست!

سوال:

ممکن است گفته شود سیره پیامبر (ﷺ) درباره منافقان این بوده که هیچگاه دستور قتل آنها را صادر نمی کرد مبدا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسئله سوء استفاده کرده، با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن درآویزند و آنها را به قتل برسانند.

پاسخ:

باید توجه داشت که سیره پیامبر (ﷺ) تنها در مورد منافقان مدینه و مانند آنها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند اما کسانی که مانند منافقان مکه همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند مشمول این حکم نبودند.

آیه (90) و ترجمه:

(إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتِ صُدُورُهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكُمْ أَوْ يَقْتُلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَتْلُوكُمْ فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يَقْتُلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا) (90)

ترجمه:

90 - مگر آنها که با کسانی که با شما هم پیمانند، پیمان بسته، یا آنها که به سوی شما می آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند (نه سر جنگ با شما دارند و نه توانائی مبارزه با قوم خود) و اگر خداوند بخواهد آنها را بر شما مسلط می کند تا با شما پیکار کنند، بنابراین اگر از شما کناره گیری کردند و با شما پیکار نمودند (بلکه) پیشنهاد صلح کردند خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوی

شان نزول:

از روایات مختلفی که در شان نزول آیه وارد شده و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده اند چنین استفاده می شود که دو قبیله در میان قبائل عرب به نام بنی ضمره و اشجع وجود داشتند که قبیله اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند و طایفه اشجع با بنی ضمره نیز هم پیمان بودند.

بعضی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی ضمره و پیمان شکنی آنها بیمناک بودند، لذا به پیغمبر اکرم (ﷺ) پیشنهاد کردند که پیش از آنکه آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله ور شوند، پیغمبر (ﷺ) فرمود:

كَلَّا فَانْهَمِ اِبْرَ الْعَرَبَ بِالْوَالِدِينَ وَ اَوْصِلْهُمْ لِلرَّحِمِ وَ اَوْفَاهُمْ بِالْعَهْدِ:

نه، هرگز چنین کاری نکنید، زیرا آنها در میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند، و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربانتر، و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند!

پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی مسعود بن رجیله که هفتصد نفر بودند به نزدیکی مدینه آمده اند، پیامبر (ﷺ) نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان مطلع گردد آنها اظهار داشتند آمده ایم قرار داد ترک مخاصمه با محمد (ﷺ) ببندیم، هنگامی که پیامبر (ﷺ) چنین دید دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند، و سپس با آنها تماس گرفت و آنها اظهار داشتند ما از یک طرف توانائی مبارزه با دشمنان شما را نداریم، چون عدد ما کم است، و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را داریم، زیرا محل ما به شما نزدیک است لذا آمده ایم که با شما پیمان ترک تعرض ببندیم، در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه به مسلمانان داد.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که قسمتی از آیه درباره طایفه بنی مدلیج نازل شده است که خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و اظهار داشتند که ما نه با شما هم صدا هستیم و نه بر ضد شما گام بر می داریم و پیامبر (ﷺ) پیمان ترک مخاصمه با آنها بست.

تفسیر:

استقبال از پیشنهاد صلح

به دنبال دستور به شدت عمل در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند، در این آیه دستور می دهد که دو دسته از این قانون مستثنی هستند:

1 - آنها که با یکی از هم پیمانان شما ارتباط دارند و پیمان بسته اند.

(الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ).

2 - کسانی که از نظر موقعیت خاص خود در شرائطی قرار دارند که نه قدرت مبارزه با شما

را در خود می بینند، و نه توانائی همکاری با شما و مبارزه با قبیله خود دارند.

(أَوْ جَاءُكُمْ حَصْرٌ صَدُورَهُمْ أَنْ يَقَاتَلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ).

روشن است که دسته اول به خاطر احترام به پیمان باید از این قانون مستثنی باشند و دسته دوم نیز اگر چه معذور نیستند و باید پس از تشخیص حق به حق پیوندند ولی چون اعلان بیطرفی کرده اند تعرض نسبت به آنها بر خلاف اصول عدالت و جوانمردی است.

سپس برای اینکه مسلمانان در برابر این پیروزیهای چشمگیر مغرور نشوند و آنرا مرهون قدرت نظامی و ابتکار خود ندانند و نیز برای اینکه احساسات انسانی آنها در برابر این دسته از بی طرفان تحریک شود می فرماید: اگر خداوند

بخواهد می تواند آن (جمعیت ضعیفان) را بر شما مسلط گرداند تا با شما پیکار کنند.

(وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَاقَاتِلُكُمْ).

بنابراین همواره در پیروزیها به یاد خدا باشید و هیچگاه به نیروی خود مغرور نشوید و نیز گذشت از ضعیفان را برای خود خسارتی نشمرید.

در پایان آیه بار دیگر نسبت به دسته اخیر تاکید کرده و با توضیح بیشتری چنین می فرماید: اگر آنها از پیکار با شما کناره گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند خداوند به شما اجازه تعرض نسبت به آنها را نمی دهد و موظفید دستی را که به منظور صلح به سوی شما دراز شده بفشارید.

(فَإِنْ عَازَلُوكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا).

نکته قابل توجه اینکه قرآن در این آیه و چندین آیه دیگر پیشنهاد صلح را با تعبیر القاء سلام (افکندن صلح) ذکر کرده است که ممکن است اشاره به این مطلب باشد که طرفین نزاع، پیش از آنکه صلح کنند، معمولاً از هم فاصله می گیرند و حتی پیشنهاد صلح را با احتیاط طرح می کنند، گوئی دور از هم ایستاده اند و این پیشنهاد را بسوی هم پرتاب می نمایند.

آیه (91) و ترجمه:

(ستجدون آخرین پریدون أن یأمنوکم و یأمنوا قومهم کل ما ردوا إلى الفتنة أركسوا فیها فإن لم یعزلوکم ویلقوا إلیکم السلم و یکفوا أیدیهم فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقتموهم و أولئکم جعلنا لکم علیهم سلطنا مبینا) (91)

ترجمه:

91 - به زودی جمعیت دیگری را می یابید که می خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند، لذا در پیش شما ادعای ایمان می کنند ولی) هر زمانی به سوی فتنه (و بت پرستی) باز گردند با سر در آن فرو می روند! اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما برداشتند، آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید، و (یا) به قتل برسانید و آنها کسانی هستند که برای شما تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده ایم.

شان نزول:

برای آیه فوق شان نزولهای مختلفی نقل شده که یکی از مشهورترین آنها این است:
جمعی از مردم مکه به خدمت پیامبر (ﷺ) می آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می کردند، اما همین که در برابر قریش و بتهای آنها قرار می گرفتند به نیایش و عبادت بتها می پرداختند، و به این ترتیب می خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچیک زیان نبینند، و به اصطلاح در میان این دو دسته دو دوزه بازی کنند، آیه فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل بخرج دهند.

تفسیر:

سزای آنها که دودوزه بازی میکنند!

در اینجا با دسته دیگری روبرو می شویم که درست در مقابل دستهای قرار دارند که در آیه پیش دستور صلح نسبت به آنها داده شده بود. آنها کسانی هستند که می خواهند برای حفظ منافع خود در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تامین این نظر راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته، با هر دو دسته اظهار همکاری و همفکری می کنند.

(ستجدون آخرین یریدون ان یامنوکم و یامنوا قومهم).

و به همین دلیل هنگامی که میدان فتنه جوئی و بت پرستی پیش آید همه برنامه های آنها وارونه می شود و با سر در آن فرو می روند!

(کلما ردوا الی الفتنة اركسوا فیها).

اینها درست بر ضد دسته سابقند زیرا آنها کوشش داشتند از درگیر شدن با مسلمانان دوری کنند اما اینها نغمه دارند که با مسلمانان درگیر شوند.

آنها پیشنهاد صلح با مسلمانان داشتند در حالی که اینها سر جنگ دارند.

آنها از اذیت و آزار مسلمانان پرهیز داشتند ولی اینها پرهیز ندارند.

این سه تفاوت که در جمله فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم به آن اشاره شده است موجب گردیده که حکم اینها از دسته سابق به کلی جدا شود و به مسلمانان دستور داده شده که هر کجا آنان را بیابند اسیر کنند و در صورت مقاومت به قتل رسانند.

(فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم).

و لذا آنجا که به اندازه کافی نسبت به آنها اتمام حجت شده در پایان آیه می فرماید: آنان کسانی هستند که ما تسلط آشکاری برای شما نسبت به آنها قرار دادیم.

(و اولکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا).

این تسلط می تواند از نظر منطقی بوده باشد، چه اینکه منطق مسلمانان بر مشرکان کاملاً پیروز بود و یا از نظر ظاهری و خارجی، زیرا در زمانی این آیات نازل شد که مسلمین به قدر کافی نیرومند شده بودند.

تعبیر به ثقفتموهم در آیه فوق ممکن است اشاره به نکته دقیقی باشد زیرا این جمله از ماده ثقافت به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است، و با وجدتموهم که از ماده وجدان و به معنی مطلق دست یافتن است، تفاوت دارد، گویا این دسته از منافقان دو دوزه باز که خطرناکترین دسته های منافقان هستند، به آسانی ممکن نیست شناخته شوند و به تله بیفتند لذا می فرماید: اگر با مهارت و دقت به آنها دست یافتید حکم خداوند را در مورد آنها اجرا کنید اشاره به اینکه دست یافتن بر آنها نیاز به دقت و مراقبت کافی دارد.

آیه (92) و ترجمه:

(و ما كان لمؤمن أن يقتل مؤمنا إلا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلمة إلى أهله إلا أن يصدقوا فإن كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة وإن كان من قوم بينكم وبينهم ميثق فدية مسلمة إلى أهله و تحرير رقبة مؤمنة فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله و كان الله عليما حكيما) (92)

ترجمه:

92 - برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند و (در عین حال) کسی که فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل برساند باید یک برده آزاد کند و خونبهای به کسان او بپردازد مگر اینکه آنها خونبها را ببخشند - و اگر مقتول از جمعیتی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده باید (تنها) یک برده آزاد کند (و پرداختن خونبها لازم نیست) و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است باید خونبهای او را به کسان او بپردازد و یک برده (نیز) آزاد کند، و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد دو ماه پی در پی روزه می گیرد - این (یکنوع تخفیف و) توبه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

یکی از بت پرستان مکه به نام حارث بن یزید با دستگیری ابوجهل مسلمانی را به نام عیاش بن ابی ربیع به جرم گرایش به اسلام مدتها شکنجه می داد، پس از هجرت مسلمانان به مدینه، عیاش نیز به مدینه هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت.

اتفاقا روزی در یکی از محله های اطراف مدینه با شکنجه دهنده خود حارث بن یزید روبرو شد، و از فرصت استفاده کرده، او را به قتل رسانید، به گمان اینکه دشمنی را از پای در آورده است، در حالی که توجه نداشت که حارث توبه کرده و مسلمان شده است و به سوی پیامبر

(ﷺ) می رود جریان را به پیامبر (ﷺ) عرض کردند آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده بیان کرد.

تفسیر:

احکام قتل خطا

چون در آیات گذشته به مسلمانان آزادی عمل برای در هم کوبیدن منافقان و دشمنان خطرناک داخلی داده شده، برای اینکه مبدا کسانی از این قانون سوء استفاده کنند و با افرادی که دشمنی دارند به نام منافق بودن تصفیه حساب خصوصی نمایند، و یا بر اثر بی مبالاتی خون بی گناهی را بریزند، در این آیه و آیه بعد احکام قتل خطا و قتل عمد بیان شده است، تا در مسئله ریختن خون که از نظر اسلام موضوع فوق العاده مهم و پر مسئولیتی است رعایت تمام جهات لازم را بکنند.

در آغاز این آیه که حکم قتل خطا در آن بیان شده می فرماید: برای هیچ مؤمنی مجاز نیست که فرد با ایمانی را جز از روی خطا بقتل برساند.

(وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطا).

این تعبیر در حقیقت اشاره به آن است که اصولاً هرگز مؤمن به خود اجازه نمی دهد که دست خویش را به خون فرد بیگناهی بیالاید، چه اینکه در حریم ایمان همه افراد مانند اعضای یک پیکرند، آیا هیچگاه ممکن است عضوی از بدن انسان، عضو دیگر را جز از روی اشتباه از بین ببرد یا آزار دهد بنا بر این آنها که در صدد چنین کاری بر آیند ایمان درستی ندارند و از حقیقت ایمان - بی خبرند.

جمله الا خطاً (مگر از روی اشتباه) به این معنی نیست که آنها مجازند از روی اشتباه این عمل را انجام دهند، زیرا اشتباه قابل پیش بینی نیست، و شخص به هنگام اشتباه متوجه اشتباه خود نمی باشد، منظور این است که مؤمنان جز در مورد اشتباه آلوده چنین گناه بزرگی نخواهند شد.

سپس جریمه و کفاره قتل خطا را در سه مرحله بیان می کند: صورت نخست اینکه فرد بیگناهی که از روی اشتباه کشته شده متعلق به خانواده مسلمانی باشد که در این صورت، قاتل باید دو کار کند، یکی اینکه برده مسلمانی را آزاد نماید و دیگر اینکه خونبهای مقتول را به صاحبان خون بپردازد.

(و من قتل مؤمنا خطا فتحریر رقبة مؤمنة و دية مسلمة الى اهله) .

مگر اینکه خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه بگذرند (الا ان یصدقوا) صورت دوم اینکه مقتول وابسته به خاندانی باشد که با مسلمانان خصومت و دشمنی دارند (در این صورت کفاره قتل خطا تنها آزاد نمودن برده است) و پرداخت دیه بر جمعیتی که تقویت بنیه مالی آنان خطری برای مسلمانان محسوب خواهد شد ضرورت ندارد، به علاوه اسلام ارتباط این فرد را با خانواده خود که همگی از دشمنان اسلامند بریده است و بنا بر این جایی برای جبران خسارت نیست.

(فان کان من قوم عدو لكم و هو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة) .

صورت سوم اینکه (خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خونبهای او را به بازماندگانش بپردازند).

(و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدية مسلمة الى اهله و تحریر رقبة مؤمنة) .

در اینکه آیا مقتول در این صورت مانند دو صورت سابق یک فرد مؤمن است یا اعم از مؤمن و کافر ذمی، در میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده این است که منظور از آن نیز (مقتول مؤمن) است و آیا میتوان دیه چنین مقتول مسلمانی را به ورثه کافر داد در صورتی که کافر از مسلمان ارث نمی برد.

از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که باید دیه مزبور را به ورثه او داد هر چند کافر هستند، و این به خاطر پیمان و عهدهی است که با مسلمانان دارند، ولی از آنجا که کافر از مسلمان هیچگاه

ارث نمی برد جمعی از مفسران بر این عقیده اند که منظور از جمله فوق این است که دیه او را فقط به ورثه مسلمان او بدهند، نه ورثه کفار، در بعضی از روایات نیز اشاره به این موضوع شده است ولی ظاهر جمله من قوم بینکم و بینهم میثاق (از جمعیتی که با شما پیمان دارند) این است که ورثه مقتول جزء مسلمانان نیستند، زیرا مسلمانان با یکدیگر پیمان خاصی ندارند (دقت کنید). و در پایان آیه در مورد کسانی که دسترسی به آزاد کردن بردهای ندارند (یعنی قدرت مالی ندارند و یا بردهای برای آزاد کردن نمی یابند) می فرماید: (چنین اشخاصی باید دو ماه پی در پی روزه بگیرند).

(فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین) .

و در پایان می گوید: (این تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن یکنوع تخفیف و توبه الهی است، یا اینکه تمام آنچه در آیه به عنوان کفاره قتل خطا گفته شد همگی برای انجام یک توبه الهی است و خداوند همواره از هر چیز با خبر و همه دستوراتش بر طبق حکمت است).

(توبه من الله و کان الله علیما حکیما) .

در آیه فوق نکات متعددی است که باید به آن توجه نمود:

1 - در اینجا برای جبران قتل خطا، سه موضوع بیان شده است که هر کدام از آن برای جبران یکنوع خسارت است که از این عمل به وجود می آید، نخست آزاد کردن برده است که در واقع یکنوع جبران خسارت اجتماعی کشته شدن یکفرد با ایمان محسوب می شود.

و دیگر پرداختن دیه است که در واقع یکنوع جبران خسارت اقتصادی است که از کشته شدن یک نفر به خانواده او وارد می شود، و الا سابقا هم گفته ایم (دیه) هیچگاه قیمت واقعی خون یک انسان نیست، زیرا خون یک انسان بی گناه ما فوق هر قیمت است بلکه یکنوع جبران خسارت اقتصادی خانواده می باشد.

و دیگر مسئله دو ماه روزه پی در پی است که جبران خسارت اخلاقی و معنوی می باشد که دامنگیر قاتل خطائی می شود.

البته باید توجه داشت که روزه دو ماه پی در پی وظیفه کسانی است که دسترسی به آزاد کردن یک برده با ایمان ندارند یعنی در درجه اول فقط آزاد کردن برده کافی است و درجه بعد اگر نتوانست باید روزه بگیرد، ولی باید توجه داشت که آزاد کردن برده یکنوع عبادت نیز محسوب می شود و بنا بر این اثر معنوی عبادت را در روح آزاد کننده خواهد داشت.

2 - در موردی که بازماندگان مقتول مسلمان باشند جمله الا ان یصدقوا (مگر آنکه آنها از دیه صرفنظر کنند) ذکر شده، ولی در مورد کسانی که مسلمان نباشند این جمله ذکر نشده است، دلیل آن نیز روشن است زیرا در مورد اول زمینه برای چنین کاری وجود دارد اما در مورد دوم چنان زمینه ای نیست، به علاوه مسلمانان حتی الامکان نباید زیر بار منت غیر مسلمانان در این موارد بروند.

3 - جالب توجه اینکه در صورت اول که بازماندگان مسلمانند، نخست اشاره به (آزادی) یک برده و سپس اشاره به (دیه) شده است، در حالی که در صورت سوم که مسلمان نیستند نخست (دیه) آمده است، شاید این تفاوت تعبیر اشاره به آن باشد که در مورد مسلمانان تأخیر در دیه عکس العمل نامطلوبی غالباً ندارد، در حالی که در مورد غیر مسلمانان باید قبل از هر چیز دیه پرداخته شود تا آتش نزاع خاموش گردد، و دشمنان آن را بر پیمان شکنی حمل نکنند.

4 - در آیه شریفه اشاره‌های به مقدار دیه نشده است و شرح آن به سنت موکول گردیده که مطابق آن دیه کامل هزار مثقال طلا یا یکصد شتر و یا دویست گاو و در صورت توافق قیمت این حیوانات است (البته تعیین طلا و یا بعضی از حیوانات به عنوان دیه طبق یک سنت اسلامی است که مقیاسهای خود را از امور طبیعی انتخاب می کند نه مصنوعی و قرار دادی تا با گذشت زمان دگرگون نشوند).

5 - بعضی ممکن است اشکال کنند که خطا مجازات ندارد، چرا اسلام درباره آن این همه اهمیت قائل شده است، در حالی که مرتکب این کار هیچگونه گناهی مرتکب نشده پاسخ ایراد روشن است، زیرا مسئله خون، مسئله سادهای نیست و با این حکم شدید اسلام خواسته است مردم نهایت دقت و احتیاط را به کار بندند تا هیچگونه قتلی حتی از روی اشتباه از آنها سر نزنند زیرا بسیاری از خطاها قابل پیشگیری است، به علاوه مردم بدانند با ادعای خطا در قتل هرگز نمی توانند خود را تبرئه نمایند، جمله آخر آیه (توبه من الله...) ممکن است اشاره به همین موضوع باشد که اشتباهات معمولاً از عدم دقت سرچشمه می گیرد و لذا در مورد موضوعات مهمی همانند قتل نفس باید به نحوی جبران گردد، تا توبه الهی شامل حال مرتکبان شود.

آیه (93) و ترجمه:

(و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خلدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و أعد له عذابا عظیما) (93)

ترجمه:

93 - و هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

شان نزول

(مقیس بن صبابه کنانی) که یکی از مسلمانان بود، کشته برادر خود (هشام) را در محله (بنی النجار) پیدا کرد، جریان را به عرض پیامبر (ﷺ) رسانید، پیامبر (ﷺ) او را به اتفاق (قیس بن هلال فهزی) نزد بزرگان بنی النجار فرستاد و دستور داد که اگر قاتل هشام را می شناسند، او را تسلیم برادرش (مقیس) نمایند و اگر نمی شناسند، خونبها و دیه او راپردازند آنان هم چون قاتل را نمی شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق (قیس بن هلال) به طرف مدینه حرکت کردند در بین راه بقایای افکار جاهلیت مقیس را تحریک نمود و با خود گفت: قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است، لذا هم سفر خود را که از قبیله (بنی النجار) بود به انتقام خون برادر کشت و به طرف مکه فرار نمود و از اسلام نیز کناره گیری کرد.

پیامبر (ﷺ) هم در مقابل این خیانت خون او را مباح نمود، و آیه فوق به همین مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است.

تفسیر:

مجازات قتل عمد

بعد از بیان حکم قتل خطا در این آیه به مجازات کسی که فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند اشاره می کند.

از آنجا که آدم کشی یکی از بزرگترین جنایات و گناهان خطرناک است و اگر با آن مبارزه نشود، امنیت که یکی از مهمترین شرائط یک اجتماع سالم است به کلی از بین می رود، قرآن در آیات مختلف آن را با اهمیت فوقالعادهای ذکر کرده است، تا آنجا که قتل بیدلیل یک انسان را همانند کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می کند.

(من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فکانما قتل الناس جميعا).

آنکس که انسانی را بدون اینکه قاتل باشد و یا در زمین فساد کند بکشد، گویا همه مردم را کشته است.

به همین دلیل در آیه مورد بحث نیز برای کسانی که فرد با ایمانی را عمداً به قتل برسانند چهار مجازات و کیفر شدید اخروی (علاوه بر مسئله قصاص که مجازات دنیوی است) ذکر شده است:

1 - خلود یعنی جاودانه در آتش دوزخ ماندن.

(و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزائه جهنم خالداً فیها).

2 - خشم و غضب الهی (و غضب الله علیه).

3 - دوری از رحمت خدا (ولعنه).

4 - مهیا ساختن عذاب عظیمی برای او (و اعد له عذاباً عظیماً).

و به این ترتیب از نظر مجازات اخروی حد اکثر تشدید در مورد قتل عمدی شده است، به طوری که در هیچ مورد از قرآن اینچنین مجازات شدیدی بیان نگردیده و اما کیفر دنیوی قتل عمد همان قصاص است که شرح آن در ذیل آیه 179 سوره بقره در جلد اول صفحه 442 گذشت).

آیا قتل نفس موجب مجازات جاودانی است در اینجا سوالی پیش می آید که (خلود) یعنی مجازات جاودانی مخصوص کسانی است که بیایمان از دنیا بروند در حالی که قاتل عمدی ممکن است ایمان داشته باشد و حتی پشیمان گردد و از گناه بزرگی که انجام داده جدا توبه کند و گذشته را تا آنجا که قدرت دارد جبران نماید.

در پاسخ این سوال می توان گفت:

منظور از قتل مؤ من در آیه این است که انسانی را به خاطر ایمان داشتن بقتل برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد، روشن است که چنین قتل نشانه کفر قاتل است و لازمه آن خلود در عذاب می باشد.

حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز به این مضمون نقل شده است.

2 - این احتمال نیز هست که قتل افراد با ایمان و بی گناه سبب شود که انسان بی ایمان از دنیا برود و توفیق توبه نصیب او نگردد و به خاطر همین موضوع گرفتار عذاب جاویدان شود.

3 - این هم ممکن است که منظور از خلود، در این آیه عذاب بسیار طولانی باشد، نه عذاب جاویدان.

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود که اصولاً قتل عمد آیا قابل توبه می باشد؟! جمعی از مفسران، صریحاً پاسخ منفی به این سوال می دهند و می گویند: قتل نفس طبق آیه فوق اصلاً قابل توبه نیست، و در پاره‌های از روایات که در ذیل آیه وارد شده است نیز اشاره به این معنی گردیده که لا توبة له.

ولی آنچه از روح تعلیمات اسلام و روایات پیشوایان بزرگ دینی و فلسفه توبه که پایه تربیت و حفظ از گناه در آینده زندگی است استفاده می شود این است که هیچ گناهی نیست که قابل توبه نباشد، اگر چه توبه پاره‌های از گناهان، بسیار سخت و شرائط سنگین دارد، قرآن مجید می گوید:

(ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء) (نساء - 47):

(خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد اما غیر آن را برای هر کس بخواهد و صلاح ببیند خواهد بخشید) حتی سابقاً ذیل همین آیه اشاره کردیم که این آیه درباره آمرزش گناهان از طریق شفاعت و مانند آن سخن میگوید و الا گناه شرک نیز با توبه کردن و بازگشت به سوی توحید و اسلام قابل بخشش است، همانطور که بیشتر مسلمانان صدر اسلام، در آغاز مشرک بودند و سپس توبه کردند، و خداوند گناه آنها را بخشید، بنا بر این شرک تنها گناهی است که بدون توبه بخشیده نمی شود و اما با توبه کردن همه گناهان حتی شرک قابل بخشش است چنانکه در سوره زمر آیه 53 و 54 میخوانیم:

(ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم و أنیبوا الی ربکم و اسلموا له):

(... خداوند همه گناهان را می بخشد، زیرا او بخشنده مهربان است و بازگشت به سوی خدا کنید و توبه نمائید و تسلیم فرمان او باشید.

و اینکه بعضی از مفسران گفته اند: آیات مربوط آمرزش همه گناهان در پرتو توبه به اصطلاح از قبیل (عام) است و قابل (تخصیص) می باشد،

صحیح نیست زیرا لسان این آیات که در مقام امتنان بر گنهکاران می باشد و با تأکیدات مختلف همراه است قابل تخصیص نیست (به اصطلاح ابا از تخصیص دارد).

از این گذشته اگر براستی کسی که قتل عمدی از او سرزده به کلی از آمرزش خداوند مایوس گردد و برای همیشه (حتی پس از توبه موکد و جبران عمل زشت خود با اعمال نیک فراوان) در لعن و عذاب جاویدان بماند هیچگونه دلیلی ندارد که در باقیمانده عمر اطاعت فراوان خدا کند و دست از اعمال خلاف و حتی قتل نفسهای مکرر بر دارد و این با روح تعلیمات انبیاء که برای تربیت بشر در هر مرحله آمده اند چگونه سازگار است؟!

در تواریخ اسلام نیز می بینیم که پیغمبر اکرم (ﷺ) از گنهکاران خطرناکی همچون (وحشی (قاتل حمزة بن عبد المطلب گذشت نمود و توبه او را پذیرفت و نمیتوان گفت که قتل نفس در

حال شرک و ایمان آنقدر تفاوت دارد که در یکحال بخشوده شود و در حال دیگر به هیچوجه قابل بخشش نباشد.

اصولا همانطور که گفتیم ما هیچ گناهی بالاتر از شرک نداریم و می دانیم که این گناه نیز با توبه و پذیرش اسلام بخشوده میشود چگونه میتوان باور کرد گناه قتل حتی با توبه واقعی قابل بخشش نباشد.

ولی اشتباه نشود آنچه در بالا گفتیم به این معنی نیست که قتل عمد کار کوچک و کم اهمیتی است یا به این سادگی میتوان از آن توبه کرد، بلکه به عکس توبه واقعی از این گناه کبیره بسیار مشکل است و نیاز به جبران این عمل دارد و جبران کردن آن کار آسانی نیست بنا بر این منظور ما فقط این است که راه توبه به روی چنین افرادی بطور کلی بسته نمی باشد.

انواع قتل

(فقها) در کتاب قصاص و دیات از کتب فقهی با الهامی که از آیات و روایات اسلامی گرفتهاند قتل را به سه نوع تقسیم کرده اند: (قتل عمد)، (قتل شبه عمد) و (قتل خطا).
قتل عمد قتلی است که با تصمیم قبلی و با استفاده از وسائل قتل صورتگیرد (مثل اینکه انسان به قصد کشتن دیگری از حربه یا چوب یا سنگ یا دست استفاده کند).

قتل شبه عمد آن است که تصمیمی بر کشتن نباشد اما تصمیم بر کاری در مورد مقتول داشته باشد که بدون توجه منجر به قتل گردد مثل این که کسی را عمدا کتک می زند بدون اینکه تصمیم کشتن او را داشته باشد ولی این ضرب اتفاقا منجر به قتل گردد.

قتل خطا آن است که هیچگونه تصمیمی نه به قتل داشته باشد نه انجام عملی در مورد مقتول، مثل اینکه میخواهد حیوانی را شکار کند اما تیر خطا می رود و به انسانی می خورد و او را به قتل می رساند.

هر یک از این سه نوع احکام مشروعی دارد که در کتب فقهی آمده است.

آیه (94) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَن أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغْنَمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فِتْنَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) (94)

ترجمه:

94 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند نگوئید مسلمان نیستی بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنائمی) بدست آورید، زیرا غنیمتهای بزرگی در نزد خدا (برای شما) است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد (و هدایت نمود) بنا بر این (بشکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

شان نزول:

در روایات و تفاسیر اسلامی شان نزولهای درباره آیه فوق آمده است که کم و بیش با هم شباهت دارند از جمله اینکه: پیامبر (ﷺ) بعد از بازگشت از جنگ خیبر، اسامه بن زید را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای (فدک) زندگی می کردند فرستاد، تا آنها را به سوی اسلام و یا قبول شرائط ذمه دعوت کنند.

یکی از یهودیان به نام (مرداس) که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت، در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (ﷺ) گواهی می داد

اسامه بن زید به گمان اینکه مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسلام می کند و در باطن مسلمان نیست به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت هنگامی که خبر به پیامبر (ﷺ) رسید پیامبر (ﷺ) سخت از این جریان ناراحت شد و فرمود: تو

مسلمانی را کشتی، اسامة ناراحت شد و عرض کرد این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد پیامبر (ﷺ) فرمود: تو که از درون او آگاه نبودی، چه میدانی! شاید به راستی مسلمان شده است، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که به خاطر غنائم جنگی و مانند آن هیچگاه انکار سخن کسانی را که اظهار اسلام می کنند ننمایند بلکه هر کس اظهار اسلام کرد باید سخن او را پذیرفت.

تفسیر:

بعد از آنکه در آیات گذشته تاکیدات لازم نسبت به حفظ جان افراد بی گناه شد، در این آیه یک دستور احتیاطی برای حفظ جان افراد بی گناهی که ممکن است مورد اتهام قرار گیرند بیان می کند و می فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه جهاد گام بر می دارید، تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسلام می کنند نگوئید مسلمان نیستید.

(یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا).

و به این ترتیب دستور می دهد آلهائی را که اظهار ایمان می کنند با آغوش باز بپذیرند و هر گونه بد گمانی و سوء ظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کنار بگذارند.

سپس اضافه می کند که مبدا به خاطر نعمتهای ناپایدار این جهان افرادی را که اظهار اسلام می کنند متهم کرده و آنها را به عنوان یک دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید (تبتغون عرض الحیوة الدنیا).

در حالی که غنیمتهای جاودانی و ارزنده در پیشگاه خدا است (فعند الله مغنم کثیرة).
گرچه در گذشته چنین بودید و در دوران جاهلیت جنگهای شما انگیزه غارتگری داشت (کذالك کنتم من قبل).

ولی اکنون در پرتو اسلام و منتی که خداوند بر شما نهاده است، از آن وضع نجات یافته اید، بنابراین به شکرانه این نعمت بزرگ لازم است که در کارها تحقیق کنید (فمن الله علیکم فتبینوا).

و این را بدانید که خداوند از اعمال و نیات شما آگاه است.

(ان الله کان بما تعملون خبیرا).

جهاد اسلامی جنبه مادی ندارد

آیه فوق به خوبی این حقیقت را روشن می سازد که هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادی گام در میدان جهاد بگذارد و به همین دلیل باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرد، و به ندای صلح او پاسخ گوید اگر چه از غنائم مادی فراوان محروم گردد زیرا هدف از جهاد اسلامی توسعه طلبی و جمع غنائم نیست،

بلکه هدف آزاد شدن انسانها از قید بندگی بندگان و خداوند زور و زر است و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد باید به سوی آن شتافت، آیه فوق می گوید: (شما یک روز چنین افکار منحطی داشتید و به خاطر سرمایه های مادی خونهایی را می ریختید، اما امروز آن برنامه به کلی دگرگون شده است، به علاوه مگر خود شما به هنگام ورود در اسلام غیر از اظهار ایمان چه برنامه دیگری داشتید، چرا از قانونی که خود از آن استفاده کرده اید درباره دیگران دریغ مینمائید)؟!

سوال:

ممکن است با توجه به مضمون آیه چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به این آئین زمینه را برای پرورش (منافق) در محیط اسلامی آماده می کند و با این برنامه، ممکن است عده زیادی از آن سوء استفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضد اسلامی بزنند.

پاسخ:

شاید هیچ قانونی در جهان نیست که راه سوء استفاده در آن وجود نداشته باشد، مهم این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظه‌های باشد، اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف، قبول نگردد، مفاسد بسیاری به بار می‌آید که زیان آن به مراتب بیشتر است، و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد، زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می‌تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست و به این ترتیب خونهای بسیاری از بی گناهان ریخته شود.

از این گذشته در آغاز گرایش به هر آئین افرادی هستند که گرایشهای ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آئین محکم و ریشه دار می‌شوند، این دسته را نیز نمی‌توان طرد کرد.

آیه (95) و (96) و ترجمه:

(لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير أولى الضرر والمجاهدون في سبيل الله بأموالهم وأنفسهم فضل الله المجاهدين بأموالهم وأنفسهم على القعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى وفضل الله المجاهدين على القعدين أجرا عظيما) (95) (درجت منه ومغفرة ورحمة وكان الله غفورا رحيما) (96)

ترجمه:

95 - افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند یا مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این دو دسته (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است.

96 - درجات (مهمی) از ناحیه خداوند و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد) و (اگر لغزشهایی داشته اند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

در آیات گذشته سخن از جهاد در میان بود، این دو آیه مقایسه ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده، می گوید: (افراد با ایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می کنند، و بیماری خاصی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلای کلمه حق با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند).

(لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر والمجاهدون في سبيل الله باموالهم وانفسهم).

روشن است که منظور از قاعدون در اینجا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام، بر اثر نداشتن همت کافی، در جهاد شرکت نکرده اند، در صورتی که جهاد بر آنها واجب عینی نبوده، زیرا اگر واجب عینی بود، قرآن با این لحن ملایم درباره آنها سخن نمی گفت و در آخر آیه به آنها وعده پاداش نمی داد، بنا بر این حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن (مجاهدان) بر (قاعدان) قابل انکار نیست.

و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده اند شامل نمی شود، ضمناً باید توجه داشت تعبیر (غیر اولی الضرر) مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو، یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آنها قادر به شرکت در جهاد نیستند، استثنأ می کند.

سپس برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریحتر و آشکارتر بیان کرده و می فرماید: (خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی بخشیده).

(فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه).

ولی در عین حال چون همانطور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آنها واجب عینی نبوده و یا اینکه به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده اند لذا برای اینکه پاداش نیت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آنها نادیده گرفته نشود به آنها نیز وعده نیک داده و می فرماید: (به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است) (و کلاً وعد الله الحسنی).

ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است - در حقیقت قرآن با این بیان نشان می دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است، بخصوص اینکه سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده اند و آن را یک هدف عالی و مقدس می دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقیق بخشیدن به

این هدف عالی شده است، آنها نیز به اندازه علاقه‌ای که به این کار داشته اند پاداش خواهند داشت، همچنین افراد اولی الضرر (کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده اند) در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می ورزیده اند نیز سهم قابل ملاحظه‌ای از پاداش مجاهدان خواهند داشت، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده که به سربازان اسلام فرمود:

لقد خلفتم في المدينة اقواما ما سرتهم مسيرا و لا قطعتم واديا الا كانوا معكم و هم الذين صحت نياتهم و نصحت جيوبهم و هوت افتدتهم الى الجهاد و قد منعهم عن المسير ضرر او غيره:
افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پادشاهی الهی شرکت داشتند) آنها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیر خواهی کردند و قلبهای آنها مشتاق به جهاد بود ولی موانعی همچون بیماری و زیان و غیر آن آنها را از این کار باز داشت.

ولی از آنجا که اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیشتر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تاکید می کند که (خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است).
(و فضل الله المجاهدين على القاعدین اجرا عظیما).

این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده: درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او (درجات منه و مغفرة و رحمة).

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزشهایی شده اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آنها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می فرماید: (و كان الله غفورا رحیما).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در آیه فوق سه بار نام (مجاهدان) به میان آمده، در نخستین بار مجاهدان همراه با (هدف) و (وسیله) جهاد ذکر شده اند (المجاهدون في سبیل الله باموالهم) و در مرتبه دوم نام

مجاهدان فقط با وسیله جهاد، ذکر شده اما سخنی از هدف به میان نیامده است (المجاهدین باموالهم و انفسهم) و در مرحله آخر تنها نام مجاهدان به میان آمده است (المجاهدین...) و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشناتر می شود از قیود و مشخصات آن می کاهند و کار آشنائی بجائی می رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می شود.

2 - در آیه نخست برتری مجاهدان را بر قاعدان به صورت مفرد (درجه) ذکر شده در حالی که در آیه دوم به صورت جمع (درجات) آمده است،

روشن است که میان این دو تعبیر منافاتی نیست زیرا در تعبیر اول منظور بیان اصل برتری مجاهدان بر غیر آنها است، ولی در تعبیر دوم این برتری را شرح میدهد، و لذا با ذکر (مغفرت) و (رحمت) نیز توأم شده است، و به عبارت دیگر تفاوت میان این دو تفاوت میان (اجمال) و (تفصیل) است.

ضمناً از تعبیر به (درجات) نیز می توان این معنی را استفاده کرد که مجاهدان همه در یک حد و پایه نیستند و به اختلاف درجه اخلاص و فداکاری و تحمل ناراحتیها، مقامات معنوی آنها مختلف است، زیرا مسلم است همه مجاهدانی که در یک صف در برابر دشمن می ایستند به یک اندازه، جهاد نمی کنند و به یک اندازه اخلاص ندارند، بنابراین هر یک، به تناسب کار و نیت خود پاداش می گیرند.

اهمیت فوق العاده جهاد:

جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است، و همه موجودات زنده جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیله جهاد موانع را از سر راه خود بر می دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.

و به عنوان مثال، ریشه درختی را می بینیم که برای بدست آوردن غذا و نیرو، بطور دائم در حال فعالیت و حرکت است، و اگر روزی این فعالیت و کوشش را ترک گوید، ادامه زندگی برای او غیر ممکن است.

بهمین دلیل در هنگامی که در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کند، اگر بتواند آنها را سوراخ کرده و از آنان می گذرد، عجیب این است که ریشه های لطیف گاهی همانند مته های فولادی با موانع به نبرد بر می خیزند، و اگر احیانا این توانائی را نداشت، راه خود را کج کرده و با دور زدن از آن مانع می گذرد.

در وجود خود ما در تمام شبانه روز حتی در ساعاتی که در خوابیم نبرد عجیبی میان گلبولهای سفید خون ما و دشمنان مهاجم وجود دارد، که اگر یکساعت این جهاد خاموش گردد و مدافعان کشور تن دست از پیکار بکشند، انواع میکربهای موزی در دستگاههای مختلف رخنه کرده، و سلامت ما را به مخاطره خواهند افکند.

و عین همین مطلب در میان جوامع انسانی و اقوام و ملل عالم وجود دارد، آنانی که همیشه در حال (جهاد) و (مراقبت) به سر می برند، همواره زنده و پیروزند، و دیگرانی که به فکر خوشگذرانی و ادامه زندگی فردی هستند، دیر یا زود از بین رفته و ملتی زنده و مجاهد جای آنها را خواهند گرفت. و همین است که رسول گرامی اسلام (ﷺ) می فرماید:

فمن ترک الجهاد البسه الله ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه ان الله اعز امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها.

(آن کس که جهاد را ترک گوید، خدا بر اندام او لباس ذلت می پوشاند، و فقر و احتیاج بر زندگی، و تاریکی بر دین او سایه شوم می افکند، خداوند پیروان مرا به وسیله سم ستورانی که به میدان جهاد پیش می روند و به وسیله پیکانهای نیزهها، عزت می بخشد.)

و به مناسبت دیگری می فرماید: (اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا).

(جهاد کنید تا مجد و عظمت را برای فرزندانان به میراث بگذارید)!

و امیر مومنان علی (علیه السلام) در ابتدای خطبه جهاد چنین می فرماید:

(... فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اوليائه و هو لباس التقوى و درع الله الحصينة و جنته الوثيقة، فمن تركه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و ديث بالصغار و القمأة...)

(جهاد دری است از دریهای بهشت، که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است، جهاد، لباس پر فضیلت (تقوی) است جهاد، زره نفوذناپذیر الهی است، جهاد، سپر محکم پروردگار است، آن کس که جهاد را ترک گوید، خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلا می پوشاند، و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می دهد...)

ضمناً باید توجه داشت که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد، شامل می شود، و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی، مبارزات علمی، منطقی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را نیز در بر می گیرد.

آیه (97) تا (99) و ترجمه:

(إن الذين توفئهم الملائكة ظالمى أنفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين فى الارض قالوا
الم تكن أرض الله وسعة فتهاجروا فيها فأولئك مأوئهم جهنم وسأت مصيرا) (97) (إلا
المستضعفين من الرجال والنساء والولدن لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا) (98) (فأولئك
عسى الله أن يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا) (99)

ترجمه:

97 - کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم
کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کفار
جای داشتید!) گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، آنها (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین
خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید! پس آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ و سرانجام
بدی دارند.

98 - مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند، نه
چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند.

99 - آنها ممکن است خداوند مورد عفویشان قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

شان نزول:

قبل از آغاز جنگ بدر سران قریش اخطار کردند که همه افراد ساکن مکه که آمادگی برای
شرکت در میدان جنگ دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند
خانه او ویران و اموالش مصادره می شود، به دنبال این تهدید، عده ای از افرادی که ظاهرا اسلام
آورده بودند ولی به خاطر علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده
بودند، نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند، و در میدان در صفوف مشرکان

ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند، آیه فوق نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد.

تفسیر:

در تعقیب بحثهای مربوط به جهاد، در این آیات اشاره به سرنوشت شوم کسانی می شود که دم از اسلام می زدند ولی برنامه مهم اسلامی یعنی هجرت را عملی نساختند در نتیجه به وادیهای خطرناکی کشیده شدند و در صفوف مشرکان جان سپردند، قرآن می گوید: کسانی که فرشتگان قبض روح، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند، و از آنها پرسیدند، شما اگر مسلمان بودید، پس چرا در صفوف کفار قرار داشتید و با مسلمانان جنگیدید!

(ان الذین توفاهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم).

آنها در پاسخ به عنوان عذرخواهی می گویند: ما در محیط خود تحت فشار بودیم و به همین جهت توانائی بر اجرای فرمان خدا نداشتیم.

(قالوا کنا مستضعفین فی الارض).

اما این اعتذار از آنان پذیرفته نمی شود و بزودی از فرشتگان خدا پاسخ می شنوند که: (مگر سرزمین پروردگار وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان بار برهانید).

(قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها).

و در پایان به سرنوشت آنان اشاره کرده، می فرماید: (این گونه اشخاص که با عذرهای واهی و مصلحت اندیشی های شخصی شانه از زیر بار هجرت خالی کردند و زندگی در محیط آلوده و خفقان بار را بر آن ترجیح دادند، جایگاهشان دوزخ و بد سرانجامی دارند.

(فاولئک ماویهم جهنم و سأت مصیرا).

در آیه بعد مستضعفان و ناتوانهای واقعی (نه مستضعفان دروغین) را استثناً کرده و می فرماید:

(مردان و زنان و کودکانی که هیچ راه چاره ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی یابند، از این حکم مستثنی هستند، زیرا واقعا این دسته معذورند و خداوند ممکن نیست تکلیف ما لا یتطاق کند.

(الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حيلة و لا یهتدون سبیلا).

و در آخرین آیه می فرماید: ممکن است اینها مشمول عفو خداوند شوند و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده بوده است.

(فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا).

ممکن است این سوال پیش آید اگر این افراد برآستی معذورند چرا نمی فرماید حتما خداوند، آنها را می بخشد بلکه میگوید عسی (شاید). پاسخ این سوال همان است که در ذیل آیه 84 از همین سوره بیان شد

که: منظور از این گونه تعبیرات آن است که حکم مذکور در این آیه دارای شرائطی است، که باید به آنها توجه داشت، یعنی اینگونه اشخاص هنگامی مشمول عفو الهی می شوند که در انجام هجرت به هنگام فرصت کمترین قصوری نورزیده اند و به اصطلاح تقصیر در مقدمات کار ندارند و هم اکنون نیز در نخستین فرصت ممکن آماده هجرت اند.

نکته ها

1 - استقلال روح.

تعبیر به توفی در آیه شریفه به جای مرگ، در حقیقت اشاره به این نکته است که مرگ به معنی نابودی و فنا نیست بلکه یکنوع (دریافت فرشتگان نسبت به روح انسان) است، یعنی روح او را که اساسی ترین قسمت وجود او است می گیرند و با خود به جهان دیگری می برند، این گونه تعبیر که در قرآن کرار آمده یکی از روشنترین اشارات قرآن به مسئله وجود روح و بقای آن بعد از مرگ است، که شرح آن در ذیل آیات مناسب خواهد آمد، و پاسخی است به کسانی که می گویند: قرآن هیچگونه اشاره ای به مسئله روح نکرده است.

2 - فرشته قبض روح یا فرشتگان؟

از بررسی موارد متعددی از قرآن مجید (12 مورد) که درباره (توفی) و مرگ سخن به میان آمده استفاده می شود که گرفتن ارواح به دست یک فرشته معین نیست، بلکه فرشتگانی هستند که این وظیفه را به عهده دارند و مامور انتقال ارواح آدمیان از این جهان به جهان دیگرند، آیه فوق که فرشتگان به صورت جمع آمده اند (الملائکه) نیز یکی از شواهد این موضوع است.

در آیه 61 سوره انعام می خوانیم:

(حقی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا):

(هنگامی که زمان مرگ یکی از شما برسد، فرستادگان ما روح او را قبض می کنند). و اگر می بینیم که در بعضی از آیات این موضوع به ملک الموت (فرشته مرگ) نسبت داده شده از این نظر است که او بزرگ فرشتگان مامور قبض ارواح است، و او همان کسی است که در احادیث به نام (عزرائیل) از او یاد شده است.

بنابراین اینکه بعضی می پرسند چگونه یک فرشته می تواند در آن واحد همه جا حضور یابد و قبض روح انسانها کند، پاسخ آن با بیانی که گفته شد روشن می گردد از این گذشته به فرض اینکه فرشتگان نبودند و تنها یک فرشته بود باز مشکلی ایجاد نمی شد زیرا تجرد وجودی او ایجاب می کند که دایره نفوذ عملش فوق العاده وسیع باشد زیرا یک وجود مجرد از ماده می تواند احاطه وسیعی نسبت به جهان ماده داشته باشد، همانطور که در حدیثی درباره فرشته مرگ (ملک الموت) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از احاطه او نسبت به جهان سوال کرد در جواب چنین گفت:

ما الدنيا كلها عندي فيما سخرها الله لي و مكني عليها الا كالدهرم في كف الرجل يقلبه كيف يشاء:

(این جهان و آنچه در آن است با تسلط و احاطهای که خداوند به من بخشیده در نزد من همچون سکه های است که در دست انسانی باشد که هر گونه بخواهد آن را می چرخاند).

ضمنا اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن قبض روح به خدا نسبت داده شده است مانند:
الله يتوفى الانفس حين موتها:

(خداوند جانها را در موقع مرگ می گیرد) (سوره زمر - 42) منافاتی با آیات گذشته ندارد زیرا در مواردی که کار با وسائلی انجام می گیرد، گاهی کار را به وسائلی نسبت می دهند و گاهی به آن کسی که اسباب و وسائط را برانگیخته است، و هر دو نسبت، صحیح است. جالب اینکه در قرآن بسیاری از حوادث جهان به فرشتگانی که مامور خدا در عالم هستی هستند نسبت داده شده است، و همانطور که می دانیم فرشته معنی وسیعی دارد که از موجودات مجرد عاقل گرفته تا نیروها و قوای طبیعی را شامل می شود.

3 - مستضعف کیست!

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می شود افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی آنچنان ضعیف باشند که قادر به شناسائی حق از باطل نشوند، و یا اینکه با تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیتهائی که محیط بر آنها تحمیل کرده قادر به انجام وظائف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند آنها را مستضعف می گویند.
از علی (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:

و لا يقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجة فسمعتها اذنه و وعاه اقلبه:
(مستضعف کسی نیست که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است.)

و از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسیدند که مستضعفان چه کسانی هستند؟

امام در پاسخ این سؤال نوشتند:

الضعیف من لم ترفع له حجة ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس بضعيف:

(مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و بوجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک بر تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، دیگر مستضعف نیست.)

روشن است که مستضعف در دو روایت فوق، همان مستضعف فکری و عقیده ای است ولی در آیه مورد بحث و آیه 75 همین سوره که گذشت منظور از مستضعف همان مستضعف عملی است یعنی کسی که حق را تشخیص داده اما خفقان محیط به او اجازه عمل نمی دهد.

آیه (100) و ترجمه:

(و من يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مرغما كثيرا وسعة و من يخرج من بيته مهاجرا إلى الله و رسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله و كان الله غفورا رحیما) (100)

ترجمه:

100 - و کسی که در راه خدا هجرت کند نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد، و کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

هجرت یک دستور سازنده اسلامی

به دنبال بحث درباره افرادی که بر اثر کوتاهی در انجام فریضه مهاجرت، به انواع ذلتهای و بدبختیها تن در می دهند، در این آیه با قاطعیت تمام درباره اهمیت هجرت در دو قسمت بحث شده است:

نخست اشاره به آثار و برکات هجرت در زندگی این جهان کرده، می فرماید: (کسانی که در راه خدا و برای خدا مهاجرت کنند، در این جهان پهناور خدا، نقاط امن فراوان و وسیع پیدا می کنند که می توانند حق را در آنجا اجرا کنند و بینی مخالفان را به خاک بمالند).

(و من يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما كثيرا وسعة).

باید توجه داشت که (مراغم) از ماده رغام (بر وزن کلام) به معنی خاک گرفته شده و ارغام به معنی بخاک مالیدن و ذلیل کردن است و مراغم هم صیغه اسم مفعول است و هم اسم مکان و در آیه فوق به معنی اسم مکان آمده یعنی مکانی که می توانند در آن حق را اجرا کنند و اگر کسی با حق از روی عناد مخالفت کند، او را محکوم سازند و بینی او را به خاک بمالند!

سپس به جنبه معنوی و اخروی مهاجرت اشاره کرده می فرماید: اگر کسانی از خانه و وطن خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبر (ﷺ) خارج شوند و پیش از رسیدن به هجرتگاه، مرگ آنها را فرا گیرد، اجر و پاداششان بر خدا است، و خداوند گناهان آنها را می بخشد.

(ومن یرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفورا رحیما).

بنابراین مهاجران در هر صورت به پیروزی بزرگی نائل می گردند، چه بتوانند خود را به مقصد برسانند و از آزادی و حریت در انجام وظائف بهره گیرند، و چه نتوانند و جان خود را در این راه از دست بدهند، و با اینکه تمام پادشاهای نیکوکاران بر خدا است، ولی در اینجا به خصوص تصریح به این موضوع شده است که فقد وقع اجره علی الله: (پاداش او بر خدا لازم شده است و این نهایت عظمت و اهمیت پاداش مهاجران را روشن می سازد).

اسلام و مهاجرت

طبق این آیه و آیات فراوان دیگر قرآن، اسلام با صراحت دستور می دهد که اگر در محیطی بخاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید، به محیط و منطقه امن دیگری (هجرت) نمائید، زیرا با وسعت جهان هستی (نتوان مرد به ذلت که در اینجا زادم!)

و علت این دستور روشن است، زیرا اسلام جنبه منطقه ای ندارد، و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست.

و به این ترتیب علاقه های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمی تواند مانع از هجرت مسلمان باشد.

و لذا می بینیم در صدر اسلام، همه این علاقه ها بخاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد، و به گفته یکی از مورخان غرب (قبیله و خانواده تنها شجره و درختی است که در صحرا می روید و هیچ فردی جز در پناه آن نمی تواند زندگی کند، و محمد (ﷺ) با هجرت خویش شجره ای

را که از گوشت و خون خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد.) (و با قریش رابطه خود را برید).

از اینها گذشته در میان همه موجودات زنده به هنگامی که موجودیت خود را در خطر می بینند، هجرت وجود دارد. بسیاری از انسانهای گذشته، پس از تغییر شرائط جغرافیائی زمین، از زادگاه خود برای ادامه حیات به نقاط دیگر کوچ کردند. نه تنها انسانها، بلکه در میان جانداران دیگر انواع بسیاری به عنوان مهاجر شناخته شده اند مانند پرندگان مهاجر که برای ادامه حیات گاهی تقریباً سرتاسر کره زمین را سیر می کنند، و بعضی از آنها از منطقه قطب شمال تا منطقه قطب جنوب را طی می نمایند، و به این ترتیب گاهی برای حفظ حیات خود در سال حدود 18 هزار کیلومتر پرواز می نمایند و این خود می رساند که هجرت یکی از قوانین جاودانه حیات و زندگی است.

آیا انسان ممکن است از یک پرنده کمتر باشد؟!

و آیا هنگامی که حیات معنوی و حیثیت و اهداف مقدسی که از حیات مادی انسان ارزشمندتر است، به خطر افتاد، می تواند به عذر اینکه اینجا زادگاه من است تن به انواع تحقیرها و ذلتها و محرومیت ها و سلب آزادیها و از میان رفتن اهداف خود، بدهد!! و یا اینکه طبق همان قانون عمومی حیات باید از چنین نقطه های مهاجرت کند، و به محلی که آمادگی برای نمو و رشد مادی و معنوی او است، انتقال یابد؟.

جالب این است که هجرت - آن هم نه برای حفظ خود بلکه برای حفظ آئین اسلام - مبدا تاریخ مسلمانان می باشد، و زیر بنای همه حوادث سیاسی، تبلیغی و اجتماعی ما را تشکیل می دهد.

اما چرا سال هجرت پیامبر (ﷺ) به عنوان مبدا تاریخ اسلام انتخاب شد!

این موضوع جالب توجهی است، زیرا می دانیم که هر قوم و ملتی برای خود مبدا تاریخی دارند مثلاً مسیحیان مبدا تاریخ خود را سال میلاد مسیح قرار داده اند، و در اسلام با اینکه

حوادث مهم فراوانی مانند ولادت پیغمبر اسلام، بعثت او، فتح مکه و رحلت پیغمبر (ﷺ) بوده، ولی هیچ کدام انتخاب نشده، و تنها زمان هجرت رسول خدا (ﷺ) به عنوان مبدا تاریخ انتخاب شده است.

تاریخ می گوید: مسلمانان در زمان خلیفه دوم که اسلام طبعاً توسعه یافته بود، به فکر تعیین مبدا تاریخی که جنبه عمومی و همگانی داشته باشد، افتادند، و پس از گفتگوی فراوان نظر علی (علیه السلام) را دائر بر انتخاب هجرت به عنوان مبدا تاریخ پذیرفتند.

در واقع می بایست چنین هم باشد، زیرا هجرت درخشنده ترین برنامه ای بود که در اسلام پیاده شد، و سر آغاز فصل نوینی از تاریخ اسلام گشت. مسلمانان تا در مکه بودند و دوران آموزش خود را می دیدند، در ظاهر هیچ گونه قدرت اجتماعی و سیاسی نداشتند، اما پس از هجرت بلافاصله دولت اسلامی تشکیل شد، و با سرعت فراوانی در همه زمینه ها پیشرفت کرد، و اگر مسلمانان به فرمان پیغمبر (ﷺ) دست به چنین هجرتی نمی زدند، نه تنها اسلام از محیط مکه فراتر نمی رفت، بلکه ممکن بود در همان جا دفن و فراموش می شد.

روشن است که (هجرت) یک حکم مخصوص به زمان پیغمبر (ﷺ) نبوده است، بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید، مسلمانان موظف به هجرتند. اساساً قرآن هجرت را مایه پیدایش آزادی و آسایش می داند همانطور که در آیه مورد بحث صریحاً آمده است و در سوره نحل آیه 41 نیز به بیان دیگری این حقیقت ذکر شده:

(وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوءَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً):

و آنها که مورد ستم واقع شدند و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند جایگاه پاکیزه ای در دنیا خواهند داشت.

این نکته نیز لازم به تذکر است، که هجرت از نظر اسلام تنها هجرت مکانی و خارجی نیست، بلکه باید قبل از این هجرت هجرتی از درون آغاز شود، و آن هجرت و دوری از چیزهائی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد، تا در سایه آن برای هجرت خارجی و مکانی

آماده شود. و این هجرت لازم است، تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت، در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا در آید.

اصولا روح هجرت همان فرار از ظلمت به نور و از کفر به ایمان، از گناه و نافرمانی به اطاعت فرمان خدا است، و لذا در احادیث می خوانیم: مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته اند، اما دست به هجرت در درون وجود خود زده اند، در زمره مهاجرانند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

و يقول الرجل هاجر، و لم يهاجر، انما المهاجرون الذين يهجرون السيئات و لم ياتوا بها: (بعضی می گویند مهاجرت کرده ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده اند مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می کنند و مرتکب آن نمی شوند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من فر بدینه من ارض الى ارض و ان كان شبرا من الارض استوجب الجنة و كان رفيق محمد و ابراهيم عليه السلام :

کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر حتی به اندازه یک وجب مهاجرت کند استحقاق بهشت می یابد و یار و همنشین محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ابراهیم (علیه السلام) خواهد بود (زیرا این دو پیامبر بزرگ پیشوای مهاجران جهان بودند).

آیه (101) و ترجمه:

(وإذا ضربتم في الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا من الصلوة إن خفتم أن يفتنكم الذين كفروا إن الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا) (101)

ترجمه:

101 - و هنگامی که سفر کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید، زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند.

تفسیر:

نماز مسافر

در تعقیب آیات گذشته که درباره جهاد و هجرت بحث می کرد در این آیه به مسئله (نماز مسافر) اشاره کرده، می فرماید: (هنگامی که مسافرت کنید مانعی ندارد که نماز را کوتاه کنید اگر از خطرات کافران بترسید، زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند).

(وإذا ضربتم في الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا من الصلوة إن خفتم أن يفتنكم الذين كفروا إن الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا).

در این آیه از سفر تعبیر به ضرب فی الارض شده است، زیرا مسافر زمین را به هنگام سفر با پای خود می کوبد.

در اینجا سوالی پیش می آید و آن اینکه در آیه فوق مسئله نماز قصر، مشروط به ترس از خطر دشمن شده است، در حالی که در مباحث فقهی می خوانیم نماز قصر یک حکم عمومی است و تفاوتی در آن میان سفرهای خوفناک یا امن و امان نمی باشد، روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در زمینه نماز قصر وارد شده است نیز این عمومیت را تایید می کند.

در پاسخ باید گفت: ممکن است مقید ساختن حکم قصر به مسئله خوف به خاطر یکی از چند جهت باشد:

الف - این قید ناظر به وضع مسلمانان آغاز اسلام است و به اصطلاح قید غالبی است، یعنی غالبا سفرهای آنها توأم با خوف بوده و همانطور که در علم اصول گفته شده قیود غالبی مفهوم ندارند، چنانکه در آیه و ربائبکم اللاتی فی حجورکم (دختران همسرانتان که در دامانتان بزرگ می شوند بر شما حرامند).

نیز با همین مسئله روبرو می شویم زیرا (دختران همسر) مطلقا جزء محارمند، خواه در دامان انسان بزرگ شده باشند یا نه، ولی چون غالبا زنان مطلقه ای که شوهر می کنند جوانند و فرزندان خرد سالی دارند که در دامان شوهر دوم بزرگ می شوند قید فی حجورکم (در دامانتان) در آیه مزبور ذکر شده است.

ب - بعضی از مفسران معتقدند که مسئله نماز قصر نخست به هنگام خوف (طبق آیه فوق) تشریع شده است، سپس این حکم توسعه پیدا کرده و به همه موارد عمومیت یافته است.

ج - ممکن است این قید، جنبه تاکید داشته باشد یعنی نماز قصر برای مسافر همه جا لازم است اما به هنگام خوف از دشمن تاکید بیشتری دارد.

و در هر حال شک نیست که با توجه به تفسیر آیه در روایات فراوان اسلامی نماز مسافر اختصاصی به حالت ترس ندارد و به همین دلیل پیامبر (ﷺ) نیز در مسافرتهاى خود و حتی در مراسم حج (در سرزمین منی) نماز شکسته می خواند.

سوال دیگری که پیش می آید این است که آیه فوق می گوید: لا جناح علیکم (گناهی بر شما نیست) و نمی گوید حتما نماز را شکسته بخوانید، پس چگونه می توان گفت نماز قصر واجب عینی است نه واجب تخییری.

در پاسخ باید گفت:

عین این سوال از پیشوایان اسلام شده است و در جواب اشاره به دو نکته کرده اند: نخست اینکه: تعبیر به لا جناح (گناهی بر شما نیست...) در خود قرآن مجید در بعضی موارد در معنی وجوب به کار رفته است مانند:

(ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما).
(بقره: 158)

صفا و مروه از شعائر الهی است بنابراین هر کس حج یا عمره بجا آورد مانعی ندارد که به این، دو طواف کند (سعی صفا و مروه بجا آورد) در حالیکه می دانیم سعی صفا و مروه هم در حج واجب است و هم در عمره.

و لذا پیامبر (ﷺ) و همه مسلمانان آن را بجا می آورند - عین این مضمون در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.

به عبارت دیگر: تعبیر به لا جناح در آیه مورد بحث و هم در آیه حج برای نفی توهم تحریم است، زیرا در آغاز اسلام بتنهائی روی صفا و مروه قرار داشت و به خاطر آنها بعضی از مسلمانان فکر می کردند سعی بین صفا و مروه از آداب بتپرستان است، در حالی که چنین نبود، لذا برای نفی این توهم می فرماید: مانعی ندارد که سعی صفا و مروه کنید و همچنین در مورد مسافر جای این توهم هست که بعضی چنین تصور کنند کوتاه کردن نماز در سفر یک نوع گناه است لذا قرآن با تعبیر لا جناح این توهم را از بین می برد.

نکته دیگر اینکه در بعضی از روایات نیز به این موضوع اشاره شده است که کوتاه خواندن نماز در سفر یک نوع تخفیف الهی است، و ادب ایجاب می کند که انسان این تخفیف را رد نکند و نسبت به آن بی اعتنائی به خرج ندهد در روایات اهل تسنن از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده که درباره نماز قصر فرمود:

صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته

(این هدیه ای است که خداوند به شما داده است آنرا بپذیرید.)

نظیر این حدیث در منابع شیعه نیز وارد شده است، امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (ﷺ) نقل می کند که می فرمود: افطار در سفر و نماز قصر از هدایای الهی است، کسی که از این کار صرف نظر کند هدیه الهی را رد کرده است.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که بعضی چنین تصور کرده اند که آیه فوق حکم نماز خوف (نماز در می دان جنگ و مانند آن) را بیان می کند و تعبیر به آن خفتم (اگر بترسید...) را گواه بر این مطلب گرفته اند.

ولی جمله اذا ضربتم فی الارض (هر گاه مسافرت کنید) مفهوم عامی دارد که هر گونه مسافرتی را شامل می شود خواه مسافرت عادی باشد یا مسافرت برای جهاد، به علاوه حکم نماز خوف به طور جداگانه و مستقل در آیه بعد آمده است، و تعبیر به آن خفتم همانطور که گفتیم یک نوع قید غالبی است که در غالب مسافرتهاى آن زمان برای مسلمانان وجود داشته است بنا بر این دلالتی بر نماز خوف ندارد، به علاوه در میدان جنگ همیشه خوف از حملات دشمن وجود دارد و جای این نیست که گفته شود اگر بترسید که دشمن به شما حمله کند و این خود گواه دیگری است که آیه اشاره به تمام سفرهائی می کند که ممکن است که خطراتی در آن وجود داشته باشد. ضمناً باید توجه داشت که شرائط نماز مسافر، مانند شرائط و خصوصیات سایر احکام اسلامی در قرآن نیامده است بلکه در سنت به آن اشاره شده است.

از جمله اینکه نماز قصر در سفرهائی کمتر از هشت فرسخ نیست، زیرا در آن زمان مسافر در یک روز معمولاً هشت فرسخ راه را طی می کرد.

و نیز افرادی که همیشه در سفرند و یا سفر جزء برنامه زندگانی آنها شده است از این حکم مستثنی هستند زیرا مسافرت برای آنها جنبه عادی دارد نه جنبه فوق العاده.

و نیز کسانی که سفرشان سفر معصیت است مشمول این قانون نمی باشند زیرا این حکم یک نوع تخفیف الهی است و کسانی که در راه گناه، راه می سپرند نمی توانند مشمول آن باشند.

و نیز مسافر تا به حد ترخص نرسد (نقطه ای که صدای اذان شهر را نشنود و یا دیوارهای شهر را نبیند) نباید نماز قصر بخواند، زیرا هنوز از قلمرو شهر بیرون نرفته و عنوان مسافر به خود نگرفته است و همچنین احکام دیگری که در کتب فقهی مشروحا آمده و احادیث مربوط به آن را محدثان در کتب حدیث ذکر کرده اند.

آیه (102) و ترجمه:

(وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلِتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَالدَّيْنِ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِيلَةً وَاحِدَةً وَلَا جَنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا) (102)

ترجمه:

102 - و هنگامی که در میان آنها باشی و (در میدان جنگ برای آنها نماز برپا کنی باید دسته ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود بگیرند و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رسانیدند) باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند و آن دسته دیگر که نماز نخوانده اند (و مشغول پیکار بوده اند) بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود (در حال نماز) حمل کنند (زیرا) کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یک مرتبه به شما هجوم کنند - و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار (و مجروح) باشید مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید ولی وسایل دفاعی (مانند زره و خود) را با خود بردارید، خداوند برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم ساخته است.

شان نزول:

هنگامی که پیامبر (ﷺ) با عده ای از مسلمانان به عزم مکه وارد سرزمین حدیبیه شدند و جریان به گوش قریش رسید، خالد بن ولید به سرپرستی یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه در کوههای نزدیک مکه مستقر شد، هنگام ظهر بلال اذان گفت و پیامبر (ﷺ) با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند، خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار

پرارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرمی تر می دارند باید از فرصت استفاده کرد و با یک حمله برق آسا و غافلگیرانه در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت در این هنگام آیه فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حمله غافلگیرانه‌ای جلوگیری می کند به مسلمانان داد، و این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن، نقشه های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می شود خالد بن ولید با مشاهده این صحنه ایمان آورد و مسلمان شد.

تفسیر:

در تعقیب آیات مربوط به جهاد، این آیه کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود به مسلمانان تعلیم می دهد، آیه خطاب به پیامبر (ﷺ) کرده، می فرماید: هنگامی که در میان آنها هستی و برای آنها نماز جماعت بر پا می داری باید مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، نخست عده ای با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند.

(و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معك وليأخذوا اسلحتهم).

سپس هنگامی که این گروه سجده کردند (و رکعت اول نماز آنها تمام شد، تو در جای خود توقف می کنی) و آنها با سرعت رکعت دوم را تمام نموده و به میدان نبرد باز می گردند و در برابر دشمن می ایستند) و گروه دوم که نماز نخوانده اند، جای گروه اول را می گیرند و با تو نماز می گزارند.

(فاذا سجدوا فليكونوا من ورائكم ولتات طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك).

گروه دوم نیز باید وسائل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند.

(ولياخذوا حذرهم واسلحتهم).

این طرز نماز گزاردن برای این است که دشمن شما را غافلگیر نکند، زیرا دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند و دوست می دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید و یکباره به شما حمله ور شود.

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً).

ولی از آنجا که ممکن است ضرورت‌هایی پیش بیاید که حمل سلاح و وسائل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد، و یا به خاطر ضعف و بیماری و جراحاتی که در میدان جنگ بر افراد وارد می شود، حمل سلاح و وسائل دفاعی تولید زحمت کند، در پایان آیه چنین دستور می دهد:

(و گناهی بر شما نیست اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید).

(وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ إِذَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ).

ولی در هر صورت از همراه داشتن وسائل محافظتی و ایمنی (مانند زره و خود و امثال آن) غفلت نکنید و حتی در حال عذر حتما آنها را با خود داشته باشید که اگر احیاناً دشمن حمله کند بتوانید تا رسیدن کمک خود را حفظ کنید (و خذوا حذرکم).

شما این دستورات را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شما است (زیرا خداوند برای کافران مجازات خوار کننده ای آماده کرده است).

(إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1 - روشن است که منظور از بودن پیامبر (ﷺ) در میان مسلمانان برای پیا داشتن نماز خوف این نیست که انجام این نماز مشروط به وجود شخص پیامبر (ﷺ) است، بلکه منظور وجود امام و پیشوائی برای انجام جماعت در میان سربازان و مجاهدان است، و لذا علی (ع) و امام حسین (ع) نیز نماز خوف بجای آوردند و حتی جمعی از فرماندهان لشگرهای اسلامی همانند حذیفه این برنامه اسلامی را به هنگام لزوم انجام دادند.

2 - در آیه به گروه اول دستور می دهد که اسلحه را به هنگام نماز خوف داشته باشند ولی به گروه دوم می گوید وسائل دفاعی (مانند زره) و اسلحه را هیچ کدام بزمین نگذارند.

ممکن است تفاوت این دو گروه بخاطر آن باشد که بهنگام انجام نماز توسط دسته اول دشمن هنوز کاملاً آگاه از برنامه نیست و لذا احتمال حمله ضعیف تر است ولی در مورد دسته دوم که دشمن متوجه انجام مراسم نماز می شود، احتمال هجوم بیشتر است.

3 - منظور از حفظ امتعه این است که علاوه بر حفظ خویش باید مراقب حفظ وسائل دیگر جنگی و وسائل سفر و مواد غذایی و حیواناتی که برای تغذیه همراه دارید نیز باشید.

4 - می دانیم که نماز جماعت در اسلام واجب نیست ولی از مستحبات فوق العاده مؤکد است و آیه فوق یکی از نشانه های زنده تاکید این برنامه اسلامی است که حتی در میدان جنگ برای انجام آن از روش نماز خوف استفاده می شود، این موضوع هم اهمیت اصل نماز و هم اهمیت جماعت را می رساند و مطمئناً تاثیر روانی خاصی هم در مجاهدان از نظر هماهنگی در هدف، و هم در دشمنان از نظر مشاهده اهتمام مسلمانان به وظائف خود حتی در میدان جنگ، دارد.

کیفیت نماز خوف

در آیه فوق درباره کیفیت نماز خوف، توضیح زیادی به چشم نمی خورد، و این روش قرآن است که کلیات را بیان کرده و شرح آن را به سنت واگذار می کند.

طریقه نماز خوف آنچنان که از سنت استفاده می شود این است که نمازهای چهار رکعتی تبدیل به دو رکعت می شود، گروه اول، یک رکعت را با امام می خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت توقف می کند، و آن گروه یک رکعت دیگر را به تنهایی انجام می دهند، و به جبهه جنگ باز می گردند، سپس گروه دوم جای آنها را می گیرند و یک رکعت نماز خود را با امام و رکعت دوم را به طور فردی انجام می دهند (درباره کیفیت نماز خوف نظرهای دیگری نیز هست اما آنچه در بالا گفتیم مشهورترین نظر است).

آیه (103) و ترجمه:

(فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) (103)

ترجمه:

103 - و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول) انجام دهید، زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است.

تفسیر:

اهمیت فریضه نماز

بدنبال دستور نماز خوف در آیه گذشته و لزوم پیاداشتن نماز حتی در حال جنگ در این آیه می فرماید: پس از اتمام نماز یاد خدا را فراموش نکنید، و در حال ایستادن و نشستن و زمانی که بر پهلو خوابیده اید به یاد خدا باشید و از او کمک بجوئید.

(فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا (۱) وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ).

منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن، ممکن است همان حالات استراحت در فاصله هائی که در میدان جنگ واقع می شود باشد و نیز ممکن است به معنی حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و زمانی به پهلو خوابیدن، سلاحهای مختلف جنگی از جمله وسیله تیراندازی را بکار می برند، بوده باشد.

آیه فوق در حقیقت اشاره به یک دستور مهم اسلامی است، که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند بلکه، نماز یک دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می کند و می تواند در فواصل نمازها خدا را به خاطر داشته باشد خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ.

آیه فوق در روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند ایستاده و اگر نتوانند نشسته و اگر باز نتوانند به پهلو بخوابند و

نماز را بجا آورند، این تفسیر در حقیقت یکنوع تعمیم و توسعه در معنی آیه است اگر چه آیه مخصوص به این مورد نیست.

سپس قرآن می گوید: دستور نماز خوف یک دستور استثنائی است و به مجرد اینکه حالت خوف زائل گشت، باید نماز را به همان طرز عادی انجام دهید.
(فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة).

و در پایان سر این همه سفارش و دقت را درباره نماز چنین بیان می دارد: زیرا نماز وظیفه ثابت و لایتغیری برای مؤمنان است.

(ان الصلوة كانت علی المؤمنین کتابا موقوتا).

کلمه موقوت از ماده وقت است بنابراین معنی آیه چنین است که اگر ملاحظه می کنید حتی در میدان جنگ مسلمانان باید این وظیفه اسلامی را انجام دهند به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی توان از آنها تخلف کرد.

ولی در روایات متعددی که در ذیل آیه وارد شده است موقوتا به معنی ثابتاً و واجبا تفسیر شده است که البته آن هم با مفهوم آیه سازگار است، و نتیجه آن با معنی اول تقریباً یکی است.
سؤال:

بعضی می گویند ما منکر فلسفه و اهمیت نماز و اثرات تربیتی آن نیستیم اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود آیا بهتر نیست که مردم آزاد گذارده شوند و هر کس به هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد.
پاسخ:

تجربه نشان داده که اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرائط معین قرار نگیرد عده ای آن را به دست فراموشی می سپارند، و اساس آن به کلی متزلزل می گردد، این گونه مسائل حتماً باید

در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچکس عذر و بهانه ای برای ترک کردن آن نداشته باشد به خصوص اینکه انجام این عبادات در وقت معین مخصوصاً به صورت دسته جمعی دارای شکوه و تاثیر و عظمت خاصی است که قابل انکار نمی باشد و در حقیقت یک کلاس بزرگ انسان سازی تشکیل می دهد.

آیه (104) و ترجمه:

(ولا تهنوا في ابتغاء القوم إن تكونوا تألمون فإنهم يألمون كما تألمون و ترجون من الله ما لا يرجون و كان الله عليما حكيما) (104)

ترجمه:

104 - و از تعقیب دشمن سست نشوید (چه اینکه) اگر شما درد و رنج می بینید آنها نیز همانند شما درد و رنج می بینند، ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

در برابر هر سلاحی سلاح مشابهی

از ابن عباس و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده که پس از حوادث دردناک جنگ احد پیامبر اسلام (ﷺ) بر فراز کوه احد رفت و ابو سفیان نیز بر

کوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد! یک روز پیروز شدیم و روز دیگر شما یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم (پیامبر (ﷺ) به مسلمانان فرمود: فوراً به او پاسخ گوئید) گویا می خواهد به ابوسفیان اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند) مسلمانان گفتند:

(هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ) ابو سفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت:

لنا العزی و لا عزی لکم.

(ما دارای بت بزرگ عزى هستیم و شما ندارید) پیامبر (ﷺ) فرمود شما هم در برابر شعار آنها بگوئید:

الله مولینا و لا مولی لکم

(سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید) ابو سفیان که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می دید، دست از بت (عزی) برداشت و به دامن بت (هبل) در آویخت و فریاد زد اعل هبل! (سر بلند باد هبل).

پیامبر (ﷺ) دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکمتر بگویند و بگویند الله اعلی و اجل!:

(خداوند برتر و بالاتر است) ابو سفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره ای نگرفت فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین بدر صغری است.

مسلمانان از میدان جنگ با زخمها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند در این هنگام آیه بالا نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند، مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و

هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند.

این شان نزول به ما می آموزد که مسلمانان باید هیچیک از تاکتیکهای دشمن را از نظر دور ندارند و در برابر هر وسیله مبارزه اعم از مبارزه جسمی و روانی وسیله ای محکمتر و کوبنده تر فراهم سازند، در برابر منطق دشمنان، منطقهای نیرومندتر، و در برابر سلاحهای آنها سلاحهای برتر و، حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن تغییر شکل خواهد داد.

و بنابراین در عصری همچون عصر ما باید به جای تاسف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شوند، در برابر کتابها و مطبوعات ناسالم، کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند، و در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده کنند، در مقابل مراکز ناسالم، وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم سازند و در مقابل طرحها و ترها و دکترین هائی که

مکتبهای مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می دهند طرحهای جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند، تنها با استفاده از این روش است که می توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آیند.

تفسیر:

به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت، آیه فوق برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان چنین می گوید: (هرگز از تعقیب دشمن سست نشوید).
(ولا تهنوا فی ابتغاء القوم).

اشاره به اینکه هرگز در برابر دشمنان سرسخت حالت دفاعی به خود نگیرید، بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی روح تهاجم را در خود حفظ کنید، زیرا از نظر روانی اثر فوق العادهای در کوبیدن روحیه دشمن دارد، همانطور که در حادثه احد بعد از آن شکست سخت، استفاده کردن از این روش سبب شد که دشمنان اسلام که با پیروزی میدان نبود را ترک گفته بودند فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آنها پیدا شده بود از سر بدر کنند و با سرعت از مدینه دور شوند.

سپس استدلال زنده و روشنی برای این حکم بیان می کند و می گوید: چرا شما سستی به خرج دهید در حالی که اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می شوید دشمنان شما نیز از این ناراحتیها سهمی دارند، با این تفاوت که شما امید به کمک و رحمت وسیع پروردگار عالم دارید و آنها فاقد چنین امیدی هستند.

(ان تكونوا تالمون فانهم يالمون كما تالمون و ترجون من الله ما لا يرجون).

و در پایان برای تاکید بیشتر می فرماید فراموش نکنید که تمام این ناراحتیها و رنجها و تلاشها و کوششها و احیانا سستیها و مسامحه کاریهای شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست (و کان الله علیم حکیم) و بنابراین نتیجه همه آنها را خواهید دید.

آیه (105) و (106) ترجمه:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىٰكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا)
(105) (وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) (106)

ترجمه:

105 - ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.

106 - و از خداوند طلب آمرزش نما، که خداوند آمرزنده و مهربان است.

شان نزول:

در شان نزول آیات فوق جریان مفصلی نقل شده که خلاصه اش این است: طایفه بنی ابیرق طایفه ای نسبتاً معروف بودند، سه برادر از این طایفه بنام بشر و بشیر و مبشر نام داشتند، بشیر به خانه مسلمانی به نام رفاعه دستبرد زد و شمشیر و زره و مقداری از مواد غذایی را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام (قتاده) که از مجاهدان بدر بود جریان را به خدمت پیامبر (ﷺ) عرض کرد، ولی آن سه برادر یکی از مسلمانان با ایمان را به نام لبید که در آن خانه با آنها زندگی می کرد در این جریان متهم ساختند.

(لبید) از این تهمت ناروا سخت برآشفته، شمشیر کشید و به سوی آنها آمد و فریاد زد که مرا متهم به سرقت می کنید! در حالی که شما به این کار سزاوارترید شما همان منافقانی هستید که پیامبر خدا را هجو می کردید و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می دادید، یا باید این تهمت را که بمن زده اید ثابت کنید یا شمشیر خود را بر شما فرود می آورم.

برادران سارق که چنین دیدند با او مدار کردند، اما چون با خبر شدند که جریان به وسیله قتاده به گوش پیامبر (ﷺ) رسیده یکی از سخنوران قبیله را دیدند که با جمعی به خدمت

پیامبر (ﷺ) بروند و با قیافه حق بجانب سارقان را تبرئه کنند، و قتاده را به تهمت ناروا زدن متهم سازند.

پیامبر (ﷺ) طبق وظیفه عمل به ظاهر شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد، قتاده که بیگناه بود از این جریان بسیار ناراحت شد و به سوی عموی خود بازگشت و جریان را با اظهار تاسف فراوان بیان کرد، عمویش او را دلداری داد و گفت: نگران مباش خداوند پشتیبان ما است.

آیات فوق نازل شد و این مرد بیگناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد.

شان نزول دیگری برای آیه نقل شده که زرهی از یکی از انصار در یکی از جنگها به سرقت رفت، آنها به یک نفر از طایفه بنی ابیرق ظنین شدند، سارق هنگامی که متوجه خطر شد، زره را به خانه یکنفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر (ﷺ) گواهی به پاکی او بدهند و وجود زره را در خانه یهودی دلیل بر برائت او بگیرند پیامبر (ﷺ) که چنین دید طبق ظاهر او را تبرئه فرمود مرد یهودی محکوم شد، آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت.

تفسیر:

از خائنان حمایت نکنید

در این آیات خداوند نخست به پیامبر (ﷺ) توصیه می کند که هدف از فرستادن این کتاب آسمانی این است که اصول حق و عدالت در میان مردم اجرا شود، ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی.

(انا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراك الله).

سپس به پیامبر (ﷺ) هشدار می دهد که هرگز از خائنان حمایت نکند

(ولا تكن للخائنين خصيما).

گرچه روی سخن در این آیه به پیامبر (ﷺ) است ولی شک نیست که این حکم یک حکم عمومی نسبت به تمام قضات و داوران می باشد، و به همین دلیل چنین خطابی مفهومی این نیست که ممکن است چنین کاری از پیامبر (ﷺ) سر بزند، چه اینکه حکم مزبور ناظر به همه افراد است.

در آیه بعد به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که از پیشگاه خدا طلب آمرزش کند (و استغفر الله) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.
(ان الله كان عفورا رحیما).

در اینکه استغفار در اینجا برای چیست، احتمالاتی وجود دارد:
نخست اینکه (استغفار) برای آن ترک اولی است که به خاطر عجله در قضاوت در مورد شان نزول آیات صورت گرفت، یعنی گرچه آن مقدار از اعتراف و گواهی طرفین برای قضاوت تو کافی بود، ولی بهتر این بود که باز هم تحقیق بیشتری در این مورد بشود.
دیگر اینکه پیامبر (ﷺ) در مورد این شان نزول طبق قوانین قضائی اسلام داوری کرد، و از آنجا که مدارک خائن از نظر ظاهر محکمه تر بود، حق به جانب آنها داده شد، پس از آشکار شدن واقع و رسیدن حق به حقدار دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند، نه بخاطر اینکه گناهی صورت گرفته است بلکه بخاطر اینکه بر اثر صحنه سازیهای بعضی، حق مسلمانی در معرض نابودی قرار گرفته است (یعنی به اصطلاح استغفار بخاطر حکم واقعی است نه حکم ظاهری).

این احتمال را نیز داده اند که استغفار در اینجا برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلافتگوئی هائی انجام دادند.

در حدیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) نقل شده که فرمود:

انما انا بشر و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم یكون الحن بحجته من بعض فاقضی بنحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئا فلا یاخذہ فانما اقطع له قطعة من النار!

(من بشری همانند شما هستم (و مامور به ظاهر م) شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود قویتر از بعضی دیگر باشید، و من هم بر طبق همان دلیل قضاوت می کنم، در عین حال بدانید داوری من که بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می گیرد، حق واقعی را تغییر نمی دهد، بنابراین اگر من به سود کسی (طبق ظاهر) قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم پاره ای از آتش جهنم در اختیار او قرار داده ام و باید از آن پرهیزد.)

از این حدیث به خوبی روشن می شود که پیامبر (ﷺ) وظیفه دارد مطابق ظاهر و بر طبق دلیل طرفین دعوا قضاوت کند، البته در چنین داوری معمولاً حق به حقدار می رسد، ولی گاهی هم ممکن است ظاهر دلیل و گواهی گواهان با واقع تطبیق نکند، اینجا است که باید توجه داشت که حکم داور بهیچوجه واقع را تغییر نمی دهد، و حق، باطل، و باطل حق نمی شود.

آیه (107) تا (109) و ترجمه:

(ولا تجدل عن الذين يختانون أنفسهم إن الله لا يحب من كان خوانا أثيما) (107)
(يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم إذ يبيتون ما لا يرضى من القول وكان
الله بما يعملون محيطاً) (108) (ها أنتم هؤلاء جدلتم عنهم في الحياة الدنيا فمن يجدل الله عنهم يوم
القيمة أم من يكون عليهم وكيلاً) (109)
ترجمه:

107 - و از آنها که به خود خیانت کردند دفاع مکن زیرا خداوند افراد خیانت پیشه گنهکار
را دوست ندارد.

108 - اعمال زشت خود را از مردم پنهان می دارند اما از خدا پنهان نمی دارند، و به هنگامی
که در مجالس شبانه سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود و خدا به آنچه عمل
می کنند احاطه دارد.

109 - آری شما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، اما کیست که در
برابر خداوند در روز رستاخیز از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!
تفسیر:

بدنبال دستورهایی گذشته درباره عدم حمایت از خائنان در این آیات چنین ادامه می دهد که:
هیچگاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت نکنید.

(ولا تجادل عن الذين يختانون أنفسهم).

چرا که خداوند، خیانت کنندگان گنهکار را دوست نمی دارد.

(ان الله لا يحب من كان خوانا أثيماً).

قابل توجه اینکه: در این آیه می فرماید: کسانی که بخود خیانت کردند در حالی که می دانیم
طبق شان نزول آیه، خیانت نسبت به دیگران انجام شده بود، و این اشاره به همان معنی لطیفی

است که قرآن بارها آن را تذکر داده که هر عملی از انسان سر بزند، آثار خوب و بد آن اعم از معنوی و مادی، قبل از هر کس متوجه خود او می شود، همانطور که در جای دیگر فرموده:

ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها:

اگر نیکی کنید بخود نموده اید و اگر بدی کنید نیز به خودتان بد کرده اید و یا اینکه اشاره به مطلب دیگری است که باز هم قرآن آن را تایید کرده و آن اینکه همه افراد بشر بسان اعضا یک پیکرند و اگر کسی زبانی به دیگری برساند همانند آن است که بخود زیان رسانده باشد، درست مثل کسی که با دست خود سیلی به صورت خود می زند. نکته دیگر اینکه آیه در مورد کسانی نیست که مثلاً یکبار مرتکب خیانت شده اند و از آن پشیمان گشته اند زیرا در مورد چنین کسانی نباید شدت عمل بخرج داد بلکه باید ارفاق نمود، آیه در مورد کسانی است که خیانت جزء برنامه زندگی آنان شده است، به قرینه یختانون که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و به قرینه خوان که صیغه مبالغه است به معنی بسیار خیانت کننده و اثم که بمعنی گناهکار است و به عنوان تاکید برای خوان ذکر شده، و در آیه گذشته نیز از آنها تعبیر بخائن که اسم فاعل است و معنی وصفی دارد و نشانه تکرار عمل است شده است.

سپس این گونه خائنان را مورد سرزنش قرار داده، می گوید: آنها شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود ولی از خدا، شرم ندارند!

(یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله).

خداوندی که همه جا با آنها است، و در آن هنگام که در دل شب، نقشه های خیانت را طرح می کردند و سخنانی که خدا از آن راضی نبود می گفتند، با آنها بود به همه اعمال آنها احاطه دارد.

(وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطاً).

سپس روی سخن را به طایفه شخص سارق که از او دفاع کردند، نموده، می گوید: گیرم که شما در زندگی این جهان از آنها دفاع کنید ولی کیست که در روز قیامت بتواند از آنها دفاع نماید و یا به عنوان وکیل کارهای آنها را سامان بخشد، و گرفتاریهای آنها را بر طرف سازد؟! (ها انتم هؤلاء جادلتهم عنهم في الحياة الدنيا فمن يجادل الله عنهم يوم القيامة ام من يكون عليهم وكيلا).

بنابراین دفاع شما از آنها بسیار کم اثر است، زیرا در زندگی جاویدان آن هم در برابر خداوند، هیچگونه مدافعی برای آنها نیست.

در حقیقت در سه آیه فوق، نخست به پیامبر اسلام (ﷺ) و همه قاضیان به حق توصیه شده که کاملاً مراقب باشند، افرادی با صحنه سازی و شاهدهای دروغین حقوق دیگران را پایمال نکنند.

سپس به افراد خیانتکار، و بعد به مدافعان آنها هشدار داده شده است که مراقب نتایج سوء اعمال خود در این جهان و جهان دیگر باشند.

و این یکی از اسرار بلاغت قرآن است که در یک حادثه هر چند به ظاهر کوچک باشد و بر محور یک زره و مقداری مواد غذایی دور بزند و یا پای یک نفر یهودی و دشمن اسلام در میان باشد تمام جوانب مطلب را بررسی کرده و یادآوری و اخطار لازم را در هر مورد می کند از پیامبر بزرگ خدا (ﷺ) که به حکم عصمت دامنش از هر گونه آلودگی به گناه پاک است گرفته، تا به افراد خیانت پیشه گنهکار و کسانی که به حکم تعصیهای خویشاوندی از این گونه افراد دفاع می کنند، هر کدام به تناسب خود، مورد بحث قرار گرفته‌اند.

آیه (110) تا (112) و ترجمه:

(و من يعمل سوءاً أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحیما) (110) (و من یکسب إثما فإنما یکسبه علی نفسه و كان الله علیما حکیما) (111) (و من یکسب خطیة أو إثما ثم یرم به بریا فقد احتمل بهتانا وإثما مبینا) (112)

ترجمه:

110 - کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

111 - و کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده و خداوند دانا و حکیم است.

112 - و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود سپس بیگناهی را متهم سازد بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است.

تفسیر:

در این سه آیه در تعقیب بحثهای مربوط به خیانت و تهمت که در آیات قبل گذشت سه حکم کلی بیان شده است:

1 - نخست اشاره به این حقیقت شده که راه توبه، به روی افراد بدکار به هر حال باز است و کسی که به خود یا دیگری ستم کند و بعد حقیقتا پشیمان شود و از خداوند طلب آمرزش کند و در مقام جبران بر آید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت.

(و من يعمل سوءاً أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحیما).

باید توجه داشت که در آیه دو چیز عنوان شده یکی سوء و دیگری ظلم به نفس، و با توجه به قرینه مقابله و همچنین ریشه لغوی سوء که به معنی زیان رسانیدن به دیگری است، چنین استفاده می شود که هر نوع گناه اعم از اینکه انسان به دیگری زیان برساند یا به خود، به هنگام توبه حقیقی و جبران، قابل آمرزش است.

ضمناً از تعبیر به یجد الله غفوراً رحیماً:

خدا را آمرزنده و مهربان می یابد استفاده می شود که توبه حقیقی آنچنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجه آنرا می یابد، از یکسو اثر ناراحت کننده گناه با توجه به غفور بودن خداوند از بین میرود، و از طرف دیگر دوری خود را از رحمت و الطاف خداوند که نتیجه معصیت بود، به مقتضای رحیمیت او، مبدل به نزدیکی احساس می کند.

2 - آیه دوم توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل گذشت و آن اینکه: هر گناهی که انسان مرتکب می شود بالمآل و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است.

(و من یکسب اثماً فانما یکسبه علی نفسه).

و در پایان آیه می فرماید: خداوند عالم است و از اعمال بندگان با خبر، و هم حکیم است و هر کس را طبق استحقاق خود مجازات میکند.

(و کان الله علیما حکیماً).

و به این ترتیب گناهان اگر چه در ظاهر مختلفند، گاهی زیان آن به دیگری میرسد و گاهی زیان آن به خویشتن است، اما پس از تحلیل نهائی همه به خود انسان باز میگردد و آثار سوء گناه قبل از همه در روح و جان خود شخص ظاهر میشود.

3 - و در آخرین آیه اشاره به اهمیت گناه تهمت زدن نسبت به افراد

بی گناه کرده، می فرماید: هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند، بهتان و گناه آشکاری انجام داده است.

(و من یکسب خطیئة او اثماً ثم یرم به بریئاً فقد احتمل بهتانا و اثماً مبیناً).

در این آیه گناهانی را که انسان مرتکب میشود و به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی خطیئة و دیگر اثم - درباره تفاوت میان این دو، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر میرسد این است که خطیئة از خطا در اصل به معنی لغزشها و

گناهانی است که بدون قصد از انسان سر میزند و گاهی دارای کفاره و غرامت است، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می گیرد، زیرا هیچگونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت یکنوع لغزش و خطا است که شایسته مقام او نیست، نتیجه اینکه خطیئه معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل میشود، ولی اثم معمولا به گناهان عمدی و اختیاری گفته میشود - و در اصل اثم به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز میدارد و از آنجا که گناهان آدمی را از خیرات، باز میدارند به آنها اثم گفته شده است.

ضمنا باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را بمنزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب بسوی هدف اشاره به اینکه همانطور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که بمنزله خون او است از بین ببرد، بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند، و تعبیر به احتمال (بر دوش می گیرد) نیز اشاره به سنگینی و دوام این مسئولیت است!.

جنایت تهمت

تهمت زدن به بیگناه از زشتترین کارهایی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است، آیه فوق و روایات متعدد اسلامی که درباره این موضوع وارد شده نظر اسلام را در این زمینه روشن می سازد، امام صادق (علیه السلام) از حکیمی چنین نقل میکند:

البهتان علی البری ء اثقل من جبال راسیات:

تهمت زدن به بیگناه از کوههای عظیم نیز سنگینتر است!

تهمت زدن به افراد بیگناه با روح ایمان سازگار نیست چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده:

(إذا اتهم المؤمن إخوانه إيماناً في قلبه كما ينمات الملح في الماء).

کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب میشود همانند ذوب شدن نمک در آب!

در حقیقت بهتان و تهمت، بدترین انواع دروغ و کذب است، زیرا هم مفاسد عظیم کذب را دارد، و هم زیانهای غیبت، و هم بدترین نوع ظلم و ستم است، و لذا از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده که فرمود:

من بهت مؤ منا او مؤ منة او قال فيهما ما ليس فيه اقامه الله تعالى يوم القيامة على تل من نار حتى يخرج مما قاله:

کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا درباره او چیزی بگوید، که در او نیست، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد تا از مسئولیت آنچه گفته است در آید.

در حقیقت رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بیگناه و تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می شود.

آیه (113) و ترجمه:

(و لولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفة منهم أن يضلوك و ما يضلون إلا أنفسهم و ما يضرونك من شيء و أنزل الله عليك الكتب و الحكمة و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما) (113)

ترجمه:

113 - اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود طایفه ای از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی کنند و هیچگونه زیانی به تو نمی رسانند و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود.

تفسیر:

این آیه اشاره به گوشه دیگری از حادثه بنی ابیرق است که در چند آیه قبل تحت عنوان شان نزول اشاره شد، آیه چنین می گوید: اگر فضل و رحمت پروردگار شامل حال تو نبود جمعی از منافقان یا مانند آنها تصمیم داشتند ترا از مسیر حق و عدالت، منحرف سازند، ولی لطف الهی شامل حال تو شد و تو را حفظ کرد.

(و لولا فضل الله عليك و رحمته لهمت طائفة منهم ان يضلوك).

آنها می خواستند با متهم ساختن یک فرد بیگناه و سپس کشیدن پیامبر (ﷺ) به این ماجرا، هم ضربه ای به شخصیت اجتماعی و معنوی پیامبر (ﷺ) بزنند و هم اغراض سوء خود را درباره یک مسلمان بیگناه عملی سازند، ولی خداوندی که حافظ پیامبر خویش است، نقشه های آنها را نقش بر آب کرد. بعضی برای این آیه شان نزول دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه هیئتی از طایفه بنی ثقیف خدمت پیامبر (ﷺ) آمده و گفتند ما با دو شرط با تو بیعت می کنیم نخست اینکه بتهای خود را با دست خود نشکنیم و دیگر اینکه بر ما مهلت دهی تا یک

سال دیگر بت عزى را پرستش كنيم! خداوند به پيامبر (ﷺ) خود دستور داد كه در برابر پيشنهادهائى آنها به هيچوجه انعطافى نشان ندهد، آيه فوق نازل شد و به پيامبر اعلام كرد كه لطف خدا او را در برابر اين وسوسه ها حفظ مى كند.

سپس قرآن مى گويد: اينها فقط خود را گمراه مى كنند و هيچگونه زيان به تو نميرسانند.
(وما يضلون الا انفسهم وما يضررونك من شئ ء).

سرانجام علت مصونيت پيامبر (ﷺ) را از گمراهى و خطا و گناه، چنين بيان مى كند كه خدا، كتاب و حكمت بر تو نازل كرد و آنچه را نمى دانستى به تو آموخت.

(وانزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم).

و در پايان آيه ميفرمايد: فضل خداوند بر تو بسيار بزرگ بوده است

(وكان فضل الله عليك عظيما).

سرچشمه معصوم بودن پيامبران

آيه فوق، از آياتى است كه اشاره بمسئله مصونيت پيامبر (ﷺ) از خطا و اشتباه و گناه مى كند و مى گويد: اگر امدادهاى الهى شامل حال تو نبود تو را گمراه مى ساختند ولى با وجود اين امدادها قادر به اين كار نخواهند بود و هيچگونه زيانى در اين راه به تو نمى رسانند.

به اين ترتيب خداوند براى اينكه پيامبر (ﷺ) بتواند در هر چيز سرمشقى براى امت باشد و الگوى براى نيكيها و خيرات گردد، و از عواقب دردناك لغزشهائى كه ممكن است دامن يك رهبر بزرگ را بگيرد، بركنار باشد و امت از سرگردانى در مسئله اطاعت پيامبر (ﷺ) در امان باشند و گرفتار تضاد در ميان اطاعت و عدم اطاعت نشوند پيامبر خود را در برابر خطا و گناه بيمه مى كند تا اعتماد كامل مردم را كه از نخستين شرطهاى رهبرى الهى است بخود جلب نمايد.

و در ذيل آيه يكى از دلائل اساسى مسئله عصمت بطور اجمال آمده است و آن اينكه: خداوند علوم و دانشهائى به پيامبر (ﷺ) آموخته كه در پرتو آن در برابر گناه و خطا بيمه مى شود، زيرا علم و دانش (در مرحله نهايى) موجب عصمت است مثلاً پزشكى كه آب آلودههاى را

که به انواع میکربهای: وبا، مالاریا، و دهها بیماری خطرناک دیگر آلوده است و آن را در آزمایشگاه در زیر میکروسکوپ مطالعه کرده و اثر کشنده آن را به روشنی دریافته است، ممکن نیست از آن آب بنوشد، یعنی این علم به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل میدهد، در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد.

همچنین سرچشمه بسیاری از اشتباهات جهل به مقدمات یا لوازم و عواقب یک کار است، بنابراین کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگار آگاهی کامل از مسائل مختلف دارد، نه گرفتار لغزش میشود، نه گمراهی و نه گناه.

ولی اشتباه نشود با اینکه چنان علمی برای پیامبر (ﷺ) از ناحیه خدا است ولی باز جنبه اجباری بخود نمی گیرد، یعنی هیچگاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند بلکه از روی اختیار به آن عمل میکند، همانطور که طبیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب آلوده اجباری به نوشیدن آن ندارد بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری میکند.

و اگر گفته شود چرا پیامبر (ﷺ) مشمول چنین فضل الهی شده است نه دیگران، باید گفت این به خاطر مسئولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است و بر دوش دیگران نیست زیرا خداوند به همان مقدار که مسئولیت میدهد، توان و نیرو می بخشد. (دقت کنید).

آیه (114) و ترجمه:

(لا خیر فی کثیر من نجوئهم إلا من أمر بصدقة أو معروف أو إصلاح بین الناس و من یفعل ذلک
ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیة أجرا عظیما) (114)

ترجمه:

114 - در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست مگر
کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند، و هر
کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

تفسیر:

سخنان در گوشی

در آیات گذشته اشاره ای به جلسات مخفیانه شبانه و شیطنت آمیز بعضی از منافقان یا مانند
آنها شده بود، در این آیه بطور مشروحتر از آن تحت عنوان نجوا بحث می شود.
نجوا تنها بمعنی سخنان در گوشی نیست بلکه هر گونه جلسات سری و مخفیانه را نیز شامل
می شود، زیرا در اصل از ماده نجوة (بر وزن دفعة) بمعنی سرزمین مرتفع گرفته شده است، چون
سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند، و از آنجا که جلسات سری و سخنان در گوشی از
اطرافیان جدا می شود، به آن نجوی گفته اند و بعضی معتقدند که همه اینها از ماده نجات بمعنی
رهائی گرفته شده است، زیرا یک نقطه مرتفع از هجوم سیلاب در امان است، و یک مجلس سری
یا سخن در گوشی از اطلاع دیگران برکنار می باشد.

به هر حال آیه می گوید: در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آنها که بر اساس نقشه های
شیطنت آمیز بنا شده خیر و سودی نیست.

(لا خیر فی کثیر من نجوئهم).

سپس برای اینکه گمان نشود هر گونه نجوا و سخن در گوشه یا جلسات سری مذموم و ممنوع است، چند مورد به عنوان مقدمه بیان یک قانون کلی، به صورت استثناء در ذیل آیه ذکر کرده می فرماید:

مگر اینکه کسی در نجوای خود، توصیه به صدقه و کمک به دیگران، یا انجام کار نیک، و یا اصلاح در میان مردم می نماید.

(الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس).

و این گونه نجویها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود.

(و من يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتيه اجرا عظيما).

اصولاً نجوا و سخنان درگوشی و تشکیل جلسات سری در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است.

انما النجوى من الشيطان:

نجوی از شیطان است زیرا این کار غالباً برای اعمال نادرست صورت می گیرد، چون انجام کار خیر و مفید و مثبت معمولاً چیز محرمانه و مخفیانه ای نیست که مردم بخواهند با سخنان در گوشه آن را انجام دهند.

ولی از آنجا که گاهی شرائط فوق العادهای پیش می آید که انسان مجبور میشود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است.

يا ايها الذين آمنوا اذا تناجيتهم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان و معصية الرسول و تناجوا بالبر و التقوى:

ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید برای گناه و ستم و نافرمانی پیامبر (ﷺ) نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیز کاری نجوا داشته باشید.

اساسا نجوا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد سوء ظن افراد را بر می انگیزد، و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی میکند، به همین دلیل بهتر است که جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است.

البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب میکند که از نجوا استفاده شود، و از جمله آن کمکهای مالی است که در آیه فوق به عنوان صدقه از آن یاد شده است.

و یا امر به معروف کردن که گاهی اگر آشکارا گفته شود، طرف، در برابر جمعیت شرمنده می شود، و شاید به همین علت از پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند، که در آیه فوق از آن تعبیر به معروف شده است.

و یا در موارد اصلاح بین مردم که گاهی آشکارا گفتن مسائل جلو اصلاح را می گیرد، و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نجوا صحبت شود تا نقشه اصلاحی پیاده گردد. در این سه مورد و آنچه مانند آنست، ضرورت اقتضا می کند که کار مثبت در زیر چتر نجوا قرار گیرد.

قابل توجه اینکه موارد سه گانه فوق همه در عنوان صدقه مندرج است زیرا آنکس که امر به معروف می کند، زکات علم می پردازد و آن کس که اصلاح ذات البین می نماید زکات نفوذ و حیثیت خود را در میان مردم ادا میکند چنانکه از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

ان الله فرض عليكم زكاة جاهكم كما فرض عليكم زكاة ما ملكت ايديكم:

خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی بپردازید همانطور که بر شما واجب کرده که زکات مال بدهید. و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که به ابو ایوب فرمود:

الا ادلك على صدقة يحبها الله و رسوله تصلح بين الناس اذا تفاسدوا و تقرب بينهم اذا تباعدوا:

آیا تو را از صدقه ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند: هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آنها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آنها را به هم نزدیک کن.

آیه (115) و ترجمه:

(و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و سأّت مصیرا) (115)

ترجمه:

115 - کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت با پیامبر در آید و از راهی جز راه مومنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

شان نزول:

در شان نزول آیات سابق گفتیم که بشیر بن ابیرق، پس از سرقت از مسلمانی، شخص بیگناهی را متهم ساخت و با صحنه سازی در حضور پیغمبر (ﷺ) خود را تبرئه کرد ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد، و بدنبال این رسوائی بجای اینکه توبه کند و به راه باز گردد، راه کفر را پیش گرفت و رسماً از زمره مسلمانان خارج گردید، آیه فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع، یک حکم کلی و عمومی اسلامی را بیان ساخت.

تفسیر:

هنگامی که انسان مرتکب خلافتی میشود، پس از آگاهی دو راه در پیش دارد راه بازگشت و توبه که اثر آن در شستشوی گناه در چند آیه پیش بیان گردید، راه دیگر، راه لجاجت و عناد است که به نتیجه شوم آن در این آیه اشاره شده و می فرماید:

(کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت و عناد در برابر پیامبر (ﷺ) در آید و راهی جز راه مؤمنان انتخاب نماید، ما او را به همان راه که میرود می کشانیم و در قیامت به دوزخ می فرستیم و چه جایگاه بدی در انتظار او است.)

(و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و سائت مصیرا).

باید توجه داشت که یشاقق از ماده شقاق بمعنی مخالفت آگاهانه توأم با عداوت و دشمنی است، و جمله من بعد ما تبین له الهدی:

پس از روشن شدن هدایت و راه راست نیز این معنی را تاکید می کند و در واقع چنین افرادی سرنوشتی بهتر از این نمیتوانند داشته باشند، سرنوشتی که هم عاقبت شوم در این جهان و هم عاقبت دردناک در آن جهان دارد.

اما در این جهان همانطور که قرآن می گوید: روز به روز در مسیر غلط خود راسختر می شوند و زاویه انحراف آنها از جاده حق، با پیشروی در بیراهه بیشتر می شود و این سرنوشتی است که خود آنها برای خویشتن انتخاب کرده اند، و بنائی است که پایه گذاری آن به دست خودشان شده است و بنابراین هیچگونه ستمی درباره آنها به عمل نیامده، و این که می فرماید: نوله ما تولی: ما او را به همان راه که می رود می کشانیم اشاره بهمین سلب توفیق معنوی، و عدم تشخیص حق و پیشروی در بیراهه است (شرح این موضوع را در تفسیر هدایت و ضلالت در جلد اول صفحه 50 بیان کرده ایم).

و آنجا که می گوید نصله جهنم اشاره به سرنوشت آنها در رستاخیز است.

درباره جمله نوله ما تولی تفسیر دیگری نیز هست و آن اینکه: ما چنین افراد را تحت سرپرستی معبودهای ساختگی که برای خود انتخاب کرده اند، قرار می دهیم.

حجیت اجماع

یکی از دلائل چهارگانه فقه، اجماع بمعنی اتفاق علما و دانشمندان اسلامی در یک مسئله فقهی است، در اصول فقه برای اثبات حجیت اجماع دلائل مختلفی ذکر کرده اند، از جمله آیه فوق است که جمعی آن را دلیل بر حجیت اجماع می دانند، زیرا می گوید:

هر کس طریقی غیر از طریق مؤ منان انتخاب کند، سرنوشت شومی در دنیا و آخرت دارد و بنابراین هنگامی که مؤ منان راهی را در مسئله ای برگزیدند همه باید از آن پیروی کنند.

ولی حق این است که آیه فوق هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد (البته ما اجماع را حجت می دانیم مشروط به اینکه از آن کشف قول معصوم کنیم و یا معصوم شخصا، ولو بطور ناشناس، در ضمن اصحاب اجماع باشد، ولی دلیل حجت چنین اجماعی همان حجیت سنت و قول معصوم است نه آیه فوق) زیرا:

اولا مجازاتهایی که در آیه تعیین شده برای کسانی است که آگاهانه، مخالفت با پیغمبر (ﷺ) کنند و راهی غیر راه مؤمنان را انتخاب نمایند، یعنی این دو باید دست به دست هم بدهند تا چنان ثمره شومی داشته باشد وانگهی باید از روی علم و آگاهی صورت گیرد، و این موضوع هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد و اجماع را به تنهایی حجت نمی کند. ثانیا منظور از سبیل المؤمنین، راه توحید و خدا پرستی و اصل اسلام است نه فتاوی فقهی و احکام فرعی، همانطور که ظاهر آیه علاوه بر شان نزول آن به این حقیقت گواهی میدهد. و در حقیقت، پیروی از غیر طریق مؤمنان چیزی جز مخالفت با پیامبر (ﷺ) نیست و هر دو بازگشت به یک مطلب می کند.

لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم:

هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کوفه بود، جمعی خدمت او آمدند، و تقاضا کردند که برای آنها امام جماعتی انتخاب کند (تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی معروف به تراویح را که در زمان عمر به جماعت می خواندند با او بخوانند) امام از این کار امتناع ورزید و از چنین جماعتی نهی کرد (زیرا جماعت در نافله مشروع نیست) این جمعیت با اینکه این حکم قاطع را از امام و پیشوای خود شنیده بودند لجاجت بخرج داده و جار و جنجال بلند کردند که بیائید و در این ماه رمضان، اشک بریزید! جمعی از دوستان علی (علیه السلام) به خدمتش رسیدند و عرض کردند: عده ای در برابر این دستور شما تسلیم نیستند، فرمود: آنها را به حال خود و ابگذارید هر کس را می خواهند انتخاب کنند تا این جماعت (نامشروع) را بجا آورد و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. این حدیث نیز آنچه را که در مورد تفسیر آیه گفتیم تایید می کند.

آیه (116) و ترجمه:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
بَعِيدًا) (116)

ترجمه:

116 - خداوند شرک به او را نمی آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و)
شایسته بیند) می آمرزد و هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است.

تفسیر:

شرک گناه نابخشودنی

در اینجا بار دیگر بدنبال بحثهای مربوط به منافقان و مرتدان یعنی کسانی که بعد از قبول
اسلام به سوی کفر باز می گردند، اشاره به اهمیت گناه شرک می کند که گناهی است غیر قابل
عفو و بخشش و هیچ گناهی بالاتر از آن متصور نیست.
مضمون این آیه با تفاوت در همین سوره گذشت (آیه 48).

البته اینگونه تکرار در مسائل تربیتی لازمه بلاغت است زیرا مسائل اساسی و مهم باید در
فواصل مختلفی تکرار شود تا در نفوس و افکار، راسخ گردد.

در حقیقت گناهان همانند بیماریهای گوناگونند، مادام که بیماری به مراکز اصلی بدن حمله ور
نشده و آنها را از کار نینداخته است نیروی دفاعی تن امید بهبودی را همراه دارد اما اگر فی المثل
بیماری، مرکز اصلی بدن یعنی مغز را مورد هجوم قرار داد و فلج ساخت درهای امید بسته
خواهد شد

مرگ حتمی بدنبال آن فرا می رسد، شرک چیزی است که مرکز حساس روح آدمی را از کار
می اندازد، و تاریکی و ظلمت در جان او می پاشد و با وجود آن هیچگونه امید نجات نیست، اما

اگر حقیقت توحید و یکتاپرستی که سرچشمه هر گونه فضیلت و جنبش و حرکت است، زنده باشد امید بخشش در مورد بقیه گناهان وجود دارد.

(ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء).

همانطور که گفتیم در همین سوره دو بار این آیه تکرار شده است تا آثار شرک و بت پرستی که سالیان دراز در اعماق نفوس آن مردم لانه کرده بود، برای همیشه شستشو گردد، و آثار معنوی و مادی توحید بر شاخسار وجود آنها آشکار شود، منتها ذیل دو آیه با هم تفاوت مختصری دارد در اینجا می فرماید: هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده.

(ومن يشرك بالله فقد ضل ضللاً بعيداً).

ولی در گذشته فرمود: کسی که برای خدا شریک قائل شود دروغ و افترای بزرگی زده است.

(ومن يشرك بالله فقد افترى اثماً عظيماً).

در حقیقت در آنجا اشاره به مفسده بزرگ شرک از جنبه الهی و شناسائی خدا شده و در اینجا زیانهای غیر قابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است، آنجا جنبه علمی مساله را بررسی می کند و اینجا جنبه عملی و نتایج خارجی آن را، و روشن است که این هر دو به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند (توضیحات دیگری در زمینه این آیه در جلد سوم همین تفسیر صفحه 409 داده ایم).

آیه (117) تا (120) و ترجمه:

(إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْثَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا) (117) (لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا) (118) (وَلَا ضَلَنَهُمْ وَلَا مَنِينَهِمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَكَنْ ءَاذَانَ الْا نَعْمَ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خَسْرَانًا مَبِينًا) (119) (يَعْدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا) (120) (أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا) (121)

ترجمه:

117 - آنها غیر از خدا تنها بتهایی را میخوانند که اثری ندارند و (یا) فقط شیطان سرکش و ویرانگر را می خوانند.

118 - خداوند او را از رحمت خویش بدور ساخته و او گفته است که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت.

119 - و آنها را گمراه میکنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آنها دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش (پاک) خدائی را تغییر دهند، (فطرت توحید را به شرک بیالایند) و آنها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده اند.

120 - شیطان به آنها وعدهها(ی دروغین) میدهد و به آرزوها سرگرم میسازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی دهد.

121 - آنها (پیروان شیطان) جایگاهشان جهنم است و هیچ راه فراری ندارند.

تفسیر:

نقشه های شیطان

آیه نخست توضیحی است برای حال مشرکان، که در آیه قبل به سرنوشت شوم آنها اشاره شد و در حقیقت علت گمراهی شدید آنها را بیان می کند و می گوید: آنها بقدری کوتاه فکرنده که خالق و آفریدگار جهان پهناور هستی را رها کرده و در برابر موجوداتی سر تعظیم فرود می آورند که کمترین اثر مثبتی ندارند بلکه گاهی همانند شیطان، ویرانگر و گمراه کننده نیز می باشند.

(ان يدعون من دونه الا انا و ان يدعون الا شیطانا مریدا).

قابل توجه اینکه: معبودهای مشرکان در این آیه منحصر بدو چیز شناخته شده اناث و شیطان مرید.

اناث جمع انثی از ماده انث (بر وزن ادب) به معنی موجود نرم و قابل انعطاف است، و لذا هنگامی که آهن در آتش نرم شود، عرب می گوید انث الحديد و اگر به جنس زن اناث و مؤنث گفته میشود به خاطر آن است که جنس لطیفتر و انعطاف پذیرتری است.

ولی در اینجا بعضی از مفسران معتقدند که قرآن اشاره به بت‌های معروف قبائل عرب می کند که هر کدام برای خود بتی انتخاب کرده، اسم مؤنثی را بر آن نهاده بودند:

اللات بمعنی الهه مؤنث الله، عزی مؤنث اعز، و همچنین منات و اساف و نائله و مانند آنها - ولی بعضی دیگر از مفسران بزرگ عقیده دارند که منظور از اناث در اینجا معنی معروف مؤنث نیست بلکه منظور همان ریشه لغوی آن است، یعنی آنها معبودهایی را می پرستیدند که مخلوق ضعیفی بیش نبودند و به آسانی در دست آدمی به هر شکل در می آمدند، تمام وجودشان تاثر و انعطاف پذیری و تسلیم در برابر حوادث بود، و به عبارت روشنتر، موجودهایی که هیچگونه اراده و اختیاری از خود نداشتند و سرچشمه سود و زیان نبودند.

و اما کلمه مرید از نظر ریشه لغت از ماده مرد (بر وزن زرد) بمعنی ریختن شاخ و برگ درخت است و بهمین مناسبت به نوجوانی که هنوز مو در صورتش نروئیده امرد گفته میشود.

بنابراین شیطان مرید، یعنی شیطانی که تمام صفات فضیلت از شاخسار وجودش فرو ریخته و چیزی از نقاط قوت در او باقی نمانده است.

و یا از ماده مرود (بر وزن سرود) بمعنی طغیان و سرکشی است یعنی معبود آنها شیطان طغیانگر و ویرانگر است.

در حقیقت قرآن معبودهای آنها را چنین دسته بندی کرده که یک دسته بیاثرند و بی خاصیت و دسته دیگر طغیانگرند و ویرانگر و کسی که در برابر چنین معبودهائی سر تسلیم فرود می آورد در گمراهی آشکار است!.

سپس در آیات بعد اشاره به صفات شیطان و اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد کرده و قسمتهای مختلفی از برنامه های او را شرح میدهد و قبل از هر چیز می فرماید: خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته (لَعَنَهُ اللَّهُ) و در حقیقت ریشه تمام بدبختیها و ویرانگریهای او همین دوری از رحمت خدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت، بدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خدا از هر گونه خیر و خوبی خالی است نمی تواند اثر مفیدی در زندگی دگران داشته باشد و ذات نیافته از هستی بخش چگونه ممکن است هستی آفرین گردد، نه تنها مفید نخواهد بود، زیانبخش نیز خواهد بود.

سپس میفرماید: شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا میکند:

1 - از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت:

(و قال لا اتخذن من عبادك نصيبا مفروضا).

او میداند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا ندارد، و تنها افراد هوسباز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم میشوند.

2 - آنها را گمراه میکنم (و لاضلنهم).

3 - با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آنها را سرگرم میسازم (و لامنینهم).

4 - آنها را به اعمال خرافی دعوت می کنم، از جمله فرمان میدهم که گوشهای چهار پایان را بشکافند و یا قطع کنند.

(ولا مرنهم فلیبتکن اذان الانعام).

و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رائج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می شکافتند و یا بکلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می دانستند و هیچگونه از آن استفاده نمی نمودند.

5 - آنها را وادار میسازم که آفرینش پاک خدائی را تغییر دهند.

(ولا مرنهم فلیغیرن خلق الله).

این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هر گونه صفت و خوی پسندیده ای را قرار داده است ولی وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف می سازد و به بیراهه ها می کشاند، شاهد این سخن آیه 30 سوره روم است.

فاقم وجهک للدين حنیفا فطرة الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القيم:
روی خود را متوجه آئین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم.
از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است.

و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان میزند زیرا حقایق و واقعیات را با یک سلسله اوهام و وساوس قلب میکند و بدنبال آن سعادت بشقاوت تبدیل میگردد.

و در پایان یک اصل کلی را بیان کرده، می فرماید: هر کس شیطان را بجای خداوند بعنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری کرده.

(وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خَسْرَانًا مُبِينًا).

در آیه بعد چند نکته که به منزله دلیل برای مطلب سابق است بیان شده: شیطان پیوسته به آنها وعده های دروغین می دهد، و به آرزوهای دور و دراز سرگرم میکند ولی جز فریب و خدعه کاری برای آنها انجام نمیدهد.

(يَعْدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا).

و در آخرین آیه از آیات مورد بحث، سرنوشت نهائی پیروان شیطان چنین بیان شده: آنها جایگاهشان دوزخ است و هیچ راه فراری از آن ندارند.
(أُولَئِكَ مَاوِيَهُمْ جَهَنَّمُ لَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا).

آیه (122) و ترجمه:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا) (122)

ترجمه:

122 - و کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بزودی آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، خدا وعده حق به شما میدهد و کیست که در گفتار و وعده هایش از خدا صادقتر باشد؟!.

تفسیر:

در آیات گذشته چنین خواندیم: کسانی که شیطان را ولی خود انتخاب کنند، در زیان آشکاری هستند، شیطان به آنها وعده دروغین میدهد و با آرزوها سرگرم میسازد، و وعده شیطان جز فریب و مکر نیست، در برابر آنها در این آیه سرانجام کار افراد با ایمان بیان شده که: آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی در باغهایی از بهشت وارد میشوند که نهرها از زیر درختان آن می گذرد. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

این نعمت همانند نعمتهای این دنیا زودگذر و ناپایدار نیست، بلکه مؤمنان برای همیشه آن را خواهند داشت (خالدین فیها ابدًا).

این وعده همانند وعده های دروغین شیطان نیست، بلکه وعده ای است حقیقی و از ناحیه خدا (وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا). بدیهی است هیچ کس نمیتواند صادقتر از خدا در وعده ها و سخنانش باشد.

(وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا).

زیرا تخلف از وعده، یا به خاطر ناتوانی است، یا جهل و نیاز، که تمام اینها از ساحت مقدس او دور است.

آیه (123) و (124) ترجمه:

(ليس بأمانیکم ولا أمانی أهل الكتب من يعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا) (123) (و من يعمل من الصلحت من ذکرأ و أنثی و هو مؤمن فأولئك یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا) (124)

ترجمه:

123 - (فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس که عمل بد کند کیفر داده میشود، و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت

124 - و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، اما ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل در بهشت میشوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر چنین آمده است که مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار می کردند، اهل کتاب می گفتند پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده است، کتاب ما از کتاب شما سابقه دارتر است، و مسلمانان می گفتند پیامبر ما خاتم پیامبران است، و کتابش آخرین و کاملترین کتب آسمانی است، بنابراین ما بر شما امتیاز داریم.

و طبق روایت دیگری یهود می گفتند: ما ملت برگزیده ایم، و آتش دوزخ جز روزهای معدودی به ما نخواهد رسید.

(وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة).

و مسلمانان می گفتند ما بهترین امتهای هستیم، زیرا خداوند درباره ما گفته است.

(کنتم خیرامة اخرجت للناس).

آیه فوق نازل شد و بر این ادعاها قلم بطلان کشید، و ارزش هر کس را به اعمالش معرفی کرد.

تفسیر:

امتیازات واقعی و دروغین

در این دو آیه یکی از اساسی ترین پایه های اسلام بیان شده است، که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت و سنتی است تغییرناپذیر، و قانونی است که تمام ملتها در برابر آن یکسانند لذا در آیه نخست می فرماید: فضیلت و برتری به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست.

(لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب).

سپس اضافه می کند: هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر خود را در برابر آن خواهد گرفت و هیچ کس را جز خدا ولی و یاور خویش نمی یابد.

(من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون الله ولیا ولا نصیرا).

و هم چنین کسانی که عمل صالح بجا آورند و با ایمان باشند اعم از مرد و زن آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی شود.

(و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة ولا یظلمون نقیرا).

و به این ترتیب قرآن به تعبیر ساده معمولی به اصطلاح آب پاک به روی دست همه ریخته است و وابستگیهای ادعائی و خیالی و اجتماعی و نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهائی بیفایده می شمرد، و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه های آن معرفی می کند.

در ذیل آیه اول حدیثی در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده که پس از نزول این آیه بعضی از مسلمانان آنچنان در وحشت فرو رفتند که از ترس به گریه افتادند زیرا میدانستند انسان خطا کار است و بالاخره ممکن است گناهای او سرزند، اگر بنا باشد هیچگونه عفو و بخششی در کار نباشد، کیفر همه اعمال بد خود را ببیند کار، بسیار مشکل خواهد شد و لذا به پیامبر

(ﷺ) عرض کردند که این آیه چیزی برای ما باقی نگذاشته است، پیامبر (ﷺ) فرمود: قسم به آن کس که جانم به دست او است مطلب همان است که در این آیه نازل شده، ولی این بشارت را به شما بدهم که موجب نزدیکی شما به خدا و تشویق به انجام کارهای نیک گردد، مصائبی که به شما میرسد کفاره گناهان شما است حتی خاری که در پای شما میخلد!

سؤال:

ممکن است کسانی از جمله و لا یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا: هیچکس را سرپرست و یاور در برابر گناهان نمی بیند چنین استدلال کنند که با وجود این جمله مسأله شفاعت و مانند آن به کلی منتفی خواهد بود و آیه را دلیل نفی مطلق شفاعت بگیرند.

پاسخ:

همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم، معنی شفاعت این نیست که شفیعان همانند پیامبران و امامان و صالحان دستگاه مستقلی در برابر خداوند دارند، بلکه شفاعت آنها نیز به فرمان خدا است و بدون اجازه او، و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان، هیچگاه اقدام به شفاعت نخواهند کرد، بنابراین چنین شفاعتی سرانجام به خدا باز می گردد، و شعبهای از ولایت و نصرت و کمک و یاری خداوند محسوب میشود.

آیه (125) (126) و ترجمه:

(و من أحسن دینا من أسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة إبراهيم حنیفا و اتخذ الله إبرهیم خلیلا) (125) (و لله ما فی السموت و ما فی الارض و كان الله بكل شیء محیطا) (126)

ترجمه:

- 125 - و دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد و پیرو آئین خالص و پاک ابراهیم گردد و خدا ابراهیم را بدوستی خود انتخاب کرد.
- 126 - و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و خداوند به هر چیزی احاطه دارد.

تفسیر:

در آیات قبل، سخن از تاثیر ایمان و عمل بود و اینکه انتساب به هیچ مذهب و آئینی، به تنهایی اثری ندارد، در عین حال در آیه مورد بحث برای اینکه سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود، (برتری آئین اسلام را بر تمام آئینها به این تعبیر بیان کرده است: چه آئینی بهتر است از آئین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم شده، و دست از نیکوکاری بر نمی دارد و پیرو آئین پاک خالص ابراهیم است).

(و من احسن دینا من اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابراهيم حنیفا).

البته آیه به صورت استفهام بیان شده، ولی منظور از آن گرفتن اقرار از شنونده، نسبت به این واقعیت است.

در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آئین شمرده شده:

نخست تسلیم مطلق در برابر خدا (اسلم وجهه لله).

دیگر نیکوکاری (و هو محسن) منظور از نیکوکاری در اینجا هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است، و در حدیثی که در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) نقل شده در پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست! چنین می خوانیم:

ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک:

(احسان (در این آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می دهی آنچنان باشد که گویا خدا را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و شاهد و ناظر تو است. و دیگر پیروی از آئین پاک ابراهیم است.

(واتبع ملة ابراهيم حنیفا).

در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آئین ابراهیم را چنین بیان می کند که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد.

(واتخذ الله ابراهيم خلیلاً).

خلیل یعنی چه!

(خلیل) ممکن است از ماده (خلت) (بر وزن حجت) به معنی (دوستی) بوده باشد و یا از ماده (خلت) (بر وزن ضربت) به معنی (نیاز و احتیاج) و در اینکه کدامیک از این دو معنی به مفهوم آیه فوق نزدیکتر است در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که معنی دوم نزدیکتر به حقیقت آیه می باشد، زیرا ابراهیم به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند پیرو دگار است.

ولی از آنجا که آیه فوق می گوید: خداوند این مقام را به ابراهیم داد استفاده می شود که منظور همان معنی دوستی است، زیرا اگر بگوئیم خداوند

ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می رسد، تا اینکه بگوئیم خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد، به علاوه نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم ندارد.

(یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله) (فاطر - 15)

به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم: که خداوند اگر ابراهیم را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به دوستی او بود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود این روایت نیز شاهد بر این است که خلیل در اینجا به معنی دوست می باشد.

و اما اینکه ابراهیم چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده که همه آنها میتواند دلیل این انتخاب بوده باشد.

از جمله اینکه: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده

انما اتخذ الله ابراهيم خلیلاً لانه لم یرد احدا و لم یسئل احدا قط غیر الله:

(خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد زیرا هرگز تقاضا کننده ای را محروم نساخت و هیچگاه از کسی نیز تقاضا نکرد) و از بعضی از روایات دیگر استفاده می شود که این مقام بر اثر کثرت سجود و اطعام گرسنگان و نماز در دل شب و یا بخاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است.

سپس در آیه بعد اشاره به مالکیت مطلقه پروردگار و احاطه او به همه اشیاء می کند و می فرماید: (آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است زیرا خداوند به همه چیز احاطه دارد).

(و لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله بکل شیء محیطا).

اشاره به اینکه اگر خداوند ابراهیم را دوست خود انتخاب کرد نه بخاطر نیاز به او بود زیرا خدا از همگان بی نیاز است بلکه به خاطر سجایا و صفات فوق العاده و برجسته ابراهیم بود.

آیه (127) و ترجمه:

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكُتُبِ فِي يَتِمِّ النِّسَاءِ الَّتِي لَا تَوْتُنَّهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضَعْفِينَ مِنَ الْوُلَدِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا) (127)

ترجمه:

127 - از تو درباره زنان سؤال می کنند، بگو خداوند در این زمینه به شما پاسخ می دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوق آنها را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارشهای خداوند در این زمینه می باشد، و نیز به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکیها انجام می دهید خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش مناسب می دهد).

تفسیر:

باز هم حقوق زنان

آیه فوق به پاره‌های از سؤال‌الات و پرسشهایی که درباره زنان (مخصوصاً دختران یتیم) از طرف مردم می شده است پاسخ می گوید و می فرماید: (ای پیامبر از تو درباره احکام مربوط به حقوق زنان، سؤال‌الاتی میکنند بگو خداوند در این زمینه به شما فتوا و پاسخ میدهد).

(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ).

سپس اضافه می کند: (آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که اموال آنها را در اختیار می‌گرفتید، نه با آنها ازدواج می کردید و نه اموالشان را به آنها می سپردید که با دیگران ازدواج کنند، به قسمتی دیگر از سؤال‌الات شما پاسخ می دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می سازد.

(وما يتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء اللاتي لا تؤتونهن ما كتب لهن وترغبون ان تنكحوهن).

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده و می فرماید: (خداوند به شما توصیه می کند که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید).
(والمستضعفین من الولدان).

بار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلی تاکید کرده و می گوید: (و خدا به شما توصیه میکند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار کنید).
(وان تقوموا للیتامی بالقسط).

و در پایان به این مسئله توجه می دهد که (هر گونه عمل نیکی مخصوصا درباره یتیمان و افراد ضعیف، از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند مخفی نمی ماند، و پاداش مناسب آن خواهید یافت).
(وما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما).

ضمنا باید توجه داشت که جمله یستفتونک در اصل از ماده (فتوی) و (فتیا) گرفته شده که بمعنی پاسخ به مسائل مشکل است و از آنجا که ریشه اصلی این لغت (فتی) بمعنی جوان نوری می باشد ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخهای جالب و تازه و نوری برای آن انتخاب کرده به کار رفته باشد و سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

آیه (128) و ترجمه:

(وإن امرأة خافت من بعلها نشوزاً أو إعراضاً فلا جناح عليهما أن يصلحا بينهما صلحا و الصلح خير و أحضرت الا نفس الشح وإن تحسنوا و تتقوا فإن الله كان بما تعملون خبيراً) (128)
ترجمه:

128 - و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از پاره‌های از حقوق به خاطر صلح صرفنظر کنند) و صلح بهتر است، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل میورزند، و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح، گذشت نمائید) خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد).

شان نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث، در شان نزول آیه چنین نقل شده: که رافع بن خدیج دو همسر داشت یکی مسن و دیگری جوان (بر اثر اختلافاتی) همسر مسن خود را طلاق داد، و هنوز مدت عده، تمام نشده بود به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی و اگر مایل باشی صبر میکنم، مدت عده تمام شود و از هم جدا شویم، زن پیشنهاد اول را قبول کرد و با هم آشتی کردند، آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.

تفسیر:

صلح بهتر است

همانطور که در ذیل آیات 34 و 35 همین سوره گفتیم نشوز در اصل از ماده (نشز) به معنی (زمین مرتفع) می باشد و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می رود به معنی سرکشی و طغیان است، در آیات مزبور احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا اشارهای به

مسئله نشوز مرد کرده و می فرماید: (هر گاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره‌های از حقوق خود صرف‌نظر کند، و با هم صلح نمایند).

(وان امرأة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا).

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر انجام شده، و اکراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد و تعبیر به لا جناح (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است. ضمناً از آیه با توجه به شان نزول دو مسأله فقهی استفاده می شود: نخست اینکه احکامی مانند تقسیم ایام هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم، و لذا زن می تواند با اختیار خود از این حق به طور کلی یا به طور جزئی صرف‌نظر کند، دیگر اینکه عوض صلح، لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می تواند اسقاط حقی عوض صلح واقع شود.

سپس برای تاکید موضوع می فرماید: (به هر حال صلح کردن بهتر است) (و الصلح خیر).

این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در مورد اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده ولی بدیهی است یک قانون کلی و عمومی و همگانی را بیان می کند که در همه جا اصل نخستین، صلح و صفا و دوستی و سازش است، و نزاع و کشمکش و جدائی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش او است، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنائی نباید به آن متوسل شد، بر خلاف آنچه بعضی از مادیها می پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر همانند سایر جانداران، تنازع بقا و کشمکش است و تکامل از این راه صورت میگیرد، و همین طرز تفکر شاید سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای قرون اخیر شده است، در حالی که انسان بخاطر داشتن عقل و هوش، حسابش از حیوانات درنده جدا است، و تکامل او در سایه تعاون صورت میگیرد نه تنازع، و اصولاً تنازع بقا حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

و بدنبال آن اشاره به سرچشمه بسیاری از نزاعها و عدم گذشتها کرده و میفرماید: (مردم ذاتا و طبق غریزه حب ذات، در امواج بخل قرار دارند، و هر کسی سعی میکند تمام حقوق خود را بیکم و کاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاعها و کشمکشها است).
(واحضرت الانفس الشح).

بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است، بخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می رود، بلکه بسیاری از کشمکشهای اجتماعی نیز پایان میگیرد.

ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده و توصیه به نیکوکاری و پرهیزکاری نموده و به آنان گوشزد میکند که مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، زیرا خداوند از همه اعمال آنها آگاه است.

(وان تحسنوا و تتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا).

آیه (129) و (130) ترجمه:

(وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمِخْلَقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا) (129) (وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يَغْنِ اللَّهُ كَلًّا مِنْ سَعْتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَسْعًا حَكِيمًا) (130)

ترجمه:

129 - و هرگز نمیتوانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان، عدالت کنید، هر چند کوشش نمائید، ولی به کلی تمایل خود را متوجه یکطرف نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید، و اگر راه اصلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است.

130 - و اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را از فضل و کرم خود، بی نیاز می کند و خداوند صاحب فضل و کرم و حکیم است.

تفسیر:

عدالت شرط تعدد همسر

از جمله ای که در پایان آیه قبل گذشت و در آن دستور به احسان و تقوی و پرهیزگاری داده شده بود، یک نوع تهدید در مورد شوهران استفاده می شود، که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند، اینجا است که این توهم پیش میاید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقه قلبی امکانپذیر نیست، بنابراین در برابر همسران متعدد چه باید کرد؟.

آیه مورد بحث به این سؤال پاسخ میگوید که (عدالت از نظر محبت، در میان همسران امکانپذیر نیست، هر چند در این زمینه کوشش شود).

(وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ).

از جمله و لو حرصتم استفاده میشود که در میان مسلمانان، افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می کردند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه 3 همین سوره بوده است، آنجا که میفرماید:

فان خفتم الا تعدلوا فواحدة.

بدیهی است یک قانون آسمانی نمیتواند بر خلاف فطرت باشد، و یا تکلیف به (ما لا یطاق) کند، و از آنجا که محبت‌های قلبی، عوامل مختلفی دارد که بعضاً از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان، امکانپذیر است روی عدالت تاکید شده است. در عین حال برای اینکه مردان از این حکم، سوء استفاده نکنند بدنبال این جمله میفرماید: (اکنون که نمیتوانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران خود، رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یکی از آنان نسازید، که دیگری بصورت بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملاً ضایع شود).

(فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة).

و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده اند هشدار میدهد که (اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد).

(وان تصلحوا و تتقوا فان الله کان غفورا رحیما).

در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده که عظمت این قانون را مشخص می سازد، از جمله اینکه: در حدیثی میخوانیم علی (علیه السلام) در آن روزی که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی وضوی خود را در خانه دیگری نمی گرفت و درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم که حتی به هنگام بیماری در خانه یکی از همسران خود، توقف نمیکرد و درباره معاذ بن جبل نقل شده که دو همسر داشت و هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا

رفتند، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد، تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد.

پاسخ به یک سؤال لازم

همانطور که در ذیل آیه 3 همین سوره یادآور شدیم بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه میگیرند که تعدد زوجات مشروط به عدالت است، و عدالت هم ممکن نیست، بنابراین تعدد زوجات در اسلام ممنوع است.

اتفاقاً از روایات اسلامی بر میآید که نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد ابن ابی العوجاً از مادیین معاصر امام صادق (علیه السلام) بود که این ایراد را با هشام بن حکم دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت، او که جوابی برای این سؤال نیافته بود از شهر خود که ظاهراً کوفه بود بسوی مدینه (برای یافتن پاسخ همین سؤال) حرکت کرد، و به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، امام صادق (علیه السلام) از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد، ولی او عرض کرد که چنین سوالی پیش آمده است، امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء عدالت در نفقه (و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار) است و اما منظور از عدالت در آیه 129 (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدد زوجات با حفظ شرائط اسلامی نه ممنوع است و نه محال) هنگامی که هشام از سفر، بازگشت، و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاً گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از خود تو نیست.

معلوم است که اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به خاطر قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد، زیرا در ذیل آیه مورد بحث، صریحاً می گوید: تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده منتها به شرط اینکه عملاً درباره یکی از آن دو ظلم نشود اگر چه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد، و در آغاز آیه 3 همین سوره صریحاً اجازه تعدد را نیز داده است.

سپس در آیه بعد اشاره به این حقیقت میکند: اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرسا است، و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنها تیره و تار است و به هیچوجه اصلاحپذیر نیست، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، و تا پایان عمر با تلخکامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند بلکه میتوانند از هم جدا شوند و در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند و از آینده وحشت نکنند، زیرا (اگر با چنین شرائطی از هم جدا شوند خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشنتری در انتظار آنها باشد.

(وان يتفرقا يغن الله كلا من سعته).

زیرا خداوند فضل و رحمت وسیع آمیخته با حکمت دارد.

(وكان الله واسعا حكيما).

آیه (131) تا (134) و ترجمه:

(و لله ما فی السموت و ما فی الارض و لقد وصینا الذین أوتوا الکتب من قبلکم و ایاکم أن اتقوا الله و إن تکفروا فإن لله ما فی السموت و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا) (131) (و لله ما فی السموت و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا) (132) (إن یشأ یذهبکم أیها الناس ویأت باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا) (133) (من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الاخرة و کان الله سمیعا بصیرا) (134)

ترجمه:

131 - آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است و ما سفارش کردیم به کسانی که پیش از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید و اگر کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد زیرا) برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است.

132 - و برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند برای حفظ و نگاهبانی آنها کافی است.

133 - ای مردم اگر او بخواهد شما را از میان می برد و افراد دیگری را (به جای شما) می آورد و خداوند توانائی بر این کار دارد.

134 - کسانی که پاداش دنیوی بخواهند (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند در اشتباهند زیرا) در نزد خدا پاداش دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است.

تفسیر:

در آیه قبل به این حقیقت اشاره شد که اگر ضرورتی ایجاب کند که دو همسر از هم جدا شوند، و چاره‌ای از آن نباشد، اقدام بر این کار بیمانع است و از آینده نترسند، زیرا خداوند آنها

را از فضل و کرم خود بی نیاز خواهد کرد، در این آیه اضافه میکند: ما قدرت بینای نمودن آنها را داریم زیرا (آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است).
(و لله ما فی السموات و ما فی الارض).

کسی که چنین ملک بی انتها و قدرت بی پایان دارد از بی نیاز ساختن بندگان خود عاجز نخواهد بود، سپس برای تاکید درباره پرهیزگاری در این مورد و هر مورد دیگر، میفرماید: (به یهود و نصارا و کسانی که قبل از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما سفارش کرده ایم که پرهیزگاری را پیشه کنید).

(و لقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله).

بعد روی سخن را بمسلمانان کرده، می گوید: اجرای دستور تقوا به سود خود شما است، و خدا نیازی به آن ندارد (و اگر سرپیچی کنید و راه طغیان و نافرمانی پیش گیرید، زیانی به خدا نمی رسد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است، و او بی نیاز و درخور ستایش است).

(و ان تکفروا فان لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا).

در حقیقت غنی و بی نیاز بمعنی واقعی، خدا است، زیرا او (غنی بالذات) است و بی نیازی غیر او به کمک او است و گر نه ذاتا همه محتاج و نیازمندند، همچنین او است که بالذات شایسته (ستایش) است، چه اینکه کمالاتش که شایستگی ستایش به او میدهد، درون ذات او است نه همانند کمالات دیگران که عاریتی است، و از ناحیه دیگری میباشد.

در آیه بعد برای سومین بار، روی این جمله تکیه میکند که (آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است و خدا آنها را محافظت و نگهبانی و اداره میکند).
(و لله ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا).

در اینجا این سؤال پیش میاید که چرا در این فاصله کوتاه، یک مطلب، سه بار تکرار شده است، آیا تنها برای تاکید است یا اشارات دیگری در آن نهفته شده دقت در مضمون آیات نشان میدهد که هر بار، نکتهای داشته، نخستین بار که به دو همسر وعده میدهد که پس از متارکه کردن خداوند آنها را بی نیاز میکند، برای اثبات توانائی بر وفای به این عهد، مالکیت خود را بر پهنه زمین و آسمان متذکر میشود.

بار دیگر پس از توصیه به تقوا و پرهیزگاری برای اینکه توهم نشود که اطاعت این فرمان سودی برای خداوند دارد، و یا مخالفت با آن زیانی به او میرساند، این جمله را تکرار میکند. و در حقیقت این سخن شبیه همان است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در آغاز خطبه (همام) فرموده است:

(ان الله سبحانه و تعالى خلق الخلق حين خلقهم غنيا عن طاعتهم آمنا من معصيتهم لانه لا تضره معصية من عصاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه:

خداوند متعال انسانها را آفرید در حالی که از اطاعت آنها بی نیاز و از نافرمانی آنها در امان بود، زیرا نه معصیت گنهکاران به او زیانی میرساند، و نه طاعت مطیعان به او سودی میدهد) و سومین بار به عنوان مقدمهای برای

بحثی که در آیه 133 بیان شده مالکیت خود را بر سراسر جهان هستی یادآور میشود. سپس میفرماید: (برای خدا هیچ مانعی ندارد که شما را از بین ببرد، و جمعیتی آماده تر و مصمم تر جانشین شما کند، که در راه اطاعت او کوشاتر باشند و خداوند توانائی بر این کار را دارد).

(ان يثا يذهبكم ايها الناس و يات باخرين و كان الله على ذلك قديرا).

در تفسیر (تبیان) و (مجمع البیان) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست خود را به پشت (سلمان) زد و فرمود: (آن جمعیت اینها

مردم عجم و فارس، هستند)، این سخن در حقیقت پیشگوئی از خدمات بزرگی میکند که ایرانیان مسلمان، به اسلام کردند.

و در آخرین آیه و سخن از کسانی به میان آمده که دم از ایمان به خدا میزنند، و در میدانهای جهاد شرکت میکنند و دستورات اسلام را به کار می بندند، بدون اینکه هدف الهی داشته باشند، بلکه منظورشان بدست آوردن نتایج مادی همانند غنائم جنگی و مانند آن است و میفرماید: (کسانی که تنها پاداش دنیا می طلبند، در اشتباهند زیرا در نزد پروردگار پاداش دنیا و آخرت، هر دو میباشد).

(من کان یرید ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والاخرة).

پس چرا به دنبال هر دو نمی روند.

(و خداوند از نیات همگان آگاه است و هر صدائی را می شنود، و هر صحنهای را می بیند و از اعمال منافق صفتان اطلاع دارد).

(و کان الله سمیعا بصیرا).

این آیه بار دیگر این حقیقت را بازگو میکند که اسلام تنها ناظر به جنبه های معنوی و اخروی نیست، بلکه برای پیروان خود هم سعادت مادی می خواهد و هم معنوی.

آیه (135) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) (135)

ترجمه:

135 - ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنا بر این از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمائید خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

تفسیر:

عدالت اجتماعی

به تناسب دستورهای که در آیات گذشته درباره اجرای عدالت در خصوص مورد یتیمان، و همسران داده شده، در این آیه یک اصل اساسی و یک قانون کلی درباره اجرای عدالت در همه موارد بدون استثناء ذکر می کند و به تمام افراد با ایمان فرمان می دهد که قیام به عدالت کنند.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ).

باید توجه داشت که قوامین جمع قوام (صیغه مبالغه) به معنی (بسیار قیام کننده) است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود، و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد.

تعبیر به (قیام) در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپایخیزد، و به دنبال آنها برود، بنابراین (قیام) به کار کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی

درباره آن است اگر چه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد، و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی میگویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آنچنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.

سپس برای تاکید مطلب مساله شهادت را عنوان کرده، میفرماید: (به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگر چه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود).

(شهاداً لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین).

این موضوع در همه اجتماعات و مخصوصاً در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً در شهادت دادن، مقیاس راحب و بغضها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می دهند اما حق و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصاً از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده میشود که افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادتهائی که به ضرر بستگانشان میشد خودداری میکردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار دارد.

ولی - همانطور که آیه اشاره میکند - این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤ من واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌های نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.

ضمناً از این جمله استفاده میشود که بستگان می توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر اینکه قرائن اتهام بطرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده میفرماید: (نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام میشود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به

حال آنها آگاهتر است، نه صاحبان زر و زور میتوانند در برابر حمایت پروردگار، زبانی به شاهدان بر حق برسانند، و نه فقیر با اجرای عدالت گرسنه می ماند).

(ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما).

باز برای تاکید دستور می دهد که (از هوای و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد). (فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا).

و از این جمله به خوبی استفاده میشود که سرچشمه مظالم و ستمها، هواپرستی است و اگر اجتماعی هواپرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت!

بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده میفرماید: (اگر مانع رسیدن حق به حقدار شوید و یا حق را تحریف نمائید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است).

(وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا).

در حقیقت جمله ان تلووا اشاره به تحریف حق و تغییر آن است، در حالی که جمله تعرضوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حق میباشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر (ع) نقل شده است. جالب توجه اینکه در ذیل آیه تعبیر به خبیر شده است نه علیم، زیرا خبیر معمولا به کسی میگویند که از جزئیات و ریزهکاریهای یک موضوع آگاه است، اشاره به اینکه خداوند کوچکترین انحراف شما را از حق و عدالت به هر بهانه و دستاویزی که باشد حتی در آنجا که لباس حق بجانب بر آن می پوشانید میداند و کیفر آن را خواهد داد!

آیه فوق توجه فوق العاده اسلام را به مساله عدالت اجتماعی در هر شکل و هر صورت کاملا روشن میسازد و انواع تأکیدی که در این چند جمله بکار رفته است نشان میدهد که اسلام تا چه اندازه در این مساله مهم انسانی و اجتماعی، حساسیت دارد، اگر چه با نهایت تأسف میان عمل مسلمانان، و این دستور عالی اسلامی، فاصله از زمین تا آسمان است! و همین یکی از اسرار عقبماندگی آنها است.

آیه (136) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ قَبْلُ
وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمِلَّتِكَ وَكِتَابِهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا) (136)

ترجمه:

136 - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان (واقعی) به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب (آسمانی) که قبلاً فرستاده است بیاورید. و کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش، و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است.

شان نزول:

از (ابن عباس) نقل شده که این آیه درباره جمعی از بزرگان اهل کتاب نازل گردید مانند عبد الله بن سلام و اسد بن کعب و برادرش اسید بن کعب و جمعی دیگر، زیرا آنها در آغاز خدمت پیامبر (ﷺ) رسیدند و گفتند: ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسی و تورات و عزیر ایمان می آوریم ولی به سایر کتابهای آسمانی و همچنین سایر انبیاء ایمان نداریم آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد که باید به همه ایمان داشته باشند.

تفسیر:

با توجه به شان نزول، روی سخن در آیه به جمعی از مومنان اهل کتاب است که آنها پس از قبول اسلام روی تعصبات خاصی تنها اظهار ایمان به مذهب سابق خود و آئین اسلام می کردند و بقیه پیامبران و کتب آسمانی را قبول نداشتند اما قرآن به آنها توصیه می کند که تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند، زیرا همه یک حقیقت را تعقیب می کنند، و بدنبال یک هدف هستند و از طرف یک مبدا مبعوث شده اند (اگر چه همانند کلاسهای مختلف تعلیم و تربیت سلسله مراتب داشته اند و هر کدام آئینی کاملتر از آئین پیشین آورده اند). بنابراین معنی ندارد که بعضی از آنها را بپذیرند و بعضی را نپذیرند، مگر یک حقیقت واحد تبعیض بردار است! و مگر

تعصبا می تواند جلو واقعیات را بگیرد!، لذا آیه فوق می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبرش (پیامبر اسلام) و کتابی که بر او نازل شده، و کتب آسمانی پیشین، همگی ایمان بیاورید. (یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الكتاب الذی نزل علی رسوله و الكتاب الذی انزل من قبل). قطع نظر از شان نزول فوق، این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که روی سخن به تمام مومنان باشد، مؤمنانی که ظاهراً اسلام را پذیرفته اند اما هنوز در اعماق جان آنها نفوذ نکرده است، اینجا است که از آنها دعوت می شود که از صمیم دل و در درون جان مؤمن شوند، و نیز این احتمال وجود دارد که روی سخن به همه مؤمنانی باشد که اجمالاً به خدا و پیامبر ایمان آورده اند اما به جزئیات و تفصیل معتقدات اسلامی آشنا نشده اند، اینجا است که قرآن دستور می دهد: مومنان واقعی باید به تمام انبیاء و کتب پیشین و فرشتگان الهی ایمان داشته باشند، زیرا عدم ایمان به اینها مفهومی انکار حکمت خداوند است آیا ممکن است خداوند حکیم انسانهای پیشین را بدون رهبر و راهنما گذاشته باشد تا در میدان زندگی سرگردان شوند!! آیا منظور از ایمان بفرشتگان تنها فرشتگان وحی است، که ایمان به آنها از ایمان به انبیاء و کتب آسمانی غیر قابل تفکیک است و یا همه فرشتگان؟

زیرا همانطور که بعضی از آنان در امر وحی و تشریع دست در کارند، جمعی هم مامور تدبیر عالم تکوین هستند، و ایمان به آنها در حقیقت گوشه ای از ایمان به حکمت خدا است. و در پایان آیه سرنوشت کسانی را که از این واقعیتهای غافل بشوند بیان کرده، چنین می فرماید: کسی که به خدا و فرشتگان، و کتب الهی، و فرستادگان او، و روز بازپسین، کافر شود، در گمراهی دور و درازی افتاده است. (و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضل ضللاً بعيداً). در حقیقت ایمان به پنج اصل در این آیه لازم شمرده شده، یعنی علاوه بر ایمان به مبدء و معاد ایمان به کتب آسمانی و انبیاء و فرشتگان نیز لازم است. تعبیر به ضلال بعید (گمراهی دور) تعبیر لطیفی است یعنی چنین اشخاص آنچنان از جاده اصلی پرت شده اند که بازگشتشان بشاهراه اصلی به آسانی ممکن نیست.

آیه (137) تا (139) و ترجمه:

(إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلا) (137) (بشر المنافقين بأن لهم عذابا أليما) (138) (الذين يتخذون الكافرين أوليا من دون المؤمنين أيتنون عندهم العزة فإن العزة لله جميعا) (139)

ترجمه:

137 - آنها که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دگر بار کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و نه آنها را به راه (راست) هدایت می کند.

138 - به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است.

139 - همانها که کافران را، بجای مومنان، دوست خود بر می گزینند، آیا اینها می خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند با اینکه همه عزتها مخصوص خدا است!!

تفسیر:

سرنوشت منافقان لجوج

به تناسب بحثی که در آیه گذشته درباره کافران و گمراهی دور و دراز آنها بود در این آیات اشاره به حالت جمعی از آنان کرده که هر روز شکل تازه ای به خود می گیرند، روزی در صف مومنان، و روز دیگر در صف کفار، و باز در صف مومنان، و سپس در صفوف کفار متعصب و خطرناک قرار می گیرند، خلاصه همچون بت عیار هر لمحہ به شکلی و هر روز به رنگی در می آیند و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی جان می دهند!

نخستین آیه از آیات فوق درباره سرنوشت چنین کسانی می گوید: آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتند و سپس بر کفر خود افزودند، هرگز خداوند آنها را نمیامرزد و به راه راست هدایت نمی کند.

(ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلاً).

این تغییر روشهای پی در پی، و هر روز به رنگی در آمدن، یا مولود تلون و عدم تحقیق کافی در مبانی اسلام بود، و یا نقشه ای بود که افراد منافق و کفار متعصب اهل کتاب برای متزلزل ساختن مومنان واقعی، طرح و اجرا می کردند که با این رفت و آمدهای پی در پی، مؤمنان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند چنانکه در آیه 72 سوره آل عمران شرح آن گذشت.

البته آیه فوق هیچگونه دلالتی بر عدم قبول توبه این گونه اشخاص ندارد، بلکه موضوع سخن در آیه تنها آن دسته ای هستند که در حال شدت کفر، سرانجام چشم از جهان می پوشند، چنین افرادی به مقتضای ایمانی و عملشان نه شایسته آمرزشند و نه هدایت، مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند.

سپس در آیه بعد می گوید: به این دسته از منافقان بشارت بده که عذاب دردناکی برای آنها است.

(بشر المنافقين بان لهم عذابا الیما).

تعبیر به عنوان بشارت در موردی که سخن از عذاب الیم است یا بعنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس آنها است، و یا به خاطر آن است که کلمه بشارت که در اصل از بشر به معنی صورت گرفته شده، معنی وسیعی دارد، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود.

و در آیه اخیر، این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند: آنها کافران را به جای مومنان دوست خود انتخاب می کنند.

(الذين يتخذون الكافرين اولیاً من دون المؤمنين).

سپس می گوید: هدف آنها از این انتخاب چیست! آیا راستی می خواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند؟!

(أیبتعون عندهم العزة).

در حالی که تمام عزتها مخصوص خدا است.

(فان العزة لله جميعا).

زیرا عزت همواره از علم و قدرت سرچشمه می گیرد و اینها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشا عزتی باشند. این آیه به همه مسلمانان هشدار می دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزتها است، و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می داشتند قابل اعتماد بودند، زیرا هر روز که منافع آنها اقتضا کند فوراً صمیمی ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش میروند که گوئی هرگز با هم آشنائی نداشتند، چنانکه تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است!.

آیه (140) و ترجمه:

(وقد نزل علیکم فی الکتب أن إذا سمعتم أیت الله یکفربها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره إنکم إذا مثلهم إن الله جامع المنافقین و الکفرین فی جهنم جمیعاً)
(140)

ترجمه:

140 - خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

شان نزول:

از ابن عباس درباره نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزا می شد، آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

تفسیر:

در مجلس گناه ننشینید

در سوره انعام که از سوره های مکی قرآن است در آیه 68 صریحاً به پیامبر (ﷺ) دستور داده شده است که اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزا می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آنها اعراض کن مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر (ﷺ) ندارد بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب پیامبر (ﷺ) بیان شده، و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این یکنوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است.

آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تاکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد که: در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزاء می کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند. (وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفربها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره).

سپس نتیجه این کار را چنین بیان می کند که اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است (انکم اذا مثلهم).

باز برای تاکید این مطلب اضافه می کند شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند.

(ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعاً).

از این آیه چند نکته استفاده می شود:

1 - شرکت در این گونه جلسات گناه به منزله شرکت در گناه است، اگر چه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا این گونه سکوتها یکنوع رضایت و امضای عملی است.

2 - نهی از منکر اگر به صورت مثبت امکان پذیر نباشد لا اقل باید به صورت منفی انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود.

3 - کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

4 - نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله حتی یخوضوا فی حدیث غیره این کار را مباح شمرده است.

5 - مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می شود، و اعتراض ننماید، یا لااقل عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد.

آیه (141) و ترجمه:

(الذين يتربصون بكم فإن كان لكم فتح من الله قالوا ألم نكن معكم وإن كان للكافرين نصيب قالوا ألم نستحوذ عليكم ونمنعكم من المؤمنين فالله يحكم بينكم يوم القيمة ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا) (141)

ترجمه:

141 - منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهم در افتخارات و غنائم هستیم!) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مومنان نمی کردیم! (پس با شما سهم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می کند و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است

تفسیر:

صفات منافقان

این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آنها را بازگو می کند، و می گوید: منافقان کسانی هستند که همیشه می خواهند از هر پیش آمدی به نفع خود بهره برداری کنند، اگر پیروزی نصیب شما شود فوراً خود را در صف مومنان جا زده، می گویند آیا ما با شما نبودیم و آیا کمکهای ارزنده ما موثر در غلبه و پیروزی شما نبود! بنابراین ما هم در تمام این موفقیتها و نتایج معنوی و مادی آن شریک و سهمیم.

(الذين يتربصون بكم فإن كان لكم فتح من الله قالوا ألم نكن معكم).

اما اگر بهره ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آنها نزدیک کرده، مراتب رضامندی خویش را به آنها اعلام می دارند و می گویند: این ما بودیم که شما را تشویق

به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم بنابراین ما هم در این پیروزیها سهمی داریم!

(وان كان للكافرين نصيب قالوا ا لم نستحوذ عليكم و نمنعكم من المؤمنین).

به این ترتیب این دسته با فرصت طلبی مخصوص خود می خواهند در صورت پیروزی مومنان در افتخارات و حتی در غنائم آنان شرکت جویند و منتی هم بر آنها بگذارند، و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می سازند، گاهی رفیق قافله اند و گاهی شریک دزد و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می گذرانند!

ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می کند و می گوید: بالاخره روزی فرا می رسد که پرده ها بالا میرود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می شود، آری در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند.

(فالله یحکم بینکم یوم القیامة).

و برای اینکه مومنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می کند: هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است.

(ولن یجعل الله للكافرين على المؤمنین سبیلا).

آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر منطق بر افراد با ایمان است و یا پیروزیهای نظامی و مانند آن را شامل می شود!

از آنجا که کلمه سبیل به اصطلاح از قبیل نکره در سیاق نفی است و معنی عموم را می رساند از آیه استفاده می شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان، چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدانهای مختلف با چشم خود می بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیتها و

رسالتهای خویش را به کلی فراموش کرده اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنانست و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است دارند، و چون چنانند طبعاً چنینند! جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مومنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می شود این توسعه زیاد بعید بنظر نمی رسد (دقت کنید).

قابل توجه اینکه در این آیه پیروزی مسلمانان بعنوان فتح بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به نصیب شده است اشاره به اینکه اگر پیروزیهای نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهائی با افراد با ایمان می باشد.

آیه (142) و (143) ترجمه:

(إن المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم وإذا قاموا إلى الصلوة قاموا كسالى يראون الناس ولا يذكرون الله إلا قليلاً) (142) (مذبذبين بين ذلك لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلاً) (143)

ترجمه:

142 - منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز ایستند از روی کسالت می ایستند، در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.

143 - آنها افراد بی هدفی هستند، نه متمایل به اینها هستند و نه به آنها (نه در صف مومنان و نه در صف کافران) و هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت

تفسیر:

در این دو آیه پنج صفت دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است:

1 - آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می شوند و حتی می خواهند: به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در یک نوع خدعه واقع شده اند، زیرا برای بدست آوردن سرمایه های ناچیزی سرمایه های بزرگ وجود خود را از دست می دهند.

(ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم).

تفسیر فوق از واو و هو خادعهم که واو حالیه است استفاده می شود و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی از پیشهوران می گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت اتفاقاً آنها افراد بی خبر و

ساده دلی هستند ما بر سر آنها می توانیم کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت: منظور من هم همانست، شما سرمایه ناچیزی از این راه فراهم می سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می دهید!

2 - آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی برند و به همین دلیل: هنگامی که بنماز برخیزند سرتاپای آنها غرق کسالت و بی حالی است
(واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى).

3 - آنها چون به خدا و وعده های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا! (يراؤن الناس)

4 - آنها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است.
(ولا يذكرون الله الا قليلا).

5 - آنها افراد سرگردان و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص اند، نه جزء مؤ منانند و نه در صف کافران!

(مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء).

باید توجه داشت که کلمه مذبذب اسم مفعول از ماده ذبذب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن یک شیی آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا بگوش می رسد و سپس به اشیا متحرک و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مذبذب گفته شده است و این یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که در قرآن درباره منافقین وارد شده است و یک اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت بلکه این تذبذب آنها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می شوند، و نیز این حقیقت را می توان از این تعبیر استفاده کرد که اینها همانند یک جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند، بلکه این بادهای آنها را به هر سو حرکت می دهد و به هر سمت بوزد با خود می برد!

و در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان می کند آنها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته و هر کس را خدا گمراه کند هیچگاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت.

(وَمَنْ يَضِللِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا).

(درباره معنی اضلال خداوند و عدم منافات آن با آزادی اراده و اختیار در جلد اول همین تفسیر در ذیل آیه 26 سوره بقره بحث کردیم).

آیه (144) تا (146) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا اللَّهَ عِلْمَكُمْ سُلْطَانًا مَبِينًا) (144) (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا) (145) (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا) (146)

ترجمه:

144 - ای کسانی که ایمان آورده اید کافران را بجای مومنان ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید آیا می خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضرر خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!
145 - (زیرا) منافقان در پائین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت (بنابراین از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است پرهیزید).
146 - مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند و دین خود را باری خدا خالص کنند، آنها با مومنان خواهند بود و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد.

تفسیر:

در آیات گذشته اشاره به گوشه ای از صفات منافقان و کافران شد و در این آیات نخست به مومنان هشدار داده می شود که کافران (و منافقان) را به جای مومنان تکیه گاه و ولی خود انتخاب نکنند.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

چرا که این عمل یک جرم و قانون شکنی آشکار و شرک به خداوند است و با توجه بقانون عدالت پروردگار موجب استحقاق مجازات شدیدی است لذا به دنبال آن می فرماید: آیا می خواهید دلیل روشنی بر ضد خود در پیشگاه پروردگار درست کنید.

(ا تریدون ان تجعلوا لله عليكم سلطانا مبينا).

در آیه بعد برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسته از مسلمانان غافل، طوق دوستی آنان را بر گردن می نهند، و یا حال خود اینها که در عین اظهار اسلام راه نفاق را پیموده و از در دوستی با منافقان در میایند، می فرماید: منافقان در پائین ترین و نازلترین مراحل دوزخ قرار دارند و هیچگونه یآوری برای آنها نخواهی یافت.

(ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصيرا).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که از نظر اسلام نفاق بدترین انواع کفر، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل جایگاه آنها بدترین و پست ترین نقطه دوزخ است، و باید هم چنین باشد، زیرا خطراتی که از ناحیه منافقان به جوامع انسانی می رسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست، آنها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می کنند، ناجوانمردانه، و آزادانه به افراد بی دفاع حمله ور شده، از پشت به آنها خنجر می زنند، مسلما حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافه دوست آشکار می شوند از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته اند بمراتب بدتر است، در حقیقت نفاق راه و رسم افراد بی شخصیت و پست، و مرموز و ترسو، و بتمام معنی آلوده است.

اما برای اینکه روشن شود حتی این افراد فوق العاده آلوده راه بازگشت بسوی خدا و اصلاح موقعیت خویشتن دارند، اضافه می کند: مگر آنها توبه کرده و اعمال خود را اصلاح نمایند (و گذشته را جبران کنند) و به دامن لطف پروردگار چنگ بزنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند.

(الا الذين تابوا واصلحوا واعتصموا بالله و اخلصوا دينهم لله).

چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مومنان قرین می گردند
(فاولئك مع المؤمنين).

و خداوند پاداش عظیمی به همه افراد با ایمان خواهد داد.

(و سوف يؤت الله المؤمنين اجرا عظيما).

قابل توجه اینکه در ذیل آیه می فرماید: اینها همراه مومنان خواهند بود، اشاره به اینکه مقام مومنان ثابت قدم از آنها برتر و بالاتر است، آنها اصلند و اینها فرع، و از پرتو وجود مومنان راستین نور و صفائی می یابند.

موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که سرنوشت منافقان را بطور مشخص بیان کرده و پائین ترین مرحله دوزخ شمرده است در حالی که درباره مومنان به اجر عظیم که هیچگونه حد و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است اکتفا شده.

آیه (147) و ترجمه:

(ما يفعل الله بعذابكم إن شكرتم وآمنتم و كان الله شاكرا عليما) (147)

ترجمه:

147 - خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمتها را بجا مصرفمائید) و ایمان آورید، خدا شکرگزار و آگاه است (اعمال و نیات آنها را می داند و به آنچه نیک است پاداش نیک می دهد).

تفسیر:

مجازاتهای خدا انتقامی نیست

در تعقیب آیات گذشته که مجازات شدید کافران و منافقان در آن منعکس بود، در این آیه به یک واقعیت مهم اشاره می شود و آن اینکه مجازاتهای دردناک الهی نه بخاطر آن است که خداوند بخواهد از بندگان عاصی انتقام بگیرد و یا قدرتمائی کند، و یا زیانی که از رهگذر عصیان آنها بدو رسیده است جبران نماید، زیرا همه اینها لازمه نقائص و کمبودها است که ذات پاک خدا از آنها مبرا است، بلکه این مجازاتها همگی بازتابها و نتایج سوء اعمال و عقائد خود انسانها است و لذا می فرماید: خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شما شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید!

(ما يفعل الله بعذابكم ان شكرتم وآمنتم) .

با توجه به اینکه حقیقت شکر به کار بردن هر نعمتی است در راهی که برای آن آفریده شده، روشن می شود که منظور از جمله بالا این است: اگر شما ایمان و عمل صالحی داشته باشید و مواهب الهی را در مورد شایسته

بکار گیرید و از آن سوء استفاده نکنید، بدون شک کمترین مجازاتی دامن شما را نخواهد گرفت.

و برای تاکید این موضوع اضافه می کند: خداوند هم از اعمال و نیات شما آگاه است و هم در برابر اعمال نیک شما شاکر و پاداش دهنده است.

(وكان الله شاکراً علیما).

در آیه فوق موضوع شکرگزاری مقدم بر ایمان داشته شده است و این به خاطر آن است که تا انسان نعمتها و مواهب او را نشناسد و به مقام شکرگزاری نرسد، نمی تواند خود او را بشناسد چه اینکه نعمتهای او وسیله ای هستند برای شناسائی - در کتب عقائد اسلامی نیز در بحث لزوم شناسائی خدا (وجوب معرفة الله) جمعی از محققان از طریق وجوب شکر منعم استدلال می کنند و مساله وجوب فطری شکرگزاری را در برابر نعمت بخش طریقی برای لزوم شناسائی او قرار می دهند (دقت کنید).

آیه (148) و (149) ترجمه:

(لا يحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم و كان الله سميعا عليما) (148) (إن تبدوا خيرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله كان عفوا قديرا) (149)

ترجمه:

148 - خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.

149 - (اما) اگر نیکيها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است. عفو و گذشت می کند)

تفسیر:

در این دو آیه اشاره به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام شده، نخست می فرماید: خدا دوست نمی دارد که بدگوئی شود و یا عیوب و اعمال زشت اشخاص با سخن بر ملا شود.

(لا يحب الله الجهر بالسوء من القول).

زیرا همانگونه که خداوند ستار العیوب است دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند - بعلاوه می دانیم هر انسانی معمولا نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می افکند، و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می سازد، بنابراین بخاطر استحکام پیوندهای اجتماعی و هم بخاطر رعایت جهات انسانی، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف صحیح پرده دری نشود.

ضمنا باید توجه داشت که منظور از کلمه سوء هر گونه بدی و زشتی است و منظور از جهر... من القول هر گونه ابراز و اظهار لفظی است، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا نفرین،

یا مذمت، و یا غیبت، و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم غیبت به آن استدلال شده همین آیه است، ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگوئی را شامل می شود. سپس به بعضی از امور که مجوز اینگونه بدگوئیها و پرده دریا می شود اشاره کرده، می فرماید: مگر کسی که مظلوم واقع شده (الا من ظلم).

چنین افراد برای دفاع از خویشان در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگریها آشکارا مذمت و انتقاد و غیبت نمایند و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم ننمایند از پای ننشینند. در حقیقت ذکر این استثنای بخاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان و ستمگران واقع نشود، و یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد. روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.

و در پایان آیه - همانطور که روش قرآن است - برای اینکه افرادی از این استثنای نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه اینکه مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار ن سازند می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیت آگاه است. (و کان الله سمیعا علیما).

در آیه بعد، به نقطه مقابل این حکم اشاره کرده، می فرماید: اگر نیکوهای افراد را اظهار کنید و یا مخفی نمائید مانعی ندارد (به خلاف بدیها که مطلقا جز در موارد استثنائی باید کتمان شود) و نیز اگر در برابر بدیهائی که افراد به شما کرده اند راه عفو و بخشش را پیش گیرید بهتر است، زیرا این کار در حقیقت یک نوع کار الهی است که با داشتن قدرت بر هر گونه انتقام، بندگان شایسته خود را مورد عفو قرار می دهد.

(ان تبدوا خیرا او تحفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قديرا).

در حقیقت آیه دوم از دو جهت در نقطه مقابل آیه اول قرار گرفته، نخست اظهار نیکبها در برابر اظهار بدبها و سپس عفو و بخشش در برابر کسانی که به آنها ستم شده است.

آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست؟!

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود و آیا این کار او را تشویق به ادامه ستم نمی کند!! و آیا این دستور یک نوع واکنش منفی تخریری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد!

پاسخ سوال این است که مورد عفو و گذشت از مورد احقاق حق و مبارزه با ظالم جدا است، به همین دلیل در دستوره‌های اسلامی از یک طرف می خوانیم نه ظلم کنید و نه تن به ظلم دهید (لا تظلمون و لا تظلمون) و دشمن ظالم و یا مظلوم باشید.

(کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا).

با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند.

(فقاتلوا التي تبغى حتى تفىء الى امر الله).

و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همانطور که می فرماید:

(وان تعفوا اقرب للتقوى).

(وليعفوا وليصفحوا الا تحبون ان يغفر الله لكم).

گر چه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو

نظر تضادی ببینند، ولی با توجه به آنچه در منابع اسلامی وارد شده روشن می شود که مورد عفو و گذشت جای معینی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم، جای دیگر.

توضیح اینکه عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی بر دشمن و شکست نهائی او است، یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیه دشمن نشود، بلکه عفو و گذشت از او یکنوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب شود و او را به تجدید نظر در مسیر خود وادارد

چنانکه در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می کنیم و حدیث معروف اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً للقدرة علیه.

هنگامی که بر دشمن پیروز شدی گذشت را زکاة این پیروزی قرار ده.
شاهدی بر این مدعا است.

اما در مواردی که خطر دشمن هنوز بر طرف نگشته و احتمالاً گذشت، او را جسورتر و آماده تر می کند، یا اینکه عفو و گذشت یکنوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب می شود، هیچگاه اسلام اجازه چنین عفوی را نمی دهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکردند.

آیه (150) تا (152) و ترجمه:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ يُرِيدُونَ أَنْ يَفْرُقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَقُولُونَ نَحْنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) (150) (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا) (151) (وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) (152)

ترجمه:

150 - کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند در میان آنها تبعیض قائل شوند، و می گویند به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند...

151 - آنها کافران حقیقی اند و برای کافران مجازات توهین آمیزی فراهم ساخته ایم.

152 - (ولی) کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده و میان احدی از آنها فرق نمی گذارند پاداش آنها را خواهیم داد، خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

میان پیامبران تبعیض نیست

در این چند آیه توصیفی از حال جمعی از کافران و مؤمنان و سرنوشت آنها آمده است و آیات گذشته را که درباره منافقان بود تکمیل می کند.

نخست بحال کسانی که میان پیامبران الهی فرق گذاشته، بعضی را بر حق و بعضی را بر باطل می دانند اشاره کرده، می فرماید: آنها که به خدا و پیامبرانش کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبران تفرقه بیندازند و اظهار می دارند که ما نسبت به بعضی از آنها ایمان داریم اگر چه بعضی دیگر را به رسمیت نمی شناسیم، و به گمان خود می خواهند در این میان راهی پیدا کنند، آنها کافران واقعی هستند.

(ان الذين يكفرون بالله ورسله ويريدون ان يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن ببعض و
نكفر ببعض ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلا اولئك هم الكافرون حقا).

در حقیقت این جمله حال یهود و مسیحیان را روشن می سازد و یهود، مسیح را به رسمیت
نمی شناختند، و هر دو، پیامبر اسلام (ﷺ) را، در حالی که طبق کتب آسمانی آنها نبوت این
پیامبران بر ایشان ثابت شده بود، این تبعیض در قبول واقعیتها، که از هوا و هوس و تعصبات
جاهلانه و احیانا حسادت و تنگ نظریهای بی دلیل سرچشمه می گیرد، نشانه عدم ایمان به
پیامبران و خدا است، زیرا ایمان آن نیست که آنچه مطابق میل انسان است بپذیرد، و آنچه بر
خلاف میل و هوای او است رد کند، این یکنوع هوا پرستی است نه ایمان، ایمان واقعی آن است
که انسان حقیقت را بپذیرد خواه مطابق میل او باشد یا بر خلاف میل او، و لذا قرآن در آیات
فوق این گونه افراد را با اینکه دم از ایمان به خدا و بعضی از انبیاء می زدند، بطور کلی کافر
دانسته و می گوید:

ان الذين يكفرون بالله ورسله...

بنابراین ایمان آنها حتی در مواردی که نسبت به آن اظهار ایمان می کنند، بی ارزش قلمداد
شده است، چرا که از روح حقجوئی سرچشمه نمی گیرد.
و در پایان آنها را تهدید کرده، می گوید: ما برای کافران عذاب توهین آمیز و خوار کننده ای
فراهم ساخته ایم.

(واعتدنا للكافرين عذابا مهينا).

توصیف عذاب در این آیه به مهین (توهین آمیز) ممکن است از
این جهت باشد که آنها با تفرقه انداختن میان پیامبران خدا در واقع به جمعی از آنان توهین
کرده اند و باید عذاب آنان متناسب با عمل آنها باشد.
تناسب گناه و کیفر

توضیح اینکه: مجازات گاهی دردناک است (عذاب الیم) مانند شلاق زدن و آزار بدنی و
گاهی توهین آمیز است (عذاب مهین) مانند پاشیدن لجن بر لباس کسی و مانند آن و گاهی پر

سر و صدا است (عذاب عظیم) مانند مجازات در حضور جمعیت، و نیز گاهی اثر آن در وجود انسان عمیق است و تا مدتی باقی می ماند (عذاب شدید)، مانند زندانهای طویل المدة با اعمال شاقه... و امثال آن.

روشن است که توصیف عذاب به یکی از صفات تناسبی با نوع گناه دارد و لذا در بسیاری از آیات قرآن، مجازات ظالمان به عنوان عذاب الیم آمده است، زیرا متناسب با دردناک بودن ظلم نسبت به بندگان خدا است، و آنها که گناهشان توهین آمیز است و همچنین آنها که دست به گناهان شدید و یا پر سر و صدا می زنند کیفری همانند آن دارند ولی منظور از ذکر مثالهای فوق نزدیک ساختن مطلب بذهن است و گر نه مجازاتهای آن جهان قابل مقایسه با مجازاتهای این عالم نیست.

سپس به وضع مؤ منان و سرنوشت آنها اشاره کرده و می گوید: کسانی که ایمان به خدا و همه پیامبران او آورده اند و در میان هیچیک از آنها تفرقه نینداختند و با این کار، تسلیم و اخلاص خود در برابر حق، و مبارزه با هر گونه تعصب نابجا را اثبات نمودند، بزودی خداوند پادشاهی آنها را به آنها خواهد داد.

(و الذین آمنوا بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤ تیهم اجرهم).

البته ایمان به پیامبران و به رسمیت شناختن آنها منافات با این ندارد که بعضی را از بعضی برتر بدانیم، زیرا تفاوت در میان آنها همانند تفاوت ماموریتهای آنان قطعی است، منظور این است که در میان پیامبران راستین، تفرقه ای از نظر ایمان و به رسمیت شناختن نیندازیم.

و در پایان آیه به این مطلب اشاره می شود که اگر این دسته از مومنان در گذشته مرتکب چنان تعصبا و تفرقه ها و گناهان دیگر شدند اگر ایمان خود را خالص کرده و به سوی خدا باز گردند خداوند آنها را می بخشد و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده و هست.

(و کان الله غفورا رحیما).

قابل توجه اینکه در آیات فوق افرادی که در میان پیامبران تفرقه می اندازند به عنوان کافران حقیقی معرفی شده اند، ولی آنها که به همه ایمان دارند به عنوان مومنان حقیقی معرفی نشده اند، تنها به عنوان مؤمن توصیف شده اند، شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که مؤمنان حقیقی آنها هستند که علاوه بر ایمان از نظر عمل نیز کاملاً پاک و صالح باشند، شاهد این سخن آیاتی است که در آغاز سوره انفال آمده است که مؤمنان را پس از ایمان به خدا با یک سلسله اعمال مثبت و زنده مانند نمو و رشد اخلاقی و اجتماعی و ایمانی، و نماز و زکات، و توکل بر خدا، توصیف کرده و به دنبال آن می گوید:

(اولئك هم المؤمنون حقا) (انفال - 4)

آیه (153) و (154) ترجمه:

(يسلك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتباً من السماء فقد سئلوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أَرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جائتهم البينات فعفونا عن ذلك وءاتينا موسى سلطنا مبينا) (153) (ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا في السبت وأخذنا منهم ميثقا غليظا) (154)

ترجمه:

153 - اهل كتاب از تو تقاضا می کنند کتابی از آسمان (یکجا) بر آنها نازل کنی (در حالی که این بهانه ای بیش نیست) آنها از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا بما نشان بده، و به خاطر این ستم صاعقه آنها را فرو گرفت، سپس گوساله (سامری) را پس از آنهمه دلایل روشن که برای آنها آمد (به خدائی) انتخاب کردند ولی ما آنها را عفو کردیم و به موسی برتری آشکاری دادیم.

154 - و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم (بعنوان توبه) از در (بیت المقدس) با خضوع در آئید و (نیز) به آنها گفتیم روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم.

شان نزول:

در تفسیر تبیان و مجمع البیان و روح المعانی در شان نزول این آیات چنین آمده که جمعی از یهود نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند اگر تو پیغمبر خدائی کتاب آسمانی خود را یکجا به ما عرضه کن، همانطور که موسی تورات را یکجا آورد، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

بهانه جوئی یهود

این آیات نخست اشاره به درخواست اهل کتاب (یهود) می کند و می گوید: اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان (یکجا) بر آنها نازل کنی.

(يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتابا من السماء).

شک نیست که آنها در این تقاضای خود حسن نیت نداشتند، زیرا هدف از نزول کتب آسمانی همان ارشاد و هدایت و تربیت است، گاهی این هدف با نزول کتاب آسمانی یکجا تامین می شود، و گاهی تدریجی بودن آن به این هدف بیشتر کمک می کند، بنابراین آنها می بایست از پیامبر (ﷺ) دلیل بخواهند، و تعلیمات عالی و ارزنده، نه اینکه چگونگی نزول کتب آسمانی را تعیین کنند.

لذا به دنبال این تقاضا خداوند به عدم حسن نیت آنها اشاره کرده، و ضمن دلداری به پیامبرش، سابقه لجاجت و عناد و بهانه جوئی یهود را در برابر پیامبر بزرگشان موسی بن عمران بازگو می کند.

نخست می گوید: اینها از موسی چیزهائی بزرگتر و عجیب تر از این خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده!

(فقد سالوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة).

این درخواست عجیب و غیر منطقی که نوعی از عقیده بت پرستان را منعکس میساخت و خدا را جسم و محدود معرفی می کرد و بدون شک از لجاجت و عناد سرچشمه گرفته بود، سبب شد که صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم آنها را فرا گیرد.

(فاخذتهم الصاعقة بظلمهم).

سپس به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مساله گوساله پرستی بود، اشاره می کند و می گوید: آنها پس از مشاهده آنهمه معجزات و دلائل روشن، گوساله را به عنوان معبود خود انتخاب کردند!

(ثم اتخذوا العجل من بعد ما جائتهم البينات).

ولی با اینهمه برای اینکه آنها به راه باز گردند و از مرکب لجاجت و عناد فرود آیند، ما آنها را بخشیدیم و به موسی برتری و حکومت آشکاری دادیم، و بساط رسوای سامری و گوساله پرستان را برچیدیم.

(فعفونا عن ذلك و آتینا موسی سلطانا مبینا).

باز آنها از خواب غفلت بیدار نشدند و از مرکب غرور پائین نیامدند، به همین جهت ما کوه طور را بر بالای سر آنها به حرکت در آوردیم، و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم که به عنوان توبه از گناهانتان از در بیت المقدس با خضوع و خشوع وارد شوید، و نیز به آنها تاکید کردیم که در روز شنبه دست از کسب و کار بکشید و راه تعدی و تجاوز را پیش نگیرید و از ماهیان دریا که در آن روز صیدش حرام بود استفاده نکنید و در برابر همه اینها پیمان شدید از آنان گرفتیم اما آنها به هیچیک از این پیمانهای مؤکد وفا نکردند!

(و رفعنا فوقهم الطور بميثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم لا تعدوا فی السبب و اخذنا منهم ميثاقا غلیظا).

آیا این جمعیت با این سوابق تاریک در این تقاضائی که از تو دارند صادق و راستگو هستند!! اگر آنها راست می گویند چرا صریح کتب آسمانی خود را درباره نشانه های آخرین پیامبر عمل نمی کنند و چرا این همه نشانه های روشن تو را نادیده می گیرند.

در اینجا ذکر دو نکته لازم به نظر می رسد: نخست اینکه اگر گفته شود این اعمال مربوط به پیشینیان یهود بوده است چه ارتباطی به یهودیان معاصر پیامبر اسلام (ﷺ) دارد!

در پاسخ باید گفت آنها هیچگاه نسبت به اعمال نیاکان خود معترض نبودند، بلکه نسبت به آن نظر موافق نشان می دادند، و لذا همگی در یک صف قرار گرفتند.

دیگر اینکه آنچه در شان نزول آیات فوق آمده که یهودیان مدعی بودند تورات یکجا نازل شده است مطلب مسلمی نیست شاید چیزی که باعث این توهم شده این است که فرمانهای دهگانه (وصایای عشر) یکجا بر موسی در الواحی نازل شد و اما در مورد سایر دستورهای تورات دلیلی بر اینکه یکجا نازل شده باشد در دست نداریم.

آیه (155) تا (158) و ترجمه:

(فبما نقضهم ميثقهم وكفرهم بايات الله وقتليهم الا نبيا بغير حق وقولهم قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا) (155) (وبكفرهم وقولهم على مريم بهتاننا عظيما) (156) (وقولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وإن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن وما قتلوه يقينا) (157) (بل رفعه الله اليه وكان الله عزيزا حكيما) (158)

ترجمه:

155 - آنها بخاطر اینکه پیمانشان را شکستند و آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را به ناحق کشتند و بخاطر اینکه (از روی استهزا) می گفتند بر دلهای ما پرده افکنده شده (و سخنان پیامبران را درک نمی کنیم مطرود درگاه خدا شدند) آری خداوند به علت کفرشان بر دلهای آنها مهر زده و لذا جز عده کمی ایمان نمی آورند (آنها که راه حق می پویند و سر لجاج ندارند).

156 - و (نیز) بخاطر کفرشان و تهمت بزرگی که بر مريم زدند.

157 - و گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مريم پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه بدار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشتند.

158 - بلکه خدا او را به سوی خود برد و خداوند توانا و حکیم است.

تفسیر:

گوشه دیگری از خلافاکاریهای یهود در این آیات به قسمتهای دیگری از خلافاکاریهای بنی اسرائیل و کارشکنیها و عداوتها و دشمنیهای آنها با پیامبران خدا اشاره شده است. در آیه نخست، به پیمان شکنی و کفر جمعی از آنها و قتل پیامبران بدست آنان اشاره کرده چنین می فرماید: (ما آنها را به خاطر پیمان شکنی، از رحمت خود دور ساختیم یا قسمتی از نعمتهای پاکیزه را بر آنان تحریم نمودیم).

(فَمَا نَقْضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ...)

آنها بدنبال این پیمان شکنی، آیات پروردگار را انکار کردند و راه مخالفت پیش گرفتند (و کفرهم بآیات الله).

و به این نیز قناعت نکردند، بلکه دست به جنایت بزرگ دیگری که قتل و کشتن راهنمایان و هادیان راه حق یعنی پیامبران بوده باشد، زدند و بدون هیچ مجوزی آنها را از بین بردند.

(و قتلهم الانبیاء بغیر حق).

آنها بقدری در اعمال خلاف جُور و بی باکی بودند که گفتار پیامبران را بباد استهزاء می گرفتند و صریحاً به آنها می گفتند: (بر دلهای ما پرده افکنده شده که مانع شنیدن و پذیرش دعوت شما است!)

(و قولهم قلوبنا غلف).

در اینجا قرآن اضافه می کند (آری دلهای آنها به کلی مهر شده و هیچگونه حقی در آن نفوذ نمی کند ولی عامل آن کفر و بی ایمانی، خود آنها هستند و به همین دلیل جز افراد کمی که خود را از این گونه لجاجتها بر کنار داشته اند ایمان نمی آورند.

(بل طبع الله علیها بکفرهم فلا يؤمنون الا قليلاً).

خلافکاریهای آنان منحصر به اینها نیست، آنها در راه کفر آنچنان سریع تاختند که به مریم پاکدامن، مادر پیامبر بزرگ خدا که بفرمان الهی بدون همسر باردار شده بود تهمت بزرگی زدند.

(و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیماً).

حتی آنها به کشتن پیامبران افتخار می کردند (و می گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشته ایم).

(و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله).

و شاید تعبیر به رسول الله را در مورد مسیح از روی استهزاء و سخریه می گفتند.

در حالی که در این ادعای خود نیز کاذب بودند، (آنها هرگز مسیح را نکشتند و نه بدار آویختند، بلکه دیگری را که شباهت به او داشت اشتباها به دار زدند).

(و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم).

سپس قرآن می گوید: (آنها که درباره مسیح اختلاف کردند، خودشان در شک بودند و هیچ یک به گفته خود ایمان نداشتند و تنها از تخمین و گمان پیروی می کردند).

(وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن).

درباره اینکه آنها در مورد چه چیز اختلاف کردند در میان مفسران گفتگو است احتمال دارد که این اختلاف مربوط به اصل موقعیت و مقام مسیح (ﷺ) بوده که جمعی از مسیحیان او را فرزند خدا و بعضی به عکس همانند یهود او را اصلا پیامبر نمی دانستند و همگی در اشتباه بودند.

و نیز ممکن است اختلاف در چگونگی قتل او باشد که بعضی مدعی کشتن او بودند و بعضی می گفتند کشته نشده، و هیچیک به گفته خود اطمینان نداشتند.

یا اینکه مدعیان قتل مسیح (ﷺ) به خاطر عدم آشنائی به او، در شک بودند که آنکس را که کشتند خود مسیح بوده یا دیگری به جای او.

آنگاه قرآن به عنوان تاکید مطلب می گوید: (قطعا او را نکشتند بلکه خداوند او را بسوی خود برد و خداوند قادر و حکیم است).

(و ما قتلوه يقينا بل رفعه الله اليه و كان الله عزيزا حكيما).

مسیح کشته نشد - افسانه صلیب

قرآن در آیه فوق می گوید: (مسیح نه کشته شد و نه بدار رفت بلکه امر بر آنها مشتبه گردید و پنداشتند او را بدار زده اند و یقینا او را نکشتند)!

ولی اناجیل چهارگانه کنونی همگی مساله مصلوب شدن (بدار آویخته شدن) مسیح (ﷺ) و کشته شدن او را ذکر کرده اند، و این موضوع در فصول آخر هر چهار انجیل.

(متی - لوقا - مرقص - یوحنا)

مشروحاً بیان گردیده، و اعتقاد عمومی مسیحیان امروز نیز بر این مساله استوار است. بلکه به یک معنی مساله قتل و مصلوب شدن مسیح، یکی از مهمترین مسائل زیربنای آئین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد، چه اینکه می دانیم مسیحیان کنونی مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) را پیامبری که برای هدایت و تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی دانند، بلکه او را (فرزند خدا) و (یکی از خدایان سه گانه) می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان فدا شدن و باز خرید گناهان بشر بوده است، می گویند: او آمده تا قربانی گناهان ما شود، او بدار آویخته و کشته شد، تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد، بنابراین راه نجات را منحصر در پیوند با مسیح و اعتقاد به این موضوع می دانند! به همین دلیل گاهی مسیحیت را مذهب (نجات) یا (فدا) می نامند و مسیح را (ناجی) و (فادی) لقب می دهند، و اینکه می بینیم مسیحیان روی مساله صلیب فوق العاده تکیه می کنند و شعارشان (صلیب) است از همین نقطه نظر می باشد.

این بود خلاصه ای از عقیده مسیحیان درباره سرنوشت حضرت مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام). ولی هیچیک از مسلمانان در بطلان این عقیده تردید ندارند، زیرا: اولاً: مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) پیامبری همچون سایر پیامبران خدا بود، نه خدا بود و نه فرزند خدا، خداوند یکتا و یگانه است و شبیه و نظیر و مثل و مانند و همسر و فرزند ندارد. ثانیاً: (فدا) و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی کاملاً غیرمنطقی است هر کس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است.

ثالثاً: عقیده (فدا) گناهکار پرور و تشویق کننده به فساد و تباهی و آلودگی است. و اگر می بینیم قرآن مخصوصاً روی مساله مصلوب نشدن مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) تکیه کرده است، با اینکه ظاهراً موضوع ساده ای بنظر می رسد به خاطر همین است که عقیده خرافی فدا و بازخرید

گناهان امت را به شدت بکوبد مسیحیان را از این عقیده خرافی باز دارد تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در پناه بردن بصلیب.

رابعا: قرائنی در دست است که مساله مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را تضعیف می کند.

1 - می دانیم اناجیل چهارگانه کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) می دهند همگی سالها بعد از مسیح (علیه السلام) بوسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند و این سخنی است که مورخان مسیحی به آن معترفند. و نیز می دانیم که شاگردان مسیح (علیه السلام) به هنگام حمله دشمنان به او فرار کردند، و اناجیل نیز گواه بر این مطلب می باشد بنا بر این مساله مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را از افواه مردم گرفته اند و همانطور که بعدا اشاره خواهیم کرد، اوضاع و احوال چنان پیش آمد که موقعیت برای اشتباه کردن شخص دیگری بجای مسیح (علیه السلام) آماده گشت.

2 - عامل دیگر که اشتباه شدن عیسی را به شخص دیگر امکان پذیر می کند این است که کسانی که برای دستگیر ساختن حضرت عیسی به باغ (جستیمانی) در خارج شهر رفته بودند، گروهی از لشکریان رومی بودند که در اردوگاهها مشغول وظائف لشکری بودند، این گروه نه یهودیان را می شناختند و نه آداب و زبان و رسوم آنها را می دانستند و نه شاگردان عیسی را از استادشان تشخیص می دادند.

3 - اناجیل می گوید: حمله بمحل عیسی (علیه السلام) شبانه انجام یافت و چه آسان است که در این گیر و دار شخص مورد نظر فرار کند و دیگری بجای او گرفتار شود.

4 - از نوشته همه اناجیل استفاده می شود که شخص گرفتار در حضور (پیلاتس) (حاکم رومی در بیت المقدس) سکوت اختیار کرد و کمتر در

برابر سخنان آنها سخن گفت، و از خود دفاع کرد، بسیار بعید به نظر می رسد که عیسی (علیه السلام) خود را در خطر ببیند و با آن بیان رسا و گویای خود و با شجاعت و شهادت خاصی که داشت از خود دفاع نکرده باشد آیا جای این احتمال نیست که دیگری (به احتمال قوی یهودای

اسخریوطی که به مسیح (علیه السلام) خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و می گویند شباهت کاملی به مسیح (علیه السلام) داشت (بجای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرو رفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند و سخنی بگوید - بخصوص اینکه در اناجیل می خوانیم (یهودای اسخریوطی) بعد از این واقعه دیگر دیده نشد و طبق گفته اناجیل انتحار کرد!

5 - همانطور که گفتیم: شاگردان مسیح (علیه السلام) بهنگام احساس خطر، طبق شهادت اناجیل، فرار کردند، و طبعاً دوستان دیگر هم در آن روز مخفی شدند و از دور بر اوضاع نظر داشتند، بنابراین شخص دستگیر شده در حلقه محاصره نظامیان رومی بوده و هیچیک از دوستان او اطراف او نبودند، به این ترتیب چه جای تعجب که اشتباهی واقع شده باشد.

6 - در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم بر چوبه دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است! اگر مسیح (علیه السلام) برای این به دنیا آمده که بدار آویخته شود و قربانی گناهان بشر گردد چنین سخن ناروایی از او به هیچ وجه درست نبوده است، این جمله بخوبی نشان می دهد که شخص مصلوب آدم ضعیف و ترسو و ناتوانی بوده است که صدور چنین سخنی از او امکانپذیر بوده است، و او نمی تواند مسیح باشد.

7 - بعضی از اناجیل موجود (غیر از اناجیل چهارگانه مورد قبول مسیحیان) مانند انجیل برنابا رسماً مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) تردید کرده اند و حتی بعضی از محققان معتقد بوجود دو عیسی در تاریخ شده اند: یکی عیسای مصلوب و دیگری عیسای غیر مصلوب که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است!.

مجموع آنچه در بالا گفته شد قرائنی است که گفته قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح روشن می سازد.

آیه (159) و ترجمه:

(وإن من اهل الكتب إلا ليؤمنن به قبل موته ويوم القيامة يكون عليهم شهيدا) (159)

ترجمه:

159 - و هیچیک از اهل کتاب نیست مگر اینکه به او قبل از مرگش ایمان می آورد و روز قیامت گواه بر آنها خواهد بود.

تفسیر:

در تفسیر آیه فوق دو احتمال است که هر یک به جهاتی قابل ملاحظه است:

1 - آیه می فرماید: (هیچکس از اهل کتاب نیست مگر اینکه به مسیح (عیسیٰ) پیش از (مرگ خود) ایمان می آورد).

(و ان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته).

و آن در هنگامی است که انسان در آستانه مرگ قرار می گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می گردد، پرده ها از برابر چشم او کنار می رود، و بسیاری از حقایق را می بیند، نسبت به آن آگاهی می یابد، در این موقع است که چشم حقیقت بین او مقام مسیح (عیسیٰ) را مشاهده می کند و در برابر او تسلیم می گردد آنها که منکر او شدند به او مؤمن می شوند و آنها که او را خدا دانستند به اشتباه خود پی می برند.

در حالی که این ایمان همانند ایمان فرعون و اقوام دیگر و اقوامی که گرفتار عذاب می شدند و در لحظه مشاهده عذاب و مقدمات نابودی و مرگ ایمان می آوردند هیچگونه سودی برای آنها ندارد - پس چه بهتر که بجای اینکه در آن لحظه حساس که ایمان سودی ندارد ایمان بیاورند، اکنون که ایمان مفید است مؤمن شوند (طبق این تفسیر ضمیر قبل موته به اهل کتاب بر می گردد).

2 - منظور این است که تمام اهل کتاب بحضرت مسیح (علیه السلام) پیش از (مرگ او) ایمان می آورند یهودیان او را به نبوت می پذیرند و مسیحیان دست از الوهیت او می کشند و این به هنگامی است که مسیح (علیه السلام) طبق روایات اسلامی در موقع ظهور مهدی (عج) از آسمان فرود می آید، و پشت سر او نماز می گزارد و یهود و نصارا نیز او را می بینند و به او و مهدی (علیه السلام) ایمان می آورند، و روشن است که مسیح (علیه السلام) به حکم اینکه آئینش مربوط به گذشته بوده وظیفه دارد در این زمان از آئین موجود یعنی آئین اسلام که مهدی (علیه السلام) مجری آن است پیروی کند (طبق این تفسیر ضمیر قبل موده به مسیح بر می گردد نه به اهل کتاب).

در بسیاری از کتب اسلامی این حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود:

کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم:

(چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل گردد در حالی که پیشوای شما از خود شما است).

البته مطابق این تفسیر منظور از اهل کتاب جمعیت یهود و مسیحیانی هستند که در آن زمان وجود دارند.

در تفسیر (علی بن ابراهیم) از (شهر بن حوشب) چنین نقل شده که روزی حجاج به او گفت آیه ای در قرآن است که مرا خسته کرده و در معنی آن فرو مانده ام، (شهر) می گوید کدام آیه است ای امیر! حجاج گفت: آیه و ان من اهل الکتاب... زیرا من یهودیان و نصرانیانی را اعدام می کنم که هیچگونه نشانه ای از چنین ایمانی در آنها مشاهده نمی کنم، شهر می گوید آیه را درست تفسیر نکردی، حجاج می پرسد چرا! تفسیر آیه چیست! شهر می گوید: منظور این است که عیسی (علیه السلام) قبل از پایان جهان فرود می آید و هیچ یهودی و نه غیر یهودی باقی نمی ماند مگر اینکه قبل از مرگ عیسی (علیه السلام) به او ایمان می آورد او پشت سر مهدی (علیه السلام) نماز می خواند، هنگامی که حجاج این سخن را شنید گفت: وای بر تو این تفسیر را از کجا آوردی! می گوید از

محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم، حجاج گفت و الله جئت بها من عین صافیه!:

(به خدا سوگند آن را از سرچشمه ذلال و صافی گرفتی!)

و در پایان آیه میفرماید: (در روز رستاخیز، مسیح (علیه السلام) گواه بر آنها خواهد بود).
(و یوم القيامة یكون علیهم شهیدا).

منظور از گواهی مسیح (علیه السلام) بر ضد آنها این است که او گواهی میدهد که تبلیغ رسالت کرده و آنها را هیچگاه به خدائی و الوهیت خود دعوت ننموده بلکه به ربوبیت پروردگار دعوت کرده است.

سؤال:

در اینجا این سؤال پیش میاید که طبق آیه 117 سوره مائده، مسیح (علیه السلام) گواهی و شهادت خود را در روز قیامت منحصر به زمانی میکند که در میان امت خویش می زیسته است و اما نسبت به بعد از آن این گواهی را از خود سلب می نماید.
و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید:

(من تا هنگامی که در میان آنها بودم، شاهد و ناظر بر ایشان بودم ولی زمانی که مرا از میان آنها گرفتی تو مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز شاهد و گواهی).
در حالی که در آیه مورد بحث میخوانیم مسیح (علیه السلام) در روز قیامت نسبت به همه آنان، اعم از کسانی که در عصر او بودند یا نبودند گواهی می دهد.
پاسخ:

دقت در مضمون دو آیه نشان میدهد که آیه مورد بحث درباره گواهی بر تبلیغ رسالت و نفی الوهیت از مسیح است ولی آیه 117 مائده مربوط به گواهی بر عمل می باشد: توضیح اینکه: آیه مورد بحث میگوید: عیسی (علیه السلام) بر ضد تمام کسانی که او را به الوهیت پذیرفتند، اعم از کسانی

که در عهد او بودند یا بعدا بوجود آمدند گواهی میدهد که من هرگز آنها را به چنین چیزی دعوت ننمودم ولی آیه 117 سوره مائده میگوید: علاوه بر اینکه من تبلیغ رسالت به طرز صحیح و کافی کردم، تا زمانی که در میان آنها بودم عملا از انحراف آنان جلوگیری کردم و بعد از من بود که موضوع الوهیت من را مطرح کردند و راه انحراف را پیمودند و من آن روز در میان آنها نبودم تا گواه اعمال آنها باشم و از آن جلوگیری کنم.

آیه (160) تا (162) و ترجمه:

(فبظلم من الذين هادوا حرمنا عليهم طيبات احلت لهم وبصدهم عن سبيل الله كثيرا)
(160)

(وَأَخْذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نَهَوْنَا عَنْهُ وَكُلُّهُمْ أَمْوَالٌ بَاطِلٌ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا
الِيمًا) (161) (لَكِنَّ الرَّاكِبِينَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا
عَظِيمًا) (162)

ترجمه:

160 - بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و (نیز) بخاطر جلوگیری کردن بسیار، از راه خدا
قسمتی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود تحریم کردیم.

161 - و (همچنین) به خاطر رباخواری در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال
مردم به باطل، و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم.

162 - ولی آن دسته از آنها که راسخ در علمند و آنها که ایمان دارند به تمام آنچه بر تو نازل
شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان می آورند و آنها که نماز را بر پا می دارند و آنان که
زکاة می دهند و آنها که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند به زودی به همه آنان پاداش
عظیمی خواهیم داد.

تفسیر:

سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود

در آیات گذشته به چند نمونه از خلافاکاری های یهود اشاره شد، در آیات فوق نیز پس از
ذکر چند قسمت دیگر از اعمال ناشایست آنها، کیفرهایی را که بر اثر این اعمال در دنیا و آخرت
دامان آنها را گرفته و می گیرد، بیان میدارد:

نخست می فرماید: (به خاطر ظلم و ستمی که یهود کردند، و به خاطر باز داشتن مردم از راه خدا، قسمتی از چیزهایی که پاک و پاکیزه بود، بر آنها تحریم کردیم، و آنان را از استفاده کردن از آن محروم ساختیم): (فبظلم من الذین هادوا حرمنّا علیهم طیّبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل اللّٰه کثیرا).

و نیز بخاطر اینکه (رباخواری میکردند با اینکه از آن نهی شده بودند، و همچنین اموال مردم را بنا حق میخوردند، همه اینها سبب شد که گرفتار آن محرومیت شوند).
(واخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اكلهم اموال الناس بالباطل).

گذشته از این کیفر دنیوی، ما آنها را به کیفرهای اخروی گرفتار خواهیم ساخت و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم:

(واعتدنا للكافرين منهم عذابا الیما).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

1 - منظور از تحریم طیّبات همان است که در آیه 146 سوره انعام به آن اشاره شده آنجا که

میفرماید: (ما به خاطر ظلم و ستم یهود هر حیوانی

که (سم چاک) نباشد (مانند شتر) را بر آنها حرام کردیم و پیه و چربی گاو و گوسفند را که مورد علاقه آنها بود نیز بر آنها تحریم نمودیم مگر آن قسمتی که در پشت حیوان و یا در اطراف امعاء و روده ها و یا مخلوط به استخوان بود.

بنابراین تحریم مزبور یکنوع تحریم تشریعی و قانونی بود نه تحریم تکوینی، یعنی این مواهب در دست آنها به طور طبیعی قرار داشت اما شرعا از خوردن آن ممنوع بودند.

البته در تورات کنونی سفر لاویان فصل یازدهم اشاره به تحریم قسمتی از آنچه در بالا آوردیم شده است ولی این معنی در آن منعکس نیست که این تحریم جنبه کیفری داشته.

2 - آیا این تحریم جنبه عمومی داشته و غیر ظالمان را شامل می شده یا مخصوص ظالمان بوده! در ظاهر آیه فوق و آیه 146 انعام تحریم جنبه عمومی داشته (زیرا تعبیر به (لهم) می کند،

به خلاف مساله مجازات اخروی که در آن تعبیر به (للكافرين منهم) شده است) بنابراین نسبت به آنها که ستمگر بوده اند این محرومیت جنبه مجازات داشته، و نسبت به نیکان که در اقلیت بوده اند جنبه آزمایش و انضباط داشته است.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که این تحریم مخصوص ستمگران بوده و در بعضی از روایات نیز اشاره ای به آن دیده می شود، در تفسیر برهان ذیل آیه 146 سوره انعام از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: زمامداران بنی اسرائیل افراد فقیر و کم درآمد را از خوردن گوشت پرندگان و چربی حیوانات منع می کردند، خداوند بخاطر این ظلم و ستم اینها را بر آنان تحریم کرد.

3 - از این آیه نیز استفاده می شود که تحریم ربا مخصوص به اسلام نبوده و در اقوام پیشین هم حرام بوده است، اگر چه در تورات تحریف یافته کنونی تحریم آن مخصوص به برادران دینی شمرده شده است.

در آخرین آیه از آیات سه گانه فوق به واقعیت مهمی اشاره شده که قرآن کراراً به آن تکیه کرده است و آن اینکه مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچ وجه جنبه مبارزه نژادی و ظائفی ندارد، اسلام هیچ نژادی را به عنوان نژاد مذمت نمی کند بلکه نکوهشها و حملات آن تنها متوجه آلودگان و منحرفان است، لذا در این آیه افراد با ایمان و پاکدامن یهود را استثناً کرده، و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آنها نوید می دهد، و می گوید: (ولی آن دسته از یهود که در علم و دانش راسخند و ایمان به خدا دارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می آورند ما بزودی پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد).

(لكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك والمقيمون الصلوة والمؤتون الزكاة والمؤمنون بالله واليوم الآخر اولئك سنؤتيهم اجرا عظيما).

بهمین دلیل می بینیم که جمعی از بزرگان یهود به هنگام ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشاهده دلائل حقانیت او به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر مسلمانان بودند.

آیه (163) تا (166) و ترجمه:

(إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والنبيين من بعده وأوحينا إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب وإلّا سباط وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان وأتينا داود زبوراً)
(163)

(ورسلاً قد قصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك وكلم الله موسى تكليماً)
(164) (رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وكان الله عزيزاً
حكيماً) (165) (لكن الله يشهد بما أنزل إليك أنزله بعلمه والملائكة يشهدون وكفى بالله
شهيداً) (166)

ترجمه:

163 - ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و
(نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس
و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم.

164 - و پیامبرانی که سرگذشت آنها را قبلاً برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی که سرگذشت
آنها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت.

165 - پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا برای مردم بعد از این پیامبران بر
خدا حجتی باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند توانا و حکیم است.

166 - ولی خداوند گواهی میدهد به آنچه بر تو نازل کرده، که از روی علمش نازل کرده
است، و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند، گرچه گواهی خدا کافی است.

تفسیر:

در آیات گذشته خواندیم که یهود در میان پیامبران خدا تفرقه می افکندند بعضی را تصدیق و
بعضی را انکار میکردند، آیات مورد بحث، بار دیگر به آنها پاسخ میگوید که: (ما بر تو وحی

فرستادیم همانطور که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و همانطور که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبرانی که از فرزندان یعقوب بودند و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود کتاب زبور دادیم.)

(انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً).
پس چرا در میان این پیامبران بزرگ تفرقه می افکنید در حالی که همگی در یک مسیر گام بر می داشتند.

و ممکن است آیه فوق ناظر به گفتار مشرکان و بت پرستان عرب باشد که از نزول وحی بر پیامبر (ﷺ) تعجب می کردند، آیه می گوید چه جای تعجب است مگر وحی بر پیامبران پیشین نازل نشد!!

سپس اضافه می کند پیامبرانی که وحی بر آنان نازل گردید منحصر به اینها نبودند بلکه پیامبران دیگری که قبلاً سرگذشت آنها را برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی را که هنوز سرگذشت آنها را شرح نداده ایم همگی همین مأموریت را داشتند و وحی الهی بر آنها نازل گردید:

(و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک).

و از این بالاتر خداوند رسماً با موسی سخن گفت:

(و کلم الله موسی تکلیماً).

بنابراین رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است و چگونه ممکن است ما افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شویم! لذا (ما این پیامبران را بشارت دهنده و انداز کننده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی، مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه ای نداشته باشند).

(رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل).

خداوند برنامه ارسال این رهبران را دقیقاً تنظیم و اجرا نموده، چرا چنین نباشد با اینکه: (او بر همه چیز توانا و حکیم است).

(و كان الله عزيزا حكيمًا).

(حکمت او) ایجاب می کند که این کار عملی شود و قدرت او، راه را هموار می سازد، زیرا عدم انجام یک برنامه صحیح یا به علت عدم حکمت و دانائی است یا به خاطر عدم قدرت، در حالی که هیچیک از این نقائص در ذات پاک او وجود ندارد.

و در آیه آخر به پیامبر دلداری و قوت قلب می بخشد که اگر این جمعیت نبوت و رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد، زیرا: (خداوند گواه چیزی است که بر تو نازل کرده است).

(لكن الله يشهد بما انزل اليك).

و البته انتخاب تو برای این منصب بی حساب نبوده بلکه این آیات را از روی علم به لیاقت و شایستگی تو برای این ماموریت، نازل کرده است (انزله بعلمه).

این جمله ممکن است ناظر به معنی دیگری نیز باشد که آنچه بر تو نازل شده از دریای بی پایان علم الهی سرچشمه می گیرد و محتوای آنها گواه روشنی بر این است که از علم او سرچشمه گرفته، بنابراین شاهد صدق دعوی

تو در متن این آیات ثبت است و نیازی به دلیل دیگر نیست، چگونه ممکن است یک فرد درس نخوانده بدون اتکا به علم الهی کتابی بیاورد که مشتمل بر عالیتین تعلیمها و فلسفه ها و قانونها و دستورهای اخلاقی و برنامه های اجتماعی باشد!!

و در پایان اضافه می کند که نه تنها خداوند گواهی بر حقانیت تو می دهد بلکه فرشتگان پروردگار نیز گواهی می دهند اگر چه گواهی خدا کافی است.

(و الملائكة يشهدون و كفى بالله شهيدا).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - بعضی از مفسران از جمله انا او حینا الیک کما او حینا... چنین استفاده کرده اند که قرآن می خواهد این نکته را به پیامبر (ﷺ) اعلام کند که در آئین تو تمام امتیازاتی که در آئینهای گذشته بوده جمع است، و آنچه (خوبان همه دارند تو تنها داری) در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز اشاره به این معنی شده است و الهام مفسران در این قسمت در حقیقت به کمک اینگونه روایات بوده.

2 - در آیات فوق می خوانیم که زبور از کتب آسمانی است که خداوند به داود داده است این سخن با آنچه معروف و مسلم است که پیامبران (اولوا العزم) که دارای کتاب آسمانی و آئین جدید بوده اند پنج نفر بیشتر نیستند منافات ندارد، زیرا همانطور که از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود کتب آسمانی که بر پیامبران نازل گردید دو گونه بود: نخست کتابهایی که احکام تشریعی در آن بود و اعلام آئین جدید میکرد اینها پنج کتاب بیشتر نبود که بر پنج پیامبر اولوا العزم نازل گردید و دیگر کتابهایی بود که احکام تازه در بر نداشت بلکه مشتمل بر نصایح و اندرزها و راهنماییها و توصیه و دعاها بود و کتاب (زبور) از این دسته بود - هم اکنون کتاب (مزا میرداود) یا زبور داود که ضمن کتب (عهد قدیم) مذکور است، نیز گواه این حقیقت میباشد، گرچه این کتاب همانند سایر کتب عهد جدید و قدیم از تحریف، مصون نمانده، ولی می توان گفت: تا حدودی شکل خود را حفظ کرده است، این کتاب مشتمل بر صد و پنجاه فصل است که هر کدام مزبور نامیده می شود، و سراسر شکل اندرز و دعا و مناجات دارد.

در روایتی از ابوذر نقل شده که از رسول خدا (ﷺ) پرسیدم عدد پیامبران چند نفر بودند فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر، پرسیدم رسولان از میان آنها چند نفر بودند! فرمود: سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند... ابوذر می گوید پرسیدم کتابهای آسمانی که بر آنها نازل شد چند کتاب بود! پیامبر (ﷺ) فرمود: صد و چهار کتاب که ده کتاب بر آدم و پنجاه کتاب بر شیت و سی کتاب بر ادریس و ده کتاب بر ابراهیم (که مجموعاً یکصد کتاب میشود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن.

3 - اسباط جمع سبط (بر وزن سبط) به معنی طوائف بنی اسرائیل است ولی در اینجا منظور پیامبرانی است که از آن قبائل مبعوث شده اند.

4 - چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده: گاهی از طریق نزول فرشته وحی، و گاهی از طریق الهام به قلب، و گاهی از طریق شنیدن صدا، به این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می آفریده و از این طریق با پیامبرش صحبت می کرده از کسانی که این امتیاز را به روشنی داشته، موسی بن عمران (علیه السلام) بود که گاهی امواج صوتی را از لابلای شجره وادی ایمن و گاهی در کوه طور می شنید، و لذا لقب کلیم الله به موسی داده شده است و شاید ذکر موسی در آیات فوق به صورت جداگانه بخاطر همین امتیاز بوده باشد.

آیه (167) تا (169) و ترجمه:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا) (167) (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا) (168) (إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (169)

ترجمه:

167 - کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند.

168 - کسانی که کافر شدند و ستم (به خود و دیگران) کردند هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه هدایت نخواهد کرد.

169 - مگر به سوی راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است!

تفسیر:

در آیات گذشته بحثهایی درباره افراد بی ایمان و با ایمان ذکر شده بود، در این آیات اشاره به دستهای دیگر می کند که بدترین نوع کفر را انتخاب کردند، آنها کسانی هستند که علاوه بر گمراهی خود، کوشش برای همراه ساختن دیگران می کنند، آنها کسانی هستند که هم بر خود ستم روا می دارند و هم بر دیگران، زیرا نه خود راه هدایت را پیموده اند و نه می گذارند دیگران این راه را بپیمایند.

لذا در نخستین آیه می فرماید: (کسانی که کافر شدند و مردم را از گام گذاشتن در راه خدا مانع گشتند، در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند.)

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا).

چرا این دسته دورترین افراد از جاده حقند! زیرا افرادی که مبلغان ضلالتند، بسیار بعید به نظر می‌رسد که دست از راهی که خود دعوت بسوی آن می‌کنند بردارند، آنها کفر را با لجاجت و عناد آمیخته و در بیراهه ای گام گذاشته اند که از راه حق بسیار فاصله دارد. در آیه بعد اضافه می‌فرماید: آنها که کافر شدند و ستم کردند (هم ستم به حق کردند که آنچه شایسته آن بود انجام ندادند و هم ستم به خویش که خود را از سعادت محروم ساختند و در دره ضلالت سقوط کردند و هم بدیگران ستم کردند که آنها را از راه حق باز داشتند) چنین افرادی هرگز مشمول آمرزش پروردگار نخواهند شد و خداوند آنها را به هیچ راهی جز راه جهنم هدایت نمی‌کند.

(ان الذين كفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم).

و (آنها برای همیشه در دوزخ می‌مانند) (خالدین فیها ابدًا).

آنها باید بدانند که این تهدید الهی صورت می‌پذیرد، زیرا: (این کار برای خدا آسان است و قدرت بر آن دارد).

(و كان ذلك علی الله یسیرا).

همانطور که مشاهده می‌کنیم آیات فوق درباره این دسته از کفار و مجازات آنها، تاکید خاصی دارد، از یکسو ضلال آنها را ضلال بعید و از سوی دیگر با جمله لم یکن الله... چنین می‌فهماند که آمرزش آنها هرگز شایسته مقام خدا نیست و باز از سوی دیگر تعبیر به خلود و تاکید آن با کلمه ابدًا همه به خاطر این است که آنها علاوه بر گمراه بودن، کوشش در گمراهی دیگران دارند و این مسئولیت عظیمی است.

آیه (170) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَامْنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (170)

ترجمه:

170 - ای مردم! پیامبری (که انتظارش را می کشیدید) با (برنامه) حق از طرف پروردگارتان آمد، باو ایمان بیاورید که به سود شما است و اگر کافر شوید (به خدا زبانی نمیرسد زیرا) برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

در آیات گذشته سرنوشت افراد بی ایمان بیان شد، و این دعوت به سوی ایمان آمیخته با ذکر نتیجه آن می کند، و با تعبیرات مختلفی که شوق و علاقه انسان را بر می انگیزد همه مردم را به این هدف عالی تشویق می نماید.

نخست میگوید (ای مردم همان پیامبری که در انتظار او بودید و در کتب آسمانی پیشین به او اشاره شده بود با آئین حق به سوی شما آمده است).

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ).

سپس میفرماید: (این پیامبر از طرف آن کس که پرورش و تربیت شما را بر عهده گرفته آمده است) (من ربکم).

بعد اضافه می کند: (اگر ایمان بیاورید به سود شما است به دیگری خدمت نکرده اید بلکه بخودتان خدمت نموده اید) (فامنوا خیرا لکم).

و در پایان می فرماید: فکر نکنید اگر شما راه کفر پیش گیرید به خدا زبانی میرسد چنین نیست زیرا خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.

(وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

به علاوه چون خداوند، عالم و حکیم است دستورهای را که به شما داده و برنامه هایی را که تنظیم کرده همگی روی فلسفه و مصالحی بوده و به سود شما است.

(وكان الله عليما حكيما).

بنابراین اگر پیامبران و برنامه هایی فرستاده نه بخاطر نیاز خود بوده بلکه به خاطر علم و حکمتش بوده است. با توجه به تمام این جهات، آیا سزاوار است که راه ایمان را رها کرده و به راه کفر گام نهید!

آیه (171) و ترجمه:

(یا اهل کتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله إلا الحق إنما المسيح عیسی- ابن مریم رسول الله و کلمته ألقیها الی مریم و روح منه فامنوا بالله و رسله ولا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم إنما الله إله واحد سبحانه أن یكون له ولد له ما فی السماوات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا)

(171)

ترجمه:

171 - ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) او است، که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از طرف او بود، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگوئید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شما نیست، خدا تنها معبود یگانه است، او منزّه است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها خداوند کافی است.

تفسیر:

تثلیث موهوم است

در این آیه و آیه بعد به تناسب بحثهایی که درباره اهل کتاب و کفار بود به یکی از مهمترین انحرافات جامعه مسیحیت یعنی (مساله تثلیث و خدایان سه گانه) اشاره کرده و با جمله های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ بر حذر می دارد.

نخست به آنان اخطار می کند که در دین خود راه غلو را نپویند و جز حق درباره خدا نگویند:

(یا اهل کتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله إلا الحق).

مساله (غلو) درباره پیشوایان یکی از مهمترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است، از آنجا که انسان علاقه به خود دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آنچه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد - گاهی نیز این تصور که غلو درباره پیشوایان، نشانه ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است سبب گام نهادن در این ورطه هولناک می شود (غلو) همواره یک عیب بزرگ را همراه دارد و آن اینکه ریشه اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب میکند، به همین جهت اسلام درباره غلات سختگیری شدیدی کرده و در کتب (عقائد) و (فقه) غلات از بدترین کفار معرفی شده اند.

سپس به چند نکته که هر کدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح (علیه السلام) است اشاره می کند:

1 - عیسی (علیه السلام) فقط فرزند مریم (علیه السلام) بود (انما المسيح عیسی ابن مریم).

این تعبیر (ذکر نام مادر عیسی در کنار نام او) که در شانزده مورد از قرآن مجید آمده است، خاطرنشان می سازد که مسیح (علیه السلام) همچون سایر افراد انسان در رحم مادر قرار داشت و دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش یافت، یعنی تمام صفات بشری در او بود چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است خداوندی ازلی و ابدی باشد - مخصوصاً کلمه انما که در آیه مورد بحث آمده است به این توهّم نیز پاسخ میگوید که اگر عیسی (علیه السلام) پدر نداشت مفهومی این نیست که فرزند خدا بود بلکه فقط فرزند مریم بود!

2 - عیسی (علیه السلام) فرستاده خدا بود (رسول الله) - این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او

ندارد، قابل توجه اینکه سخنان مختلف مسیح (علیه السلام) که در اناجیل کنونی نیز قسمتی از آن موجود است همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسانها است، نه الوهیت و خدائی او.

3 - عیسی (علیه السلام) (کلمه) خدا بود که به مریم القا شد (و کلمته القاها الی مریم) - در چند آیه قرآن از عیسی (علیه السلام) تعبیر به (کلمه) شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح (علیه السلام) کند، همانطور که کلمات مخلوق ما است، موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند، و نیز همانطور که کلمات اسرار درون ما را بیان می کند و نشانه ای از صفات و روحیات ما است، مخلوقات این عالم نیز روشنگر صفات جمال و جلال خدایند، به همین جهت در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات اطلاق کلمه شده است (مانند آیات 109 کهف و 29 لقمان) منتها این کلمات با هم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتاً ساده و کوچکنند، و عیسی (علیه السلام) مخصوصاً از نظر آفرینش (علاوه بر مقام رسالت) برجستگی خاصی داشت زیرا بدون پدر آفریده شد.

4 - عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شد (و روح منه) - این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسانها عموماً و مسیح و پیامبران خصوصاً قرار داد.

گرچه بعضی خواسته اند از این تعبیر سوء استفاده کنند که عیسی (علیه السلام) جزئی از خداوند بود و تعبیر (منه) را گواه بر این پنداشته اند، ولی می دانیم که (من) در این گونه موارد برای تبعیض نیست بلکه به اصطلاح (من) نشویه است که بیان سرچشمه و منشا پیدایش چیزی می باشد.

جالب توجه اینکه در تواریخ می خوانیم: (هارون الرشید) طیبی نصرانی داشت که روزی با (علی بن حسین واقدی) که از دانشمندان اسلام بود مناظره کرد و گفت: در کتاب آسمانی شما آیه ای وجود دارد که مسیح (علیه السلام) را جزئی از خداوند معرفی کرده سپس آیه فوق را تلاوت کرد، (واقدی) بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود.

و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جميعاً منه:

(آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همه از ناحیه اوست) و اضافه کرد که اگر کلمه (من) جزئیت را برساند باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی

از خدا باشند، طبیب نصرانی با شنیدن این سخن مسلمان شد هارون الرشید از این جریان خوشحال گشت و به واقدی جایزه قابل ملاحظه ای داد.

به علاوه شگفت انگیز است که مسیحیان تولد عیسی (علیه السلام) را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او می گیرند در حالی که فراموش کرده اند که آدم (علیه السلام) بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچکس دلیل بر الوهیت او نمی داند!

سپس قرآن به دنبال این بیان می گوید: (اکنون که چنین است به خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید خدایان سه گانه اند و اگر از این سخن پرهیزید، به سود شما است).

(فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم).

بار دیگر تاکید می کند که تنها خداوند معبود یگانه است (انما الله اله واحد) یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد.

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از تقیصه احتیاج به همسر و فرزند و تقیصه جسمانیت و عوارض جسم بودن میرا است.

(سبحانه ان یكون له ولد).

به علاوه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد، همگی مخلوق اویند و او خالق آنها است، و مسیح (علیه السلام) نیز یکی از این مخلوقات او است، چگونه می توان یک حالت استثنائی برای وی قائل شد، آیا مملوک و مخلوق می تواند فرزند مالک و خالق خود باشد.

(له ما فی السماوات و ما فی الارض).

خداوند نه تنها خالق و مالک آنها است بلکه مدبر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می باشد، (و کفی بالله وکیلا).

اصولا خدائی که ازلی و ابدی است، و سرپرستی همه موجودات را از ازل تا ابد بر عهده دارد چه نیازی به فرزند دارد، مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مرگ خود بخواهد؟!

تثلیث بزرگترین انحراف مسیحیت در میان انحرافات که جهان مسیحیت بان گرفتار شده هیچیک بدتر از انحراف تثلیث نیست، زیرا آنها با صراحت می گویند: خداوند سه گانه است و نیز با صراحت می گویند در عین حال یگانه است!، یعنی هم وحدت را حقیقی می دانند و هم سه گانگی را واقعی می شمرند، و این موضوع مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی بوجود آورده است.

اگر حاضر بودند یگانگی خدا را (مجازی) بدانند و تثلیث را (حقیقی) مطلبی بود، و اگر حاضر بودند تثلیث را (مجازی) و توحید را (حقیقی) بدانند باز هم مساله، ساده بود، ولی عجیب این است که هر دو را حقیقی و واقعی میدانند! و اگر می بینیم در پاره ای از نوشته های تبلیغاتی اخیر که به دست افراد غیر مطلع داده می شود، دم از سه گانگی مجازی می زنند، سخن ریاکارانه ای است که بهیچوجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها نمی سازند.

اینجا است که مسیحیان خود را با یک مطلب غیرمعقول مواجه می بینند، زیرا معادله (1 3) را هیچ کودک دبستانی هم نمی تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولاً می گویند این مساله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبد و دل! باید پذیرفته شود، و از اینجا است که مسالهیگانگی (مذهب) از منطق عقل شروع می شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک می کشاند که مذهب جنبه عقلانی ندارد بلکه صرفاً جنبه قلبی و تعبدی دارد و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو با هم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار میشود زیرا علم می گوید: عدد 3 هرگز مساوی با یک نیست اما مسیحیت کنونی میگوید هست!

در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در هیچیک از اناجیل کنونی اشاره ای به مساله تثلیث نشده است به همین دلیل محققان مسیحی عقیده دارند که سرچشمه تثلیث در اناجیل، مخفی و ناپیدا است مسترهاکس آمریکائی میگوید: (ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است) (قاموس مقدس صفحه 345 طبع بیروت).

و همانطور که بعضی از مورخان نوشته اند، مساله تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو و آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر از سوی دیگر، در مسیحیت واقعی وارد شد، بعضی احتمال می دهند که اصولاً (تثلیث نصاری) از تالوث هندی (سه گانه پرستی هندوها) گرفته شده است.

2 - تثلیث مخصوصاً به صورت تثلیث در وحدت (سه گانگی در عین یگانگی) مطلبی است کاملاً نامعقول و بر خلاف بدهت عقل، و می دانیم که مذهب هرگز نمی تواند از عقل و علم جدا شود، علم حقیقی با مذهب واقعی، همیشه هماهنگ است و دوش بدوش یکدیگر سیر می کنند، این سخن که مذهب را باید تعبداً پذیرفت، سخن بسیار نادرستی است، زیرا اگر در قبول اصول یک مذهب، عقل کنار برود و مساله (تعبد کور و کر) پیش بیاید، هیچ تفاوتی میان مذاهب باقی نخواهد ماند، در این موقع چه دلیلی دارد که انسان خداپرست باشد نه بت پرست! و چه دلیلی دارد که مسیحیان روی مذهب خود تبلیغ کنند نه مذاهب دیگر!!، بنا بر این امتیازاتی که آنها برای مسیحیت فکر می کنند و اصرار دارند مردم را به سوی آن بکشانند خود دلیلی است بر اینکه مذهب را باید با منطق عقل شناخت، و این درست بر خلاف ادعائی است که آنها در مساله تثلیث دارند یعنی (مذهب) را از (عقل) جدا می کنند.

به هر حال هیچ سخنی برای درهم کوبیدن بنیان مذهب بدتر از این سخن نیست که بگوئیم مذهب جنبه عقلانی و منطقی ندارد بلکه جنبه تعبدی دارد!

3 - دلائل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است هر گونه دوگانگی و سه گانگی و تعدد را از او نفی می کند، خداوند یک وجود بی نهایت از تمام جهات

است، ازلی، ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانائی است و می دانیم که در بی نهایت، تعدد و دوگانگی تصور نمی شود، زیرا اگر دو بی نهایت فرض کنیم هر دو متناهی و محدود می شوند چون وجود اول فاقد قدرت و توانائی و هستی وجود دوم است، و همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است، بنابراین هم وجود اول محدود است و هم وجود دوم، به عبارت روشنتر اگر دو (بی نهایت) از تمام جهات فرض کنیم، حتما (بی نهایت اول) بمرز (بی نهایت دوم) که میرسد تمام می گردد، و بی نهایت دوم که بمرز بی نهایت اول میرسد، آن هم تمام می گردد، بنابراین هر دو محدود هستند و متناهی.

نتیجه اینکه: ذات خداوند که یک وجود غیر متناهی است هرگز نمی تواند تعدد داشته باشد. همچنین اگر معتقد باشیم ذات خدا مرکب از (سه اقنوم) (سه اصل یا سه ذات) است لازم می آید که هر سه محدود باشند، نه نامحدود و نامتناهی.

به علاوه هر (مرکبی) نیازمند به (اجزای) خویش است، و وجودش معلول وجود آنها است و لازمه ترکیب در ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد در حالی که میدانیم او بینیاز است و علت نخستین عالم هستی است.

4 - از همه اینها گذشته چگونه ممکن است، ذات خدا در قالب انسانی آشکار شود و نیاز به جسم و مکان و غذا و لباس و مانند آن پیدا کند؟

محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان، و قرار دادن او در جنین مادر، از بدترین تهمتهائی است که ممکن است بذات مقدس او بسته شود، همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملاً نامعقول محسوب می شود، بدلیل اینکه هر کس در محیط مسیحیت پرورش نیافته و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خو نگرفته است از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است مشمئز میشود، و اگر خود مسیحیان از تعبیراتی مانند (خدای پدر) و (خدای پسر) ناراحت نمی شوند بخاطر آن است که از طفولیت با این مفاهیم غلط انس گرفته اند!.

5 - اخیرا دیده میشود که جمعی از مبلغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مساله تثلیث، متشبث به مثالهای سفسطه آمیزی شده اند، از جمله اینکه: وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه گانگی) را میتوان تشبیه به (جرم خورشید) و (نور) و (حرارت) آن کرد که سه چیز هستند و در عین حال یک حقیقتند، و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آینه بیفتد با اینکه یک موجود بیشتر نیست، سه موجود به نظر میرسد! و یا آنرا تشبیه بمثلثی می کنند که از بیرون سه زاویه دارد و اما اگر زوایا را از درون امتداد دهیم بیک نقطه می رسند.

با کمی دقت روشن می شود که این مثالها ارتباطی با مساله مورد بحث ندارد، زیرا (جرم خورشید) مسلما با (نور آن) دو تا است، و (نور) که امواج مافوق قرمز است با (حرارت) که امواج مادون قرمز است از نظر علمی کاملا تفاوت دارند، و اگر احیانا گفته شود این سه چیز یک واحد شخصی هستند مسامحه و مجازی بیش نیست.

و از آن روشنتر مثال (جسم) و (آینه ها) است زیرا عکسی که در آینه است چیزی جز انعکاس نور نیست، انعکاس نور مسلما غیر از خود جسم است بنابراین اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد و این مطلبی است که هر کس که فیزیک کلاسهای اول دبیرستان را خوانده باشد میداند.

در مثال مثلث نیز مطلب همینطور است: زوایای مثلث قطعا متعدّدند، و امتداد منصف الزاویه ها و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث ربطی به زوایا ندارد.

شگفت انگیز اینکه بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از (وحدت وجود صوفیه) خواسته اند توحید در تثلیث را با منطق (وحدت وجود) تطبیق دهند، ولی ناگفته پیدا است که اگر کسی عقیده نادرست و انحرافی وحدت وجود را بپذیرد باید همه موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند بلکه عین او تصور کند در این موقع سه گانگی معنی ندارد، بلکه تمام موجودات از کوچک و بزرگ، جزء یا مظهري برای او می شوند، بنابراین تثلیث مسیحیت

هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی تواند داشته باشد اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است.

6 - گاهی بعضی از مسیحیان می گویند اگر ما مسیح (علیه السلام) را ابن الله می گوئیم درست مانند آن است که شما به امام حسین (علیه السلام) ثار الله و ابن ثاره (خون خدا و فرزند خون خدا) می گوئید و یا در پاره ای از روایات به علی (علیه السلام) یدالله اطلاق شده است.

ولی باید گفت: اولاً این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را معنی به خون کرده اند، زیرا ثار هیچگاه در لغت عرب بمعنی خون نیامده است بلکه بمعنی (خونبها) است، (در لغت عرب بخون، دم) (اطلاق می شود) بنابراین (ثارالله) یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تو را می گیرد، یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تو را رئیس خانواده بگیرد، و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای ترا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت می باشی، تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدائی، بنابراین خونبهای تو را او باید بگیرد، و همچنین تو فرزند علی بن ابی طالب هستی که شهید راه خدا بود و خونبهای او را نیز خدا باید بگیرد.

ثانیاً اگر در عبارتی در مورد مردان خدا تعبیر مثلاً به یدالله شود قطعاً یکنوع تشبیه و کنایه و مجاز است، ولی آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است ابن الله بودن مسیح را یکنوع مجاز و کنایه بداند مسلماً چنین نیست زیرا منابع اصیل مسیحیت ابن را بعنوان فرزند حقیقی می شمرند و می گویند: این صفت مخصوص مسیح (علیه السلام) است نه غیر او، و اینکه در بعضی از نوشته های سطحی تبلیغاتی مسیحی دیده می شود که ابن الله را بصورت کنایه و تشبیه گرفته اند بیشتر جنبه عوام فریبی دارد، برای روشن شدن این مطلب عبارت زیر را که نویسنده کتاب قاموس مقدس در واژه خدا آورده با دقت توجه کنید: و لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی شود مگر در جائیکه که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست.

آیه (172) و (173) ترجمه:

(لن يستنكف المسيح أن يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون ومن يستنكف عن عبادته و يستكبر فسيحشرهم إليه جميعاً) (172) (فأما الذين آمنوا و عملوا الصلحت فيوفيههم أجورهم و يزيدهم من فضله و أما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذاباً أليماً و لا يجدون لهم من دون الله ولياً و لا نصيراً) (173)

ترجمه:

172 - هرگز مسیح از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این استنکاف داشتند) و آنها که از عبودیت و بندگی او استنکاف ورزند و تکبر کنند به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد (و در رستاخیز بر می انگیزد).

173 - اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنها را بطور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و اما آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت.

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول این آیه چنین روایت کرده اند که طایفه ای از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام (ﷺ) رسیدند و عرض کردند: چرا نسبت به پیشوای ما خورده می گیری! پیامبر (ﷺ) فرمود: من چه عیبی بر او گذاشتم! گفتند: تو می گوئی او بنده خدا و پیامبر او بوده است. آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

مسیح بنده خدا بود

گرچه آیات فوق شان نزول خاصی دارد با این حال پیوند و ارتباط آن با آیات گذشته که درباره نفی الوهیت مسیح (علیه السلام) و ابطال مساله تثلیث بود آشکار است.

نخست با بیان دیگری مساله الوهیت مسیح (علیه السلام) را ابطال می کند و می گوید شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی (علیه السلام) هستید در حالی که نه مسیح استنکاف از عبودیت و بندگی پروردگار داشت و نه فرشتگان مقرب پروردگار استنکاف دارند.

(لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله ولا الملائكة المقربون).

و مسلم است کسی که خود عبادت کننده است معنی ندارد که معبود باشد مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند! یا اینکه عابد و معبود و بنده و خدا یکی باشد!! جالب این است که در حدیثی می خوانیم که امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به جاثلیق بزرگ مسیحیان فرمود: عیسی (علیه السلام) همه چیزش خوب بود تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندانی نداشت، مرد مسیحی بر آشفته و به امام گفت چه اشتباه بزرگی می کنی! اتفاقا او از عابدترین مردم بود، امام فوراً فرمود: او چه کسی را عبادت می کرد! آیا کسی جز خدا را می پرستید! بنابراین به اعتراف خودت مسیح بنده و مخلوق و عبادت کننده خدا بود، نه معبود و خدا، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت.

سپس قرآن اضافه می کند: کسانی که از عبادت و بندگی پروردگار امتناع ورزند و این امتناع از تکبر و خودبینی سرچشمه بگیرد، خداوند همه آنها را در روز رستاخیز حاضر خواهد ساخت و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد.

(و من يستنكف عن عبادة ويستكبر فسيحشرهم اليه جميعا).

در آن روز آنها که دارای ایمان و عمل صالح بوده اند پاداششان را بطور کامل خواهد داد، و از فضل و رحمت خدا بر آن خواهد افزود، آنها که از بندگی خدا امتناع ورزیدند و راه تکبر را پیش گرفتند به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد و غیر از خدا هیچ سرپرست و حامی و یآوری نخواهند یافت.

(فاما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فيوفيههم اجرهم ويزيدهم من فضله واما الذين استنكفوا و استكبروا فيعذبهم عذابا اليما و لا يجدون لهم من دون الله وليا و لا نصيرا).

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت:

1 - استنکاف بمعنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جمله استکبروا بدنبال آن محدود میشود، زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی بمراتب بدتر است.

2 - ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند (اب و ابن و روح القدس و یا به تعبیر دیگر خدای پدر و خدای پسر و واسطه میان آن دو) بنابراین در این آیه می خواهد

معبود دیگر یعنی مسیح و فرشته روح القدس هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود.

و یا بخاطر آن است که آیه ضمن پاسخگوئی به شرک مسیحیان اشاره به شرک بت پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدا می دانستند و جزئی از پروردگار و به آنها نیز پاسخ می گوید.

با توجه به این دو بیان دیگر جایی برای این بحث باقی نمی ماند که آیا آیه فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه! زیرا آیه فقط در مقام نفی اقنوم سوم و یا معبودهای مشرکان عرب است، نه در صدد بیان افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح (علیه السلام).

آیه (174) و (175) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا) (174) (فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيَدْخُلُهُمْ فِي رَحْمَةِ مَنْهُ وَفَضْلٍ وَيُهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) (175)
ترجمه:

174 - ای مردم! دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی بسوی شما فرستادیم.

175 - اما آنها که ایمان به خدا آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خودش هدایت می کند.

تفسیر:

نور آشکار

در تعقیب بحثهایی که درباره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیاء در آیات سابق گردید در این دو آیه سخن نهائی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است، نخست عموم مردم جهان را مخاطب ساخته، می گوید: ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری بنام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما است.

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا).

برهان به عقیده بعضی از دانشمندان از ماده بره (بر وزن فرح) بمعنی سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را برای شنونده نورانی و آشکار و سفید می کند به آن، برهان گفته می شود.

منظور از برهان در آیه فوق چنانکه جمعی از مفسران گفته اند و قرائن گواهی می دهد، شخص پیامبر اسلام (ﷺ) است و منظور از نور، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر بنور شده است.

در احادیث متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر نور الثقلین و علی بن ابراهیم و مجمع البیان بما رسیده برهان پیامبر (ﷺ) تفسیر شده و نور به علی (علیه السلام)، این تفسیر با تفسیری که در بالا گفتیم منافات ندارد، زیرا ممکن است از نور، معنی وسیعی اراده شود که هم قرآن و هم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را که حافظ قرآن و مفسر و مدافع آن بود در برگیرد. در آیه بعد نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح میدهد: اما آنها که بخدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند بزودی در رحمت واسعه خود وارد خواهد کرد، و از فضل و رحمت خویش بر پاداش آنها خواهد افزود و بصراط مستقیم و راه راست هدایتشان می کند.

(فاما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه و فضل و يهديهم اليه صراطا مستقيما).

آیه (176) و ترجمه:

(يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِي الْكُلَّةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الشَّلَاقَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضْلُوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (176)

ترجمه:

176 - از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سوال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می برد و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد، و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را می برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که) برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود - خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است.

شان نزول:

بسیاری از مفسران در شان نزول آیه فوق از جابر بن عبد الله انصاری چنین نقل کرده اند که میگوید: من شدیداً بیمار بودم، پیامبر (ﷺ) به عیادت من آمد و در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید، من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر (ﷺ) عرض کردم: وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است، این آیه که آیه فرائض نام دارد نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت. (روایت فوق با تفاوت مختصری در تفسیر مجمع البیان و تبیان و المنار و در المنثور و غیر آنها آمده است).

و به عقیده بعضی این آخرین آیهای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر (ﷺ) نازل شده.

تفسیر:

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می کند، و همانطور که در اوائل این سوره در تفسیر آیه 12 گفتیم درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه 12، و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است، و این دو آیه اگر چه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما همانطور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه 12، ناظر به برادران و خواهران مادری است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری تنها سخن می گوید.

گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است، و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می برند که دو سوم است و چون آیه 12 درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات میکند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم:

قبلاً باید توجه داشت که آیه بعنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است.

لذا می فرماید: از تو در این باره سؤال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می کند.

(يَسْتَفْتُونَكَ قُلُوبُ اللَّهِ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ).

سپس به چندین حکم اشاره می نماید:

1 - هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر میرسد.

(ان امرؤا هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك).

2 - و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر میرسد.
(وهو يرثها ان لم يكن لها ولد).

3 - اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می برند.
(فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك).

4 - اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند بطوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود.
(وان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر مثل حظ الانثيين).

در پایان آیه می فرماید: خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می دهد راه صحیح و واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است.

(يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ اَنْ تَضْلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

ناگفته نماند که آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان میکند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجه به اینکه طبق آیات

آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می شود که منظور از آیه فوق جائی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

(پایان تفسیر سوره نسا)

سوره مائده

محتویات این سوره این سوره از سوره های مدنی است و 120 آیه دارد و گفته اند پس از سوره فتح نازل شده است، و طبق روایتی تمام این سوره در حجة الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است.

این سوره محتوی یک سلسله از معارف و عقائد اسلامی و یک سلسله از احکام و وظائف دینی است.

در قسمت اول به مساله ولایت و رهبری بعد از پیامبر (ﷺ) و مساله تثلیث مسیحیان و قسمتهائی از مسائل مربوط بقیامت و رستاخیز و بازخواست از انبیاء در مورد امتهایشان اشاره شده است.

و در قسمت دوم، مساله وفای به پیمانها، عدالت اجتماعی، شهادت به عدل و تحریم قتل نفس (و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل هابیل بوسیله قابیل) و همچنین توضیح قسمتهائی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمم آمده است.

و نامگذاری آن به سوره مائده بخاطر این است که داستان نزول مائده برای یاران مسیح - در آیه 114 - این سوره ذکر شده است.

آیه (1) و ترجمه:

بسم الله الرحمن الرحيم

(یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهیمه الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصيد و انتم حرم ان الله یمحکم ما یرید) (1)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده مهربان

1 - ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادهای وفا کنید، چهار پایان (و جنین چهار پایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده میشود (به جز آنها که استثناً خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم میکند.

تفسیر:

لزوم وفا به عهد و پیمان

بطوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره هائی) است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر (ﷺ) نازل گردید.

و اینکه در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره بهمین موضوع است.

این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه 281 سوره بقره گفته ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه ای است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آنجا سخن درباره یک آیه بود!

در این سوره - بخاطر همین موقعیت خاص - تاکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه های دینی و مساله رهبری امت و جانشینی پیامبر (ﷺ) شده است و شاید بهمین جهت است که با مساله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده، و در نخستین جمله می فرماید: ای افراد با ایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید.

(یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود).

تا به این وسیله افراد با ایمان را ملزم به پیمانهائی که در گذشته با خدا بسته اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست همانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تاکید می کند توصیه ها و سفارشهای او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهائی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند.

باید توجه داشت که عقود جمع عقد در اصل بمعنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است، و بهمین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می گویند، سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، عقد گفته می شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقهاء و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمانهائی گفته میشود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان و اگر در بعضی از روایات و عبارات مفسران، عقد و عهد به یک معنی آمده است منافات با آنچه گفتیم ندارد زیرا منظور تفسیر اجمالی این دو کلمه بوده نه بیان جزئیات آن.

و با توجه به اینکه العقود - به اصطلاح - جمع محلی به الف و لام است و مفید عموم می باشد، و جمله نیز کاملاً مطلق است، آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمانهائی است که میان افراد انسان با یکدیگر، و یا افراد انسان با خدا، بطور محکم بسته می شود، و به این ترتیب تمام پیمانهائی الهی و انسانی و پیمانهائی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشوئی و مانند آن را در بر میگیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه های زندگی انسان اعم از

عقیده و عمل ناظر است. از پیمانهای فطری و توحیدی گرفته تا پیمانهای که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می بندند.

در تفسیر روح المعانی از راغب چنین نقل شده که عقد با توجه بوضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده، و گاهی در میان انسان و خودش، و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته میشود (البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آنجا که خودش با خودش پیمان می بندد، خویشتن را بمنزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می کند).
بهر حال مفهوم آیه بقدری وسیع است که عهد و پیمانهای را که مسلمانان با غیر مسلمانان می بندند نیز شامل می شود.

در آیه نکاتی است که باید به آن توجه کرد:

1 - این آیه از جمله آیاتی است که در مباحث حقوق اسلامی در سرتاسر فقه به آن استدلال می کنند، و یک قاعده مهم فقهی که اصالة اللزوم فی العقود است از آن استفاده میگردد، یعنی هر گونه پیمان و معاهده ای درباره اشیا و یا کارها میان دو نفر منعقد گردد لازم الاجرا می باشد، و حتی - همانطور که جمعی از محققان نیز عقیده دارند - انواع معاملات و شرکتها و قراردادهائی که در عصر ما وجود دارد و در سابق وجود نداشته، و یا اینکه بعداً در میان عقلاً بوجود میاید، و بر موازین صحیحی قرار دارد، شامل میشود، و این آیه پای همه آنها صحه می گذارد (البته با در نظر گرفتن ضوابط کلی که اسلام برای قراردادها قائل شده است).

ولی استدلال به این آیه بعنوان یک قاعده فقهی دلیل بر آن نیست که پیمانهای الهی را که میان بندگان و خدا بسته شده است و یا مسائل مربوط به رهبری و زعامت امت که وسیله پیامبر (ﷺ) از مردم گرفته شد، شامل نشود، بلکه آیه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور را در بر می گیرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که لزوم وفای به پیمانهای دو جانبه مادامی است که از یک طرف نقض نشده باشد، اما اگر از یک طرف نقض شود، طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست، و این از ماهیت عقد و پیمان افتاده است.

2 - اهمیت وفای به عهد و پیمان مساله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی ترین شرائط زندگی دست جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست، و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تاکید فوق العاده‌ای روی این مساله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود.

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می خوانیم:

فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود، و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر:

در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان - با تمام اختلافاتی که دارند - مورد اتفاق نیست بهمین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند.

و نیز از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

ان الله لا يقبل الا العمل الصالح و لا يقبل الله الا الوفاء بالشروط و العهود:

خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی کند.

و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرمود: لا دين لمن لا عهد له: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد.

و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی:

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

ثلاث لم يجعل الله عز و جل لاحد فيهن رخصة: ادا الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدين برين كانا او فاجرين!

سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و وفای به عهد درباره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار.

حتی در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که اگر کسی با اشاره پیمانی را به عهده بگیرد باید به آن وفا کند:

اذا اومى احد من المسلمين او اشار الى احد من المشركين فنزل على ذلك فهو فى امان. سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمانهای الهی را شامل می شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات است، و می فرماید: چهار پایان (یا جنین آنها) برای شما حلال شده است (احلت لكم بهيمة الانعام).

انعام جمع نعم به معنی شتر و گاو و گوسفند است.

بهیمه از ماده بهمة (بر وزن تهمة) در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد مبهم گفته می شود، و بتمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، بهیمه اطلاق میشود، زیرا صدای آنها دارای ابهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهار پایان بکار می برند، و درندگان و پرندگان را شامل نمی شود.

و از آنجا که جنین حیوانات نیز دارای یکنوع ابهام است بهیمه نیز نامیده میشود.

بنابراین حلال بودن بهیمة انعام یا بمعنی حلیت تمام چهار پایان است (به استثنای آنچه بعداً در آیه ذکر میشود) و یا بمعنی حلیت بچه هائی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه هائی که خلقت آنها کامل شده و مو و پشم بر بدن آنها روئیده است).

و از آنجا که حلیت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده ممکن است آیه اشاره به حلیت جنین های آنها باشد.

ولی آنچه در معنی آیه به نظر نزدیکتر میرسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن این گونه حیوانات را بیان میکند، و هم جنین آنها را، و اگر حکم این گونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه ای برای استثنائات بعد تکرار شده است.

از آنچه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این اصل کلی، احکام الهی را که یکنوع پیمان خدا با بندگان است مورد تاکید قرار میدهد، سپس بدنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره های از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره ای دیگر یکی از آنها محسوب می شود.

سپس در ذیل آیه دو مورد را از حکم حلال بودن گوشت چهار پایان استثناء کرده، می فرماید:

به استثنای گوشتهائی که تحریم آن بزودی برای شما بیان می شود (الا ما یتلی علیکم).

و به استثنای حال احرام (برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است) (غیر محلی الصيد و انتم حرم).

و در پایان می فرماید: خداوند هر حکمی را بخواهد صادر میکند یعنی چون آگاه از همه چیز و مالک همه چیز می باشد هر حکمی را که بصلاح و مصلحت بندگان باشد و حکمت اقتضا کند تشریع می نماید (ان الله یمکم ما یرید).

آیه (2) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعْرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقُلُودَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حُلِلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نَقُومَ أَنْ صَدُوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (2)

ترجمه:

2 - ای کسانی که ایمان آورده اید شعایر الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بینشان، و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند، اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کردن برای شما مانعی ندارد، و خصومت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) مانع شدند نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمائید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است.

تفسیر:

هشت دستور در یک آیه

در این آیه چند دستور مهم اسلامی از آخرین دستوراتی که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده است بیان گردیده که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانه خدا است:

1 - نخست خطاب به افراد با ایمان کرده می فرماید: شعائر الهی را نقض نکنید و حریم آنها

را حلال نشمرید.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ).

در اینکه منظور از شعائر الهی چیست در میان مفسران گفتگوی بسیار است، ولی به تناسب قسمتهای دیگر این آیه، و با توجه به سال نزول آن (سال دهم هجری) که سال حجة الوداع پیغمبر (ﷺ) بود، چنین به نظر میرسد که منظور از شعائر مناسک و برنامه های حج باشد که مسلمانان موظفند احترام همه آنها را نگاه دارند، شاهد این تفسیر اینکه در قرآن کلمه شعائر معمولاً در مورد مراسم حج بکار رفته است.

2 - احترام ماههای حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماهها خودداری کنید (ولا الشهر الحرام).

3 - قربانیانی را که برای حج می آورند، اعم از اینکه بی نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمرید و بگذارید که به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند (ولا الهدی ولا القلائد).

4 - تمام زائران خانه خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزرگ اسلامی بهره مند باشند و هیچگونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبانها نیست بنابراین نباید کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او و حتی بدست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت الله حرکت میکنند مزاحمت کنید خواه با شما دوست باشند یا دشمن همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند.

(ولا امين البيت الحرام يبتغون فضلا من ربهم ورضوانا).

بعضی از مفسران و فقها معتقدند که جمله فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل میشود، یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانه خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند، ولی با توجه به اینکه در سوره توبه که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیه 28 دستور جلوگیری از آمدن مشرکان بمسجد الحرام داده شده، و با توجه به اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (ﷺ) در سال دهم هجرت نازل گردیده است و طبق روایات شیعه و اهل

تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده، چنین تفسیری صحیح نیست، و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است.

5 - تحریم صید محدود بزمان احرام است، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید، صید کردن برای شما مجاز است.
(و اذا حللتم فاصطادوا).

6 - اگر جمعی از بتپرستان در دوران جاهلیت (در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آنها، کینه های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید.
(ولا یجرمنکم شنئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا).

این حکم گرچه در مورد زیارت خانه خدا نازل شده است، ولی در حقیقت یک قانون کلی از آن استفاده میشود که مسلمان نباید کینه توز باشد و حوادثی را که در زمانهای گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید، و با توجه به اینکه یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مساله است، اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله ور شدن آتش نفاق در میان مسلمانان آن هم در آستانه غروب آفتاب عمر پیامبر (ﷺ) آشکارتر میشود.

7 - سپس برای تکمیل بحث گذشته می فرماید: شما بجای اینکه دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید باید دست اتحاد در راه نیکوها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه تعاون و همکاری بر گناه و تعدی نمائید.
(و تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان).

8 - در پایان آیه برای تحکیم و تاکید احکام گذشته می فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا پرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است.
(واتقوا الله ان الله شدید العقاب).

لزوم تعاون و همکاری در نیکی ها

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می گیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقاً ممنوع است، هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب - و حتی در جاهلیت امروز - نیز حکومت می کند که انصر اخاک ظالما او مظلوما: برادر (یا دوست و هم پیمانت) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم!.

در آن روز اگر افرادی از قبیللهای حمله به افراد قبیلله دیگر می کردند، بقیه افراد قبیلله به حمایت آنها بر می خواستند بدون اینکه تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه، این اصل در مناسبات بین المللی امروز نیز حکومت می کند و غالباً کشورهای هم پیمان، و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر بر می خیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند!.

اسلام خط بطلان بر این قانون جاهلی کشیده است و دستور میدهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید تنها در کارهای نیک و برنامه های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی.

جالب توجه اینکه بر و تقوا هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد. و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.

در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد، تحریم گردیده، همانند فروختن انگور به کارخانه

های شرابسازی و یا فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت و یا اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع (البته این احکام شرائطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است).

اگر این اصل در اجتماعات اسلامی زنده شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام بر می دارند همکاری کنند، و از همکاری کردن با افراد ستمگر و متعدی در هر گروه و طبقه ای که باشند، خودداری نمایند، بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی سامان می یابد.

همچنین اگر در مقیاس بین المللی دولتهای دنیا، با متجاوز - هر کس و هر دولتی بوده باشد - همکاری نکنند، تعدی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می بینیم پاره ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می خیزند و با صراحت اعتراف می کنند که اشتراک منافع آنها را دعوت به این حمایت کرده، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم.

در روایات اسلامی درباره این مساله تاکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم:

1 - از پیغمبر اکرم (ﷺ) نقل شده که فرمود:

اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين الظلمة! و اعوان الظلمة! و اشباه الظلمة! حتى من براء لهم قلما و لاق لهم دواتا، قال: فيجتمعون في تابوت من حديد ثم يرمى بهم في جهنم:

هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا در میدهد کجا هستند

ستمکاران و کجا هستند یاوران آنها و کسانی که خود را به شبیه آنها ساخته اند؟ - حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده اند و یا دواتی را لایقه کرده اند - همه آنها را در تابوتی از آهن قرار می دهند سپس در میان جهنم پرتاب می شوند

2 - در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم (ع) بود نقل شده که می گوید:

خدمت امام رسیدم فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو خوبست جز یک کار! عرض کردم: فدایت شوم، چکار! فرمود: اینکه شتران خود را به این مرد یعنی هارون کرایه می دهی! گفتم: بخدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمی دهم، تنها در این راه، یعنی راه مکه، در اختیار آنها می گذارم، تازه خودم همراه شتران نمی روم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آنها می فرستم، فرمود ای صفوان! آیا از آنها کرایه می گیری؟! عرض کردم بله، فرمود آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه ترا بپردازند گفتم بلی، فرمود: کسی که بقای آنها را دوست بدارد از آنها است و هر کسی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان می گوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم، این موضوع بگوش هارون رسید بدنبال من فرستاد و گفت: صفوان! شنیده ام شترانت را فروخته ای! گفتم آری گفت: چرا! گفتم: پیر شده ام و فرزندان و کسانم نمی توانند از عهده اداره آنها بر آیند، گفت: چنین نیست، چنین نیست! من میدانم چه کسی این دستور را به تو داده است آری موسی بن جعفر (علیه السلام) به تو چنین دستوری داده است گفتم: مرا با موسی بن جعفر چکار! هارون گفت، این سخن بگذار! بخدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور می دادم گردنت را بزنند!

در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) می خوانیم که به علی (علیه السلام) فرمود:

یا علی کفر بالله العلی العظیم من هذه الامة عشرة... و بايع السلاح من اهل الحرب:

ده طایفه از این امت به خدا کافر شده اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان

اسلام که با آنها در حال جنگند بفروشد.

آیه (3) و ترجمه:

(حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما أهل لغير الله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردية و النطیحة و ما أكل السبع إلا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و أن تستقسموا بالآ زلم ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم أكملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخصصة غیر متجانف لاثم فإن الله غفور رحیم) (3)

ترجمه:

3 - گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده، مگر آنکه (به موقع بر آن حیوان برسید و) آنرا سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمائی، تمام این اعمال فسق و گناه است - امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی دستشان بغذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

در آغاز این سوره اشاره به حلال بودن گوشت چهار پایان به استثنای آنچه بعدا خواهد آمد، شده، آیه مورد بحث در حقیقت همان استثنائاتی است که وعده داده شده، و در این آیه حکم به تحریم یازده چیز شده است که بعضی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز بیان گردیده و تکرار آن جنبه تاکید دارد.

نخست می فرماید: مردار بر شما حرام شده است (حرمت علیکم المیتة).

و همچنین خون (والدم).

و گوشت خوک (ولحم الخنزیر).

و حیواناتی که طبق سنت جاهلیت بنام بتها و اصولا به غیر نام خدا ذبح شوند (وما اهل لغیر الله به).

درباره تحریم این چهار چیز و فلسفه آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 427 به بعد توضیح کافی داده ایم.

و نیز حیواناتی که خفه شده باشند حرامند خواه بخودی خود و یا بوسیله دام و خواه بوسیله انسان این کار انجام گردد (چنانکه در زمان جاهلیت معمول بوده گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در میان دو شاخه درخت سخت می فشردند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند) (و المنخنقة).

در بعضی از روایات نقل شده که مجوس مخصوصا مقید بودند که حیوانات را از طریق خفه کردن آنها را بکشند سپس از گوشتشان استفاده کنند بنابراین ممکن است آیه ناظر به وضع آنها نیز باشد.

و حیواناتی که با شکنجه و ضرب، جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا بروند (والموقوذة). در تفسیر قرطبی نقل شده که در میان عرب معمول بود که بعضی از حیوانات را بخاطر بتها آنقدر می زدند تا بمیرد و آن را یکنوع عبادت می دانستند!

و حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند (و المتردية) و حیواناتی که به ضرب شاخ مرده باشند (و النطیحة).

و حیواناتی که بوسیله حمله درندگان کشته شوند (وما اکل السبع).

ممکن است یک فلسفه تحریم این پنج نوع از گوشتهای حیوانات بخاطر آن باشد که خون به قدر کافی از آنها بیرون نمی رود، زیرا تا زمانی که رگهای اصلی گردن بریده نشود، خون بقدر

کافی بیرون نخواهد ریخت و می دانیم که خون مرکز انواع میکربها است و با مردن حیوان قبل از هر چیز خون عفونت پیدا می کند، و به تعبیر دیگر این چنین گوشتها یکنوع مسمومیت دارند و جزء گوشتهای سالم محسوب نخواهد شد مخصوصاً اگر حیوان بر اثر شکنجه یا بیماری و یا تعقیب حیوان درنده ای بمیرد مسمومیت بیشتری خواهد داشت. به علاوه جنبه معنوی ذبح که با ذکر نام خدا و رو بقبله بودن حاصل میشود در هیچ یک از اینها نیست.

ولی اگر قبل از آنکه این حیوانات جان بسپارند به آنها برسند و با آداب اسلامی آنها را سر ببرند و خون بقدر کافی از آنها بیرون بریزد، حلال خواهد بود و لذا بدنبال تحریم موارد فوق می فرماید: (الا ما ذکیتم).

بعضی از مفسران احتمال داده اند که این استثناً تنها به قسم اخیر یعنی و ما اکل السبع بر می گردد، ولی اکثر مفسران معتقدند به تمام اقسام بر میگردد، و این نظر به حقیقت نزدیکتر است. ممکن است سؤال شود چرا با وجود (میتة 9 در آغاز آیه، این موارد ذکر گردیده است مگر تمام آنها داخل در مفهوم (میتة) نیست؟

در پاسخ می گوئیم: (میتة) از نظر فقهی و شرعی مفهوم وسیعی دارد و هر حیوانی که با طریق شرعی ذبح نشده باشد در مفهوم (میتة) داخل است، ولی در لغت، میتة معمولاً بحیوانی گفته میشود که خود به خود بمیرد، بنابراین موارد فوق در مفهوم لغوی میتة داخل نیست و لااقل احتمال این را دارد که داخل نباشد و لذا نیازمند به بیان است.

در زمان جاهلیت بت پرستان سنگهایی در اطراف کعبه نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت، آنها را (نصب) می نامیدند در مقابل آنها قربانی می کردند و خون قربانی را به آنها می مالیدند، و فرق آنها با بت همان بود که بتها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند اما (نصب) چنین نبودند، اسلام در آیه فوق اینگونه گوشتها را تحریم کرده و می گوید: (و ما ذبح علی النصب).

روشن است که تحریم این نوع گوشت جنبه اخلاقی و معنوی دارد نه جنبه مادی و جسمانی، و در واقع یکی از اقسام (ما اهل لغیر الله به) می باشد، که بخاطر رواجش در میان عرب جاهلی به آن تصریح شده است.

نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیه فوق آمده آنها است که بصورت (بخت آزمائی) ذبح و تقسیم می گردیده و آن چنین بوده که: ده نفر با هم شرطبندی می کردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبه تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان (برنده) و سه عدد عنوان (بازنده) ثبت شده بود در کیسه مخصوصی می ریختند و به صورت قرعه کشی آنها را بنام یک یک از آن ده نفر بیرون می آوردند، هفت چوبه برنده بنام هر کس می افتاد سهمی از گوشت بر میداشت، و چیزی در برابر آن نمی پرداخت، ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند، بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند، این چوبه های تیر را (ازلام) جمع (زلم) (بر وزن قلم) مینامیدند، اسلام خوردن این گوشتها را تحریم کرد، نه بخاطر اینکه اصل گوشت حرام بوده باشد بلکه بخاطر اینکه جنبه قمار و بخت آزمائی دارد و می فرماید: (وان تستقسموا بالازلام).

روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیانهای (فعالیت های حساب نشده اجتماعی) و برنامه های خرافی در آن جمع می باشد.

و در پایان برای تاکید بیشتر روی تحریم آنها می فرماید: تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار (ذلکم فسق).

اعتدال در استفاده از گوشت

آنچه از مجموع بحث های فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می شود این است که روش اسلام در مورد بهره برداری از گوشتها - همانند سایر دستورهائش یک روش کاملاً اعتدالی را در پیش گرفته، یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می

خوردند، و یا همانند بسیاری از غریبهای امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرمها چشم پوشی نمی کنند، و نه مانند هندوها که مطلقا خوردن گوشت را ممنوع میدانند، بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و مورد تنفر نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرائطی مقرر داشته است به این ترتیب که:

1 - حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می شود باید از حیوانات علف خوار باشند، زیرا گوشت حیوانات گوشتخوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالبا ناسالم و مایه انواع بیماریها است، به خلاف چهارپایان علفخوار که معمولا از غذاهای سالم و پاک استفاده میکنند. به علاوه همانطور که در گذشته ذیل آیه 72 سوره بقره گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود به کسانی که از آن میخورند منتقل می کند، بنابراین تغذیه از گوشت حیوانات درنده صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می نماید، و نیز بهمین دلیل است که در اسلام حیوانات جلال یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه میکنند تحریم شده است.

2 - حیواناتی که از گوشتشان استفاده میشود باید مورد تنفر نبوده باشند.

3 - و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند.

4 - حیواناتی که در مسیر شرک و بت پرستی قربانی میشوند و مانند آنها چون از نظر معنوی ناپاکند تحریم شده اند.

5 - یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبه خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی میباشد.

بعد از بیان احکام فوق دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث به چشم میخورد نخست میگوید: (امروز کافران از دین شما مایوس شدند بنابراین از آنها نترسید و تنها از (مخالفت) من بترسید).

(اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوه و اخشون).

و سپس میگوید: امروز دین و آئین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین شما پذیرفتم.

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا).

روز اکمال دین کدام روز است در اینجا بحث مهمی پیش می آید که منظور از (الیوم) (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چیست؟ یعنی کدام روز است که این (چهار جهت) در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده اند، و هم دین کامل شده، و هم نعمت خدا تکامل یافته، و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهائی مردم جهان پذیرفته است.

در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر (ﷺ) باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی، زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد، و لذا در پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم.

اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر (ﷺ) و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم. آیا منظور روزی است که احکام بالا درباره گوشتهای حلال و حرام نازل شده! قطعاً چنین نیست، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم، و تازه نزول این احکام سبب یاس کفار نمیشود، چیزی که سبب یاس کفار می شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تاثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشتهایی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند.

آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر (ﷺ) است!! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده اند).

پاسخ این سؤال نیز منفی است، زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر (ﷺ) در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.

و آیا مراد روز فتح مکه است (چنانکه بعضی احتمال داده اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است؟!

و یا منظور روز نزول آیات سوره براءت است که آنهم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است؟!

و از همه عجیبتتر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر (ﷺ) باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است.

بنابراین هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست. در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تایید میکنند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است و آن اینکه:

منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام (ﷺ) امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر (ﷺ) اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (ﷺ) در میان مسلمانان بی نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر (ﷺ) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نومییدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه دار و پایدار.

در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر (ﷺ) و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان، این آئین به تکامل نهائی نمی رسید. آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت.

و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه هایش بعنوان آئین نهائی از طرف خداوند پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده).

علاوه بر این، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می کند:

الف - جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر (ﷺ) بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.

و با توجه به اینکه وفات پیامبر (ﷺ) در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است.

ب - در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) نازل گردید، از جمله اینکه:

1 - دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم درباره علی (علیه السلام) نازل گردید.

2 - حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب (ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام)) از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر (ﷺ) در غدیر خم، علی (علیه السلام) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الیوم اکملت لکم... نازل شد، در این موقع پیامبر (ﷺ) فرمود:

الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضى الرب برسالتى وبالولاية لعلی (علیه السلام) من بعدی، ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله:

(الله اكبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار.)

3 - خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی (علیه السلام) و گفتار عمر بن خطاب.

بخ بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم.
آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید.

در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است.

در کتاب (احقاق الحق) از جلد دوم تفسیر (ابن کثیر) صفحه 14 و از (مقتل خوارزمی) صفحه 47 نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی (علیه السلام) یا روز غدیر خم نازل گردیده، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است.

مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین میگوید:

(که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد).

از آنچه در بالا گفتیم روشن میشود که: اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی اسناد آن، آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لا اقل مستفیض است، و در منابع معروف اسلامی نقل شده، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن، مانند (آلوسی در تفسیر روح المعانی) تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی سپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند، و یا مانند نویسنده تفسیر (المنار) با تفسیر ساده ای از آیه گذشته، بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است!

نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه 55 چنین می گوید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا...).

(خداوند به آنهایی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنانرا چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد.) در این آیه خداوند میفرماید: آئینی را که برای آنها (پسندیده) در روی زمین مستقر می سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله (رضیت) لکم الاسلام دینا که در آیه مورد بحث، درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با (ولایت) توام باشد، زیرا این همان اسلامی است که خدا (پسندیده) و وعده استقرار و

استحکامش را داده است، و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد.

مطلب دیگری که از ضمیمه کردن (آیه سوره نور) با (آیه مورد بحث) استفاده می شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین، و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار، و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است.

این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه (اليوم اكملت لكم دينكم...) جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح، یعنی علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نصب شد و به مضمون جمله اليوم یئس الذین كفروا من دینکم مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون و رضیت لکم الاسلام دینا آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت.

البته این تفسیر منافات با روایاتی که میگوید آیه سوره نور در شان مهدی (علیه السلام) نازل شده ندارد زیرا آمنوا منکم... دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی تر در زمان قیام مهدی (علیه السلام) انجام خواهد یافت (بنابراین کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کرده زمین گفته شود، و هم به قسمتی از آن، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده میشود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین) (دقت کنید).

یک سؤال لازم

تنها سؤال که در مورد آیه باقی میماند این است که اولاً طبق اسناد فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک خواهد آمد هر دو مربوط به جریان (غدیر) است، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده؟! یکی آیه 3 سوره مائده و دیگری آیه 67 همین سوره است.

ثانیاً این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی رسد.

در پاسخ باید گفت:

اولا میدانیم آیات قرآن، و همچنین سوره های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکی مشاهده می کنیم.

با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر (ﷺ) بوده است) آری، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود.

ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به (غدير) در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار میشود که برای محفوظ ماندن یک شیء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید). حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر (ﷺ) واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر (ﷺ)

به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر (ﷺ) را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده شاهد گویائی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر (ﷺ) داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قائل نبودند!

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هائی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟!.

از این گذشته - همانطور که دانستیم - اسناد مربوط به نزول آیه (اليوم اكملت لكم) درباره (غدير) و مساله جانشینی پیامبر (ﷺ) تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی

متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است.

در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشت‌های حرام برگشته، و حکم صورت اضطرار را بیان می‌کند و می‌گوید: (کسانی که به هنگام گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشت‌های حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی‌افکند و آنها را کیفر نمی‌دهد).

(فمن اضطر فی محمصة غیر متجانف لا ثم فان الله غفور رحیم).

مخمصة از ماده خمس (بر وزن لمس) به معنی (فرورفتگی) است، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می‌شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا به هنگام گرفتاری شخصی.

غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد، و آن یا به عنوان تاکید مفهوم اضطرار آمده، و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند، و آن را حلال نشمرد، و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد، و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 430 و 431 مراجعه کنید).

آیه (4) و ترجمه:

(يسلونك ماذا أحل لهم قل أحل لكم الطيبات و ما علمتم من الجوارح مكلبين تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما امسكن عليكم واذكروا اسم الله عليه و اتقوا الله إن الله سريع الحساب)
(4)

ترجمه:

4 - از تو سوال می کنند چه چیزها برای آنها حلال شده است بگو آنچه پاکیزه است برای شما حلال گردیده و (نیز صید) حیوانات شکاری که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده اید (برای شما حلال است) پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می کنند و) نگاه می دارند بخورید و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار) بر آن برید و از خدا پرهیزید که خداوند سریع الحساب است.

شان نزول:

درباره آیه فوق شان نزولهای ذکر کرده اند که مناسبتر از همه این است: زید الخیر و (عدی بن حاتم) که دو نفر از یاران پیامبر (ﷺ) بودند خدمتش رسیدند و عرض کردند: ما جمعیتی هستیم که با سگها و بازهای شکاری صید می کنیم، و سگهای شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می گیرند، بعضی از آنها را زنده به دست ما میرسد و آن را سر می بریم، ولی بعضی از آنها بوسیله سگها کشته می شوند، و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی کنیم و با اینکه می دانیم خدا گوشت مردار را بر ما حرام کرده، تکلیف ما چیست! آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

صید حلال

به دنبال احکامی که درباره گوشت‌های حلال و حرام در دو آیه گذشته بیان شد در این آیه نیز به قسمتی دیگر از آنها اشاره کرده و به عنوان پاسخ سؤالی که در این زمینه شده است، چنین می‌فرماید: (از تو درباره غذاهای حلال سؤال می‌کنند (يَسْئَلُونَكَ مَاذَا احِلْ لَهُمْ) .

سپس به پیامبر (ﷺ) دستور می‌دهد که نخست به آنها بگوید هر چیز پاکیزه ای برای شما حلال است (قُلْ احِلْ لَكُمْ الطِّيبَاتِ) .

یعنی تمام آنچه را اسلام تحریم کرده در زمره خبائث و ناپاکها است و هیچگاه قوانین الهی، موجود پاکیزه ای که طبعاً برای استفاده و انتفاع بشر آفریده شده است تحریم نمی‌کند و دستگاه (تشریع) در همه جا هم آهنگ دستگاه تکوین است.

سپس به سراغ صیدها رفته، می‌گوید: (صید حیوانات صیاد که تحت تعلیم شما قرار گرفته اند، یعنی از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها آموخته اید، برای شما حلال است) (وَمَا عَلَّمْتُمُ الْجَوَارِحَ مَكْلَبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مَا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ) .

جوارح در اصل از ماده (جرح) گرفته شده که گاهی به معنی کسب و گاهی به معنی زخم است، و به همین دلیل به حیوانات صیاد اعم از پرندگان و غیر پرندگان (جارحه) می‌گویند، و جمع آن (جوارح) است یعنی حیوانی که به صید خود زخم وارد می‌کند، و یا حیوانی که برای صاحب خود کسب می‌نماید.

و اگر به اعضای بدن جوارح گفته میشود به خاطر آن است که انسان بوسیله آنها کاری انجام می‌دهد و اکتسابی می‌کند.

و به این ترتیب جمله و مَا عَلَّمْتُمُ الْجَوَارِحَ تمام حیواناتی را که برای شکار کردن تربیت می‌شوند شامل می‌شود، ولی قید (مکلبین) که به معنی تربیت کنندگان سگهای شکاری است و از ماده کلب به معنی سگ گرفته شده است، آن را اختصاص به سگهای شکاری می‌دهد و به همین دلیل صید کردن با غیر سگهای شکاری مانند صید بوسیله بازهای شکاری و امثال آن را

شامل نمی شود، به همین جهت در فقه شیعه (تنها) صید به وسیله سگهای شکاری مجاز است اگر چه جمعی از مفسران دانشمندان اهل تسنن، همه را مجاز

می دانند و قید (مکلبین) را بمعنی وسیعی تفسیر کرده اند که اختصاصی به سگها ندارد، ولی همانطور که گفتیم ماده اصلی این لغت مفهوم آن را مخصوص به تربیت سگهای شکاری می کند. البته اگر حیوانات شکاری دیگر صیدی را از پای در آورند ولی قبل از آنکه بمیرد با آداب شرعی ذبح کنیم حلال است.

ضمنا جمله تعلمونهن مما علمکم الله اشاره به چند مطلب میکند: نخست اینکه باید تعلیم این گونه حیوانات استمرار یابد و اگر تعلیم خود را فراموش کنند و همانند یک سگ ولگرد حیوانی را بدرند، گوشت آن صید حلال نخواهد بود (چون فعل تعلمونهن مضارع است و مضارع دلالت بر استمرار دارد).

دیگر اینکه باید تعلیم و تربیت سگ مطابق اصول صحیحی باشد که با مفهوم (مما علمکم الله) سازگار باشد، و دیگر اینکه سرچشمه همه علوم هر چند ساده و کوچک باشد از ناحیه خدا است و ما بدون تعلیم او علمی نداریم.

ضمنا باید توجه داشت منظور از تعلیم سگهای شکاری آنست که آنچنان تربیت شوند که به فرمان صاحبان آنها حرکت کنند و به فرمانشان باز گردند ذکر این نکته نیز لازم است حیوانی را که سگها شکار می کنند اگر زنده بدست آید، باید طبق آداب اسلامی ذبح شود ولی اگر پیش از آنکه به آن برسند جان دهد، حلال است، اگر چه ذبح نشده است.

سپس در ذیل آیه اشاره به دو شرط دیگر از شرائط حلیت چنین صیدی کرده، می فرماید: از صیدی که سگهای شکاری برای شما نگاه داشته اند بخورید.

(فکلوا مما امسکن علیکم).

بنابراین اگر سگهای شکاری عادت داشته باشند قسمتی از صید خود را بخورند و قسمتی را وا گذارند، چنان صیدی حلال نیست و داخل در جمله و ما اکل السبع که در آیه قبل گذشت می

باشد و در حقیقت چنین سگی نه تعلیم یافته است و نه آنچه را که نگاه داشته مصداق (علیکم)
(برای شما) می باشد

بلکه برای خود صید کرده است (ولی بعضی از فقهاء این موضوع را به استناد روایاتی که در
منابع حدیث آمده شرط ندانسته اند که تفصیل آن در فقه آمده است) خلاصه اینکه باید آنها
آنچنان تربیت شوند که صید خود را نخورند.

دیگر اینکه به هنگامی که سگ شکاری رها می شود، نام خدا را ببرید
(واذکروا اسم الله علیه).

و در پایان برای رعایت تمام این دستورات، میفرماید: از خدا پرهیزید زیرا خداوند، سریع
الحساب است.

(واتقوا الله ان الله سریع الحساب).

آیه (5) و ترجمه:

(اليوم أحل لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم إذا ءاتيتموهن أجورهن محصنين غير مسافحين و لا متخذين أخدان و من يكفر بالإيمان فقد حبط عمله و هو في الآخرة من الخاسرين) (5)

ترجمه:

5 - امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد و (همچنین) غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنها حلال می باشد و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب حلال هستند هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید نه زناکار و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید، و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد اعمال او باطل و بی اثر میگردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود.

تفسیر:

خوردن غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان در این آیه که مکمل آیات قبل است، نخست میفرماید: (امروز آنچه پاکیزه است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است).

(اليوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم).

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد:

1 - منظور از الیوم (امروز) به عقیده جمعی از مفسران روز عرفه و به عقیده بعضی بعد از فتح خیبر است ولی بعید نیست که همان روز غدیر خم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد (توضیح این سخن را بزودی خواهیم گفت).

2 - ذکر حلال بودن (طبییات) با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده، به خاطر این است که مقدمه ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد.

3 - منظور از (طعام اهل کتاب) که در این آیه حلال شمرده شده است چیست؟
بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت، معتقدند که هر نوع طعامی را شامل می شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن، ولی اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده اند که منظور از آن غیر از گوشتهایی است که ذبیحه آنها باشد، تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند.

روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده این مطلب را تاکید می کند که منظور از طعام در این آیه، غیر ذبیحه های اهل کتاب است.

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که درباره آیه فوق چنین فرمود:
عنی بطعام مهم هاهنا الحبوب و الفاکهة غیر الذبائح التي یذبحون فانهم لا یذکرون اسم الله علیها:
(منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه ها است، نه ذبیحه های آنها زیرا آنها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی برند).

و روایات متعدد دیگری که در جلد 16 وسائل الشیعه در باب 51 از ابواب اطعمه و اشربه صفحه 371 مذکور است دقت در آیات گذشته نشان می دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیکتر است، زیرا همانطور که امام صادق (علیه السلام) هم در روایت فوق اشاره فرموده، اهل کتاب غالب شرائط ذبح اسلامی را رعایت نمی کنند، نه نام خدا را می برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می کنند و هم چنین پایبند به رعایت سایر شرائط نیستند چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحا تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود.

در اینجا چند سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر منظور از طعام غذاهائی غیر از گوشت است اینها که قبلا حلال بوده است، آیا قبل از نزول آیه خریدن گندم و یا حبوبات دیگر از اهل کتاب مانعی داشته! در حالی که همواره داد و ستد در میان مسلمانان و آنها وجود داشته است!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته اساسی در تفسیر آیه روشن می شود و آن اینکه آیه در زمانی نازل شد که اسلام بر شبه جزیره عربستان مسلط شده بود و موجودیت و حضور خود را در سراسر شبه جزیره اثبات کرده بود، بطوری که دشمنان اسلام از شکست مسلمین مایوس بودند، در اینجا محدودیتهائی را که در معاشرت مسلمانان با کفار قبلا وجود داشت و بخاطر همانها، رفت و آمد با آنان، میهمانی کردن آنها و یا میهمان شدن نزد آنان ممنوع بود، می بایست بر طرف گردد، لذا آیه نازل شد و اعلام داشت امروز که شما موقعیت خود را تثبیت کرده اید و از خطر آنها بیم ندارید محدودیتهای مربوط به معاشرت با آنان کم شده است می توانید به میهمانی آنها بروید و نیز می توانید آنها را میهمان کنید و همچنین میتوانید از آنها زن بگیرید (هر کدام با شرائطی که اشاره خواهد شد).

ناگفته نماند کسانی که اهل کتاب را پاک نمی دانند می گویند در صورتی می توان با آنها هم غذا شد که غذای آنها از قبیل غذاهای غیر مرطوب باشد و یا در صورت مرطوب بودن با دست آنها تماس نگرفته باشد و اما آن دسته از محققان که معتقد به طهارت اهل کتاب هستند، می گویند هم غذا شدن با آنها در صورتی که غذایشان از گوشتهای ذبیحه خودشان تهیه نشده باشد و یقین به نجاست عرضی (نجس شدن با مثل شراب یا آجود و مانند آنها) نداشته باشیم می توان با آنها هم غذا شد.

خلاصه اینکه آیه فوق در اصل ناظر به رفع محدودیتهای پیشین درباره معاشرت با اهل کتاب است، گواه بر آن این است که می فرماید: (غذای شما هم برای آنها حلال است) یعنی میهمانی کردن آنها بی مانع می باشد، و نیز بلا فاصله در آیه بعد حکم ازدواج با زنان اهل کتاب را بیان کرده، بدیهی است حکومتی می تواند چنین توسعه ای به اتباع خود بدهد که بر اوضاع محیط

کاملاً مسلط گردد، و بیمی از دشمن نداشته باشد، چنین شرائطی در واقع در روز غدیر خم و به عقیده بعضی در روز عرفه در حجة الوداع یا بعد از فتح خیبر حاصل گشت، اگر چه روز غدیر خم از هر جهت برای این موضوع مناسبتر بنظر میرسد.

اشکال دیگری که در تفسیر (المنار) درباره تفسیر آیه فوق آمده است این است که می گوید: کلمه طعام در بسیاری از آیات قرآن به معنی هر گونه غذائی است و حتی گوشتها را هم شامل می شود، چگونه ممکن است در آیه فوق، محدود به حبوبات و میوه ها و مانند آن باشد، سپس می نویسد: من این ایراد را در مجلسی که جمعی از شیعیان بودند مطرح کردم (و کسی پاسخ آن را نداشت).

به عقیده ما پاسخ ایراد فوق نیز روشن است، ما انکار نمی کنیم که طعام یک مفهوم وسیع دارد، ولی آیات سابق که درباره گوشتها بحث نموده و مخصوصاً گوشت حیواناتی را که بهنگام ذبح نام خدا بر آن نبرند تحریم کرده، این مفهوم وسیع را تخصیص میزند و محدود بغیر گوشت می کند، و می دانیم هر عامی یا مطلقاً قابل تخصیص و تقیید است، و این را نیز میدانیم که اهل کتاب مقید به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیستند، از آن گذشته سایر شرائطی را هم که در سنت آمده است، مسلماً رعایت نمی کنند.

در کتاب کنز العرفان در تفسیر این آیه اشاره به اشکال دیگری شده است که خلاصه اش این است: (طبیات) مفهوم وسیعی دارد و به اصطلاح عام است اما (طعام الذین اتوا الكتاب) خاص است و معمولاً ذکر خاص بعد از عام نکته ای باید داشته باشد که در اینجا نکته آن روشن نیست، سپس اظهار امیدواری می کند خداوند این مشکل علمی را برای او حل کند. با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، پاسخ این اشکال نیز معلوم میشود که ذکر حلیت طبیات در واقع مقدمه ای است برای بیان رفع محدودیت آمیزش با اهل کتاب، و در واقع آیه می گوید: هر چیز پاکیزه ای برای شما حلال شمرده شده، به همین جهت طعام اهل کتاب نیز (آنجا که پاکیزه باشد) برای شما حلال

است و محدودیتهائی که سابقا در معاشرت با آنها داشته اید در پرتو پیروزیهائی که امروز پیدا کرده اید تقلیل یافته است. (دقت کنید)

ازدواج با زنان غیر مسلمان

آیه فوق بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید و می فرماید: (زنان پاک دامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بپردازید).

(والمحصنات من المؤمنات والمحصنات من الذین اوتواالکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن).

به شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنا یا آشکار، و نه بصورت دوست پنهانی انتخاب کردن.

(محسنین غیر مسافحین و لا متخذی اخدان).

در حقیقت این قسمت از آیه نیز محدودیتهائی را که در مورد ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان بوده تقلیل میدهد و ازدواج آنها را با زنان اهل کتاب با شرائطی تجویز می نماید.

اما اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت، خواه ازدواج دائم باشد یا موقت، مجاز است و یا منحصرا ازدواج موقت جائز است در میان فقهای اسلام اختلاف نظر است.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند که آیه منحصرا ازدواج موقت را بیان می کند و بعضی از روایات که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه وارد شده، این نظر را تایید می نماید.

قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد، نخست اینکه می فرماید: اذا آتیتموهن اجورهن (بشرط اینکه اجر آنها را بپردازید) درست است که کلمه (اجر)، هم در مورد (مهر عقد دائم) و هم در مورد (مهر ازدواج موقت گفته می شود)، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر میگردد یعنی با آن تناسب بیشتری دارد، و دیگر اینکه تعبیر به (غیر مسافحین و لا متخذی اخدان) (به شرط اینکه از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید) نیز با

ازدواج موقت متناسبتر است، چه اینکه ازدواج دائم هیچگونه شباهتی با مساله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد، که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان و بی خبر ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می کنند، و از همه گذشته این تعبیرات عیناً در آیه 25 سوره نساء دیده می شود و می دانیم آن آیه درباره ازدواج موقت است.

ولی با این همه جمعی دیگر از فقهای ازدواج با اهل کتاب را مطلقاً مجاز می دانند و قرائن فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی بینند و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می کنند (شرح بیشتر در این باره باید از کتاب فقهی مطالعه شود).

ناگفته نماند که در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر بوجود آمده که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بیمانع است نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه بشکل آشکار نیز هم!

در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی بند و باری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده، زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می کنند، این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب میشود از سوغاتهای شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختیها و جنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب، هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرائطی که ذکر شد) و هم به آنها اطعام شود اما در مورد ازدواج تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده ولی زنان مسلمان به هیچوجه مجاز نیستند که با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، و فلسفه آن ناگفته پیدا است زیرا زنان بخاطر آنکه عواطف رقیقتری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان!.

و از آنجا که تسهیلات فوق درباره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوء استفاده بعضی قرار گیرد، و آگاهانه یا غیر آگاهانه بسوی آنها کشیده شوند در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده، میگوید: (کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد کفر بورزد و راه مؤمنان را رها کرده، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می رود و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود).

(و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین).

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد میکند باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تاثیر آنها قرار گیرید، و دست از آئین خود بر دارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود. در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پاره‌های از روایات و شان نزولی که نقل شده احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار میدهد که اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود.

آیه (6) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (6)

ترجمه:

6 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپا خاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دستها بکشید، خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید.

تفسیر:

پاک سازی جسم و جان

در آیات سابق، بحثهای گوناگونی درباره (طبیات جسمی و مواهب مادی) مطرح شد، در این آیه به (طبیات روح) و آنچه باعث پاکیزگی جان انسان می گردد، اشاره شده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از احکام وضو و غسل و تیمم که موجب صفای روح است، تشریح گردیده، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده، احکام وضو را به این ترتیب بیان می کند:

(ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپا خاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوئید و قسمتی از سر و همچنین پا را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید.

(یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الى المرافق وامسحوا برؤوسکم وارجلکم الى الکعبین).

در آیه حدود صورت، که باید در وضو شسته شود توضیح داده نشده ولی در روایات ائمه اهلبیت (علیهم السلام) که وضوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مشروحا بیان کرده اند.

1 - حد صورت از طرف طول از رستانگاه مو تا چانه و از طرف عرض آنچه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شست) قرار می گیرد، ذکر شده و این در حقیقت توضیح همان معنائی است که از کلمه (وجه) در عرف فهمیده می شود، زیرا وجه همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن مواجه می شود.

2 - حد دست که باید در وضو شسته شود، تا آرنج ذکر شده، زیرا مرافق جمع (مرفق) به معنی (آرنج) است، و چون هنگامی گفته شود دست را بشوئید ممکن است به ذهن چنین برسد که دستها را تا میچ بشوئید، زیرا غالبا این مقدار شسته میشود، برای رفع این توهّم می فرماید: تا آرنج بشوئید (الی المرافق).

و با این توضیح روشن می شود، کلمه (الی) در آیه فوق تنها برای بیان حد شستن است نه کیفیت شستن، که بعضی توهّم کرده اند و چنین پنداشته اند که آیه می گوید: باید دستها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوئید (آنچنانکه در میان جمعی از اهل تسنن رائج است).

توضیح اینکه این درست به آن میماند که انسان به کارگری سفارش میکند دیوار اطاق را از کف تا یک متر، رنگ کند، بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پائین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود نه بیشتر و نه کمتر.

بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود در آیه ذکر شده، و اما کیفیت آن در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که بوسیله اهلبیت به ما رسیده است آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.

باید توجه داشت که (مرفق) هم باید در وضو شسته شود، زیرا در اینگونه موارد به اصطلاح غایت داخل در مغیا است یعنی حد نیز داخل در حکم (محدود) است.

3 - کلمه (ب) که در (برؤ و سکم) می باشد طبق صریح بعضی از روایات و تصریح بعضی از اهل لغت به معنی (تبعیض) می باشد، یعنی قسمتی از سر را مسح کنید که در روایات ما محل آن به یکچهارم پیش سر، محدود شده و باید قسمتی از این یکچهارم هر چند کم باشد با دست مسح کرد - بنابراین آنچه در میان بعضی از طوائف اهل تسنن معمول است که تمام سر و حتی گوشها را مسح می کنند، با مفهوم آیه سازگار نمی باشد.

4 - قرار گرفتن (ارجلکم) در کنار (رؤ و سکم) گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود نه اینکه آن را بشویند (و اگر ملاحظه می کنیم (ارجلکم) بفتح لام قرائت شده بخاطر آن است که عطف بر محل (برؤ و سکم) است نه عطف بر (وجوهکم)).

5 - کعب در لغت بمعنی برآمدگی پشت پاها و هم بمعنی مفصل یعنی نقطه ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط میشود آمده است.

سپس به توضیح حکم غسل پرداخته و چنین می فرماید: (و اگر جنب باشید غسل کنید).
(وان کنتم جنباً فاطهروا).

روشن است که مراد از جمله (فاطهروا) شستن تمام بدن می باشد، زیرا اگر شستن عضو خاصی لازم بود می بایست نام آن برده شود، بنابراین هنگامی که می گوید خود را شستشو دهید، مفهومی شستشوی تمام بدن است، نظیر این در سوره نساء آیه 43 نیز آمده است که میگوید: حتی تغتسلوا.

(جنب) - همانطور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه 43 سوره نساء اشاره کرده ایم - مصدری است که بمعنی (اسم فاعل) آمده، و در اصل بمعنی (دور شونده) است زیرا ریشه اصلی آن که (جنابت) بمعنی (بعد) و دوری است، و اگر شخص (جنب) به این عنوان نامیده می شود بخاطر آن است که باید در آن حال، از نماز و توقف در مسجد و مانند آن دوری کند، و این کلمه

(جنب) هم بر مفرد، هم بر جمع و هم بر مذکر و هم بر مؤنث اطلاق میشود، اطلاق (جار جنب) بر همسایه دور بهمین مناسبت است. ممکن است ضمناً از اینکه قرآن در آیه فوق می گوید بهنگام نماز اگر جنب هستید غسل کنید استفاده شود که غسل جنابت جانشین وضو نیز می شود. سپس به بیان حکم تیمم پرداخته و میگوید: (و اگر از خواب برخاسته اید و قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید و یا اگر از قضای حاجت برگشته اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده اید و دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید).

(و ان کنتم مرضی او علی سفر او جا احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیباً).

نکته ای که باید به آن توجه داشت آن است که جمله - او جا احد منکم من الغائط و جمله او لامستم النساء - همانطور که قبلاً هم اشاره کردیم - عطف بر آغاز آیه یعنی جمله اذا قمتم الى الصلوة است، در حقیقت در آغاز آیه اشاره به مساله خواب شده و در ذیل آیه اشاره به دو قسمت دیگر از موجبات وضو یا غسل گردیده است.

و اگر این دو جمله را عطف به (علی سفر) بگیریم دو اشکال در آیه تولید خواهد شد، نخست اینکه از قضای حاجت برگشتن نمی تواند نقطه مقابل مرض یا مسافرت باشد و لذا مجبوریم (او) را به معنی (واو) بگیریم (همانطور که جمعی از مفسرین گفته اند) و این کاملاً بر خلاف ظاهر است، به علاوه ذکر خصوص قضای حاجت از میان موجبات وضو، بدون دلیل خواهد بود - اما اگر آنطور که گفتیم آیه را تفسیر کنیم هیچیک از این دو اشکال متوجه نخواهد شد (دقت کنید) (اگر چه ما هم مانند بسیاری از مفسران در جلد سوم ذیل آیه 43 نسأ (او) را به معنی (واو) ذکر کردیم ولی آنچه در اینجا گفته شد به نظر نزدیکتر می باشد).

موضوع دیگر اینکه در این آیه مساله جنابت دو بار ذکر شده و ممکن است برای تاکید باشد و نیز ممکن است کلمه جنب بمعنی جنابت و احتلام در خواب و او لامستم النساء کنایه از جنابت بوسیله آمیزش جنسی باشد، و اگر قیام در آیه را بمعنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم (همانطور

که در روایات ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده و در خود آیه نیز قرینه ای بر آن وجود دارد) گواهی بر این معنی خواهد بود (دقت کنید).

سپس طرز تیمم را اجمالاً بیان کرده، میگوید: (بوسیله آن صورت و دستهای خود را مسح کنید).

(فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه) .

روشن است که منظور این نیست که چیزی از خاک بر دارند و به صورت و دست بکشند، بلکه منظور این است پس از زدن دست بر خاک پاک، صورت و دستها را مسح کنند، ولی بعضی از فقها بخاطر همین کلمه (منه) گفته اند

باید حداقل غباری هر چند مختصر باشد بدست بچسبد.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند معنی صعیدا طیباً است: بسیاری از دانشمندان لغت برای صعید دو معنی ذکر کرده اند، یکی خاک و دیگری تمام چیزهایی که سطح کره زمین را پوشانیده، اعم از خاک، ریگ، سنگ و غیره، و همین موضوع باعث اختلاف نظر فقها در چیزی که تیمم بر آن جایز است شده که آیا فقط تیمم بر خاک جایز است و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می کند، ولی با توجه به ریشه لغوی کلمه (صعید) که همان (صعود و بالا قرار گرفتن) می باشد، معنی دوم به ذهن نزدیکتر است.

طیب به چیزهایی گفته می شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات اطلاق شده است (البلد الطیب - مساکن طيبة - ریح طیب - حیاة طيبة و...) و هر چیز پاکیزه را نیز (طیب) می گویند زیرا طبع آدمی ذاتاً از اشیاء ناپاک متنفر است. و از اینجا روشن میشود که خاک تیمم باید کاملاً پاک و پاکیزه باشد.

مخصوصاً در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده روی این موضوع کرارا تکیه شده است، در روایتی چنین می خوانیم:

نهی امیر المؤمنین ان یتیمم الرجل بتراب من اثر الطریق:

علی (علیه السلام) از تیمم کردن به روی خاکهای آلوده که در جاده ها است نهی فرمود قابل توجه اینکه تیمم اگر چه در قرآن و حدیث بمعنی همین وظیفه مخصوص اسلامی است ولی در لغت بمعنی قصد کردن است، در حقیقت قرآن می گوید: به هنگامی که می خواهید تیمم کنید باید تصمیم بگیرید قطعه زمین پاکی را از میان قطعات مختلف زمین انتخاب نموده و بر آن تیمم کنید، قطعه ای که طبق مفهوم (صعید) که از ماده صعود است روی زمین قرار گرفته، و در معرض ریزش بارانها و تابش آفتاب و وزش باد باشد، روشن است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این صفات است نه تنها استفاده از آن بر خلاف بهداشت نیست بلکه همانطور که در جلد سوم ذیل آیه 43 سوره نساء شرح دادیم طبق گواهی دانشمندان اثر میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد!

فلسفه وضو و تیمم

درباره فلسفه (تیمم) در جلد سوم به اندازه کافی بحث شد، اما درباره فلسفه (وضو)، شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است: فایده بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی، از نظر بهداشتی شستن صورت و دستها آن هم پنج بار و یا لااقل سه بار در شبانه روز، اثر قابل ملاحظه ای در نظافت بدن دارد، مسح کردن بر سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است، سبب میشود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم، و همانطور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد.

و از نظر اخلاقی و معنوی چون با قصد قربت و برای خدا انجام می شود اثر تربیتی دارد مخصوصا چون مفهوم کنائی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام بر می دارم مؤید این فلسفه اخلاقی و معنوی است.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) میخوانیم:

انما امر بالوضوء و بدء به لان يكون العبد طاهرا اذا قام بين يدي الجبار، عند مناجاته اياه، مطيعا له فيما امره، نقيًا من الادناس و النجاسة، مع ما فيه من ذهاب الكسل، و طرد النعاس و تزكية الفؤاد للقيام بين يدي الجبار:

(برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند، و دستورات او را بکار بندند، از آلودگیها و نجاستها بر کنار شوند، علاوه بر این وضو سبب می شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد.)
از توضیحاتی که درباره فلسفه غسل خواهیم گفت نیز فلسفه وضو روشنتر می شود.
فلسفه غسل

بعضی می پرسند: چرا اسلام دستور می دهد که به هنگام جنب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معینی آلوده می شود، و آیا میان بول کردن و خارج شدن منی تفاوتی هست که در یکی فقط محل را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟
این سؤال یک پاسخ اجمالی دارد و یک پاسخ مشروح:

پاسخ اجمالی آن این است که خارج شدن منی از انسان، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زوائد) بدلیل اینکه اثر آن در تمام بدن آشکار می گردد، و تمام سلولهای تن بدن با خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو میروند و این خود نشانه تاثیر آن روی تمام اجزای بدن است توضیح اینکه: طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیتهای بدن را کنترل می کنند (اعصاب سمپاتیک) و (اعصاب پاراسمپاتیک) این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاهها و جهازات داخلی و خارجی گسترده اند، وظیفه اعصاب سمپاتیک (تند کردن) و به فعالیت واداشتن دستگاههای مختلف بدن است، و وظیفه اعصاب (پاراسمپاتیک) (کند کردن) فعالیت آنهاست، در واقع یکی نقش (گاز

اتومبیل و دیگری نقش (ترمز) را دارد، و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی، دستگاههای بدن بطور متعادل کار می کند.

گاهی جریانهایی در بدن رخ میدهد که این تعادل را بهم میزند، از جمله این جریانها مسئله (ارگاسم) (اوج لذت جنسی) است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می گیرد.

در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیکی (اعصاب ترمز کننده) بر اعصاب سمپاتیکی (اعصاب محرک) پیشی می گیرد و تعادل به شکل منفی بهم می خورد.

این موضوع نیز ثابت شده است که از جمله اموری که می تواند اعصاب سمپاتیکی را بکار وادارد و تعادل از دست رفته را تامین کند تماس آب با بدن است و از آن جا که تاثیر (ارگاسم) روی تمام اعضای بدن بطور محسوس دیده می شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن بهم می خورد دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی، یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد.

البته فایده غسل منحصر به این نیست بلکه غسل کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز می باشد که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل اگر بدن را بدون نیت و قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند غسل صحیح نیست در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی، هم روح متاثر می شود و هم جسم، روح به سوی شهوات مادی کشیده می شود، و جسم به سوی سستی و رکود، غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم به علت اینکه به قصد قربت انجام می یابد شستشوی جان است، اثر دوگانه ای در آن واحد روی جسم و روح می گذارد تا روح را به سوی خدا و معنویت سوق می دهد، و جسم را بسوی پاکی و نشاط و فعالیت.

از همه اینها گذشته، وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت، در طول زندگی است زیرا بسیاری از کسانی که از نظافت خود غافل می شوند

ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می کند که در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاهدارند، این موضوع اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد، در عصر و زمان ما نیز بسیارند کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند. (البته این حکم بصورت یک قانون کلی و عمومی است حتی کسی را که تازه بدن خود را شسته شامل می شود).

مجموع جهات سه گانه فوق روشن می سازد که چرا باید به هنگام خروج منی (در خواب یا بیداری) و همچنین آمیزش جنسی (اگر چه منی خارج نشود) غسل کرد و تمام بدن را شست. در پایان آیه، برای اینکه روشن شود هیچگونه سختگیری در دستورات گذشته در کار نبوده بلکه همه آنها بخاطر مصالح قابل توجهی تشریع شده است، می فرماید: خداوند نمی خواهد شما را به زحمت بیفکند، بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمتهای او را بگوئید.

(ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون).

در حقیقت جمله های فوق بار دیگر این واقعیت را تاکید می کند که تمام دستورهای الهی و برنامه های اسلامی بخاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده و به هیچوجه هدف دیگری در کار نبوده است، خداوند می خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود.

ضمناً باید توجه داشت که جمله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج: خداوند نمی خواهد تکلیف طاقت فرسایی بر دوش شما بگذارد گرچه در ذیل احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده، اما یک قانون کلی را بیان می کند، که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت فرسا نیست بنابراین اگر مشاهده کنیم که پاره ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت باری بخود بگیرد و غیر قابل تحمل می شود آن حکم در مورد آنها - بدلیل همین آیه - استثناً می خورد و ساقط می شود، مثلاً اگر روزه برای افرادی همچون پیرمردان و پیره زنان ناتوان و امثال آنها مشقت بار گردد، بدلیل همین آیه روزه بر آنها واجب نیست.

البته نباید فراموش کرد که پاره ای از دستورات که ذاتا مشکل است، و باید بخاطر مصالح مهمی که در کار است آن مشکلات را تحمل کرد همانند حکم جهاد با دشمنان حق، این قانون کلی در فقه اسلامی تحت عنوان قاعده لا حرج بعنوان یک اصل اساسی در ابواب مختلف مورد استناد فقها می باشد و احکام زیادی را از آن استنباط کرده اند.

آیه (7) و ترجمه:

(واذكروا نعمة الله عليكم و ميثقه الذي واثقكم به إذ قلتم سمعنا و أ طعنا و اتقوا الله إن الله عليم بذات الصدور) (7)

ترجمه:

7 - و بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که موکدا از شما گرفت، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم، و از (مخالفت فرمان) خدا بیرهیزید که خدا از درون سینه ها آگاه است.

تفسیر:

پیمانهای الهی

بتناسب بحثی که در آیه گذشته درباره قسمتی از احکام اسلام و تکمیل نعمتهای الهی گذشت در این آیه بار دیگر مسلمانان را به اهمیت نعمتهای بی پایان خداوند که مهمترین آنها نعمت ایمان و اسلام و هدایت است، توجه داده می فرماید: نعمتهای خدا را بیاد بیاورید.

(واذكروا نعمة الله عليكم).

گرچه نعمت در اینجا مفرد است ولی معنی جنس دارد و جنس در اینجا در معنی عموم استعمال شده و به این ترتیب همه نعمتها را شامل می شود.

البته این احتمال نیز در آیه هست که منظور خصوص نعمت اسلام باشد که در آیه قبل اجمالا به آن اشاره شده است آنجا که می گوید: ولینم نعمته علیکم.

و چه نعمتی از آن بالاتر که در سایه اسلام، همه گونه مواهب و افتخارات و امکانات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که قبلا کاملا پراکنده و جاهل و گمراه و خونخوار و فاسد و مفسد بودند به صورت جمعیتی متشکل و متحد و دانا با امکانات مادی و معنوی فراوان در آمدند.

سپس پیمانی را که با خدا بسته اند، یادآور شده می گوید: پیمانی را که بطور محکم خدا با شما بست فراموش نکنید، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم.

(و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا).

در اینکه منظور از این پیمان کدام پیمان است، دو احتمال وجود دارد، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در حدیبیه و یا حجة الوداع و یا عقبه و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام بطور ضمنی با خدا بسته اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش، هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن بنام (عالم ذر) تعبیر می شود.

توضیح اینکه: خداوند به هنگام آفرینش انسان، استعدادهای قابل ملاحظه ای به او دارد و مواهب بیشماری در اختیار او گذاشت، از جمله استعداد مطالعه اسرار آفرینش و شناخت پروردگار بوسیله آنها و همچنین عقل و هوش و ادراکی که بوسیله آن پیامبران را بشناسد و دستورهای آنها را بکار بندد - خداوند با دادن این استعدادها عملاً از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن در مسیر صحیح بهره گیرند و افراد انسان نیز به زبان حال و استعداد فریاد بر آورده اند که سمعنا و اطعنا: شنیدیم و به کار بستیم.

این پیمان وسیعترین و محکمترین و عمومیتترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است و همان است که علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه به آن اشاره کرده می فرماید: لیستادوهم میثاق فطرته: پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند.

بدیهی است این پیمان وسیع، همه مسائل دینی را نیز در بر می گیرد.

و هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به تمام پیمانهای تکوینی و تشریعی (پیمانهای که خدا به حکم فطرت گرفته و یا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت) باشد، و از اینجا روشن می شود حدیثی که می گوید: منظور از میثاق همان پیمانی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حجة الوداع در موضوع ولایت علی (علیه السلام) گرفت با آنچه در بالا ذکر کردیم سازگار است زیرا

بارها گفته ایم که تفسیرهایی که در ذیل آیات در این گونه موارد می آید اشاره به یکی از مصداقهای روشن است نه بمعنی انحصار.

ضمناً باید توجه داشت که میثاق در اصل از ماده وثاقه یا وثوق بمعنی بستن و محکم کردن چیزی با طناب و مانند آن است، و بعداً به هر کاری که موجب آرامش خاطر می شود گفته شده و از آنجا که عهد و پیمان شبیه گرهی است که میان دو نفر یا دو گروه می خورد و موجب آرامش فکر آنها است، به آن میثاق می گویند.

و در پایان آیه برای تاکید این معنی میفرماید: پرهیزگاری پیشه کنید خداوند از اسرار درون سینه ها آگاه است.

(واتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور).

تعبیر به بذات الصدور که ترکیبی از ذات بمعنی عین و حقیقت و صدور به معنی سینه ها است، اشاره به این است که خداوند از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچکس جز خودش از آن آگاهی ندارد با خبر است. اما اینکه چگونه عواطف و احساسات و نیات و تصمیمات به قلب و درون سینه ها نسبت داده شده در صفحه 54 جلد اول مشروحاً بحث کرده ایم.

آیه (8) تا (10) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا
اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) (۸) (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرٌ عَظِيمٌ) (۹) (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ)
(10)

ترجمه:

8 - ای کسانی که ایمان آورده اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید،
دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر
است و از خدا پرهیزید که از آنچه انجام می دهید آگاه است.

9 - خداوند به آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و پاداش
عظیمی داده است.

10 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند.

تفسیر:

دعوت اکید به عدالت

این آیه دعوت به قیام به عدالت می کند و نظیر آن با تفاوت مختصری در سوره نساء آیه 135
گذشت، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید همواره
قیام برای خدا کنید و به حق و عدالت گوهی دهید.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ).

سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده، به مسلمانان چنین هشدار می دهد که:
نباید کینه ها و عداوتهای قومی و تصفیه حسابهای شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب
تجاوز به حقوق دیگران گردد، زیرا عدالت از همه اینها بالاتر است.

(ولا يجرمنكم شنان قوم على الا تعدلوا).

بار دیگر بخاطر اهمیت موضوع روی مساله عدالت تکیه کرده، می فرماید: عدالت پیشه کنید که پرهیزگاری نزدیکتر است.

(اعدلوا هو اقرب للتقوى).

و از آنجا که عدالت مهمترین رکن تقوا و پرهیزگاری است، برای سومین بار بعنوان تاکید اضافه می کند از خدا پرهیزید زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است.

(واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون).

تفاوتی که میان این آیه و آیه ای که در سوره نساء آمده است از چند جهت می باشد: نخست اینکه در آیه نساء، دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده، اما در اینجا دعوت به قیام برای خدا شده و گواهی دادن به حق و عدالت، و شاید این تفاوت بخاطر آن باشد که در آیه نساء، هدف این بوده که گواهیها برای خدا باشد نه برای بستگان و خویشاوندان و نزدیکان، اما در اینجا چون سخن از دشمنان در میان بوده تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده یعنی نه به ظلم و ستم.

دیگر اینکه در سوره نساء اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده و در اینجا اشاره به عامل دیگری، در آنجا حب افراطی بیدلیل، و در اینجا بغض افراطی بی جهت، ولی هر دو در موضوع پیروی از هوا و هوس که در سوره نساء با جمله فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا آمده است جمعند بلکه پیروی از هوا سرچشمه وسیعتری برای ظلم و ستم است زیرا گاهی ظلم و ستم بخاطر هوا پرستی و حفظ منافع شخصی است نه به خاطر حب و بغض دیگران، بنابراین ریشه واقعی انحراف از عدالت همان پیروی از هوا است که در گفتار پیامبر (ﷺ) و امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین آمده است:

اما اتباع الهوى فيسد عن الحق:

هوا پرستی شما را از حق باز می دارد.

عدالت یک رکن مهم اسلام

کمتر مسالهای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد، زیرا مساله عدل همانند مساله توحید در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده، یعنی همانطور که هیچیک از مسائل عقیدهای و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست، همچنین هیچیک از آنها را خالی از روح عدل نخواهیم یافت.

بنابراین جای تعجب نیست که عدل بعنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسلمانان شناخته شود، گر چه عدالتی که جزء اصول مذهب است یکی از صفات خدا است و در اصل خدانشناسی که نخستین اصل از اصول دین است مندرج می باشد ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معنی است

و به همین دلیل در مباحث اجتماعی اسلام روی هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است. ملاحظه احادیث زیر بعنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است.

پیامبر اسلام (ﷺ) می فرماید:

ایاکم و الظلم فان الظلم عند الله هو الظلمات يوم القيامة.

از ظلم بیرهیزید زیرا در روز رستاخیز که هر عملی بشکل مناسبی مجسم میشود ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده ای از تاریکی، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت و می دانیم هر خیر و برکتی هست در نور است و ظلمت منبع، هر گونه عدم و فقدان میباشد.

2 - بالعدل قامت السموات و الارض:

آسمانها و زمین بر اساس عدل استوارند.

این تعبیر رساترین تعبیری است که درباره عدالت ممکن است بشود یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمی شود بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمانها و زمین همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود برقرار

هستند و اگر لحظه ای، و بمقدار سر سوزنی، از این اصول منحرف شوند رو به نیستی خواهند گذارد.

شبهه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری می خوانیم که می فرماید:

(الملك يبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم):

حکومتها ممکن است کافر باشند و دوام یابند اما اگر ظالم باشند دوام نخواهند یافت، زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی سریع و فوری است توجه به جنگها، اضطرابها، ناراحتیها، هرج و مرجهای سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، بحرانهای اقتصادی در دنیای امروز نیز بخوبی این حقیقت را ثابت می کند.

اما آنچه باید کاملاً به آن توجه داشت این است که اسلام تنها توصیه بعدالت نمی کند بلکه مهمتر از آن اجرای عدالت است، خواندن این آیات و روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب، و یا گفتن آنها در لابلای سخنرانیها به تنهایی درد بی عدالتی و تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه اسلامی درمان نمی کند، بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود.

سپس در آیه بعد - طبق سنت قرآن - که پس از احکام خاصی برای تاکید و تکمیل آن اشاره بقوانین و اصول کلی می کند در اینجا نیز برای تاکید مساله اجرای عدالت و گواهی بحق چنین می فرماید: خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده آمرزش و پاداش عظیم داده است.

(وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم).

و در مقابل: کسانی که خدا را انکار کنند و آیات او را تکذیب نمایند از اصحاب دوزخند.

(والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم).

قابل توجه اینکه آمرزش و اجر عظیم بعنوان یک وعده الهی در آیه ذکر شده و فرموده: وعد

الله... ولی کیفر دوزخ به صورت نتیجه عمل بیان شده و می فرماید:

کسانی که دارای چنین اعمالی باشند، چنان سرنوشتی خواهند داشت و این در حقیقت اشاره به مساله فضل و رحمت خدا در مورد پاداش های سرای دیگر است، که به هیچوجه برابری با اعمال ناچیز انسان ندارد، همانطور که مجازاتهای آن جهان جنبه انتقامی نداشته بلکه نتیجه خود اعمال آدمی است.

ضمناً تعبیر به اصحاب الجحیم با توجه به اینکه اصحاب به معنی یاران و ملازمان می باشد دلیل بر آنست که آنها ملازم دوزخ خواهند بود، ولی این آیه به تنهایی نمی تواند دلیل بر مساله خلود باشد آن چنانکه در تفسیر تبیان و مجمع البیان و تفسیر فخر رازی آمده است، زیرا ملازمت ممکن است دائمی باشد و ممکن است مدتی بطول بیانجامد و سپس قطع شود، چنانکه تعبیر به اصحاب السفینه (یاران کشتی) که درباره سرنشینان کشتی نوح در قرآن آمده است دائمی نبوده البته شک نیست که کفار خلود در دوزخ دارند ولی در آیه فوق از آن سخنی نرفته بلکه از آیات دیگری استفاده می شود.

آیه (11) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (11)

ترجمه:

11 - ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشیده بیاد آورید، آن زمان که جمعی (از دشمنان) قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بر دارند) اما خدا دست آنها را از شما باز داشت، از خدا بپرهیزید، و مومنان باید تنها بر خدا توکل (و تکیه) کنند.

تفسیر:

بدنبال یادآوری نعمتهای الهی در چند آیه قبل، در این آیه روی سخن را بار دیگر به مسلمانان کرده و قسمتی دیگر از نعمتهای خود را به یاد آنها می آورد تا به شکرانه آن در اطاعت فرمان خدا و اجرای اصول عدالت بکوشند، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بیاد آورید در آن زمان که جمعیتی تصمیم گرفته بودند، دست به سوی شما دراز کنند و شما را از میان ببرند، ولی خداوند شر آنها را از شما دفع کرد.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ).

خداوند کرارا در آیات قرآن مسلمانان را به یاد نعمتهای گوناگون و الطاف خود به آنها می اندازد، تا به این وسیله روح ایمان را در آنها تقویت و حس شکرگزاری و ثبات در برابر مشکلات را در آنها برانگیزد، و آیه فوق یکی از این آیات است.

اما در اینکه این آیه اشاره به کدام داستان می کند، در میان مفسران گفتگو بسیار است، بعضی آن را اشاره به دفع خطر یهودیان بنی النضیر که طرح نابودی پیامبر (ﷺ) و مسلمانان را در مدینه کشیده بودند می دانند، و بعضی دیگر اشاره به داستان بطن نخل که در ماجرای حدیبیه در

سال ششم هجرت واقع شد، دانسته اند آنجا که جمعی از مشرکان مکه تصمیم گرفتند به سرکردگی خالد بن ولید در نماز عصر به مسلمانان حمله ور شوند و پیامبر (ﷺ) از این توطئه آگاه گشت و با خواندن نماز کوتاه خوف، نقشه آنها نقش بر آب شد، و بعضی اشاره به حوادث دیگری از زندگی پر حادثه پیامبر (ﷺ) و مسلمانان می دانند.

بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که اشاره به تمام حوادثی است که در طول تاریخ اسلام واقع شده، این تفسیر، اگر از کلمه قوم که نکره است و دلیل بر وحدت می باشد صرف نظر کنیم، از همه تفاسیر بهتر است، و در هر حال این آیه مسلمانان را متوجه خطراتی که ممکن بود برای همیشه نامشان را از صفحه روزگار براندازد می کند، و به آنها هشدار می دهد که به پاس این نعمتها، تقوا را پیشه کنند و بر خدا تکیه نمایند و بدانند اگر پرهیزگار باشند، در زندگی تنها نخواهند ماند، و آن دست غیبی که همیشه حافظ آنها بوده باز هم از آنها حمایت خواهد کرد.

(و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

روشن است که منظور از توکل این نیست که انسان به بهانه واگذاری کارش بخدا، شانه از زیر بار مسئولیتها خالی کند و یا تسلیم حوادث گردد، بلکه منظور این است که در عین بکار گرفتن تمام قدرت و نیرو، اولاً توجه داشته باشد که آنچه دارد از خود او نیست، و از ناحیه دیگری است و به این وسیله روح غرور و خودبینی را در خود بکشد، و ثانیاً هرگز از بزرگی حوادث و مشکلات نهراسد و مایوس نشود و بداند تکیه گاهی دارد که قدرتش بالاترین قدرتها است.

ضمناً با توجه به اینکه در این آیه نخست دستور به تقوا می دهد، سپس اشاره به مساله توکل می کند، استفاده می شود که حمایت خدا شامل حال پرهیزگاران است.

باید توجه داشت که تقوا از ماده وقایه به معنی خویشتن داری و جلوگیری کردن از عوامل سوء و فساد است.

آیه (12) و ترجمه:

(و لقد أخذ الله ميثق بني إسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا و قال الله إني معكم لئن أقمت الصلوة و أتيتم الزكوة و دمنتم برسلي و عززتموهم و أقرضتم الله قرضا حسنا لا كفرن عنكم سيئاتكم و لا دخلنكم جنت تجري من تحتها الا نهر فمن كفر بعد ذلك منكم فقد ضل سوا السبيل) (12)

ترجمه:

12 - خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت، و از آنها دوازده رهبر و سرپرست برانگیختیم و خداوند (به آنها) گفت من با شما هستم، اگر نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید و بخدا قرض الحسن بدهید (در راه او به نیازمندان کمک کنید) گناهان شما را می پوشانم (می بخشم) و شما را در باغهای بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد می کنم، اما هر کس بعد از این کافر شود از راه راست منحرف گردیده است.

تفسیر:

در این سوره از آغاز اشاره به مساله وفای به عهد شده، و این معنی بمناسبتهای مختلف تکرار گردیده است، از جمله در آیه فوق است، و شاید یک فلسفه این همه تاکید پی در پی روی مساله وفای به عهد و مذمت از پیمان شکنی، برای اهمیت دادن به مساله پیمان غدیر است که در آیه 67 خواهد آمد.

در آغاز آیه مورد بحث می فرماید: ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که بدستورات ما عمل کنند و بدنبال این پیمان دوازده رهبر و سرپرست برای آنها برگزیدیم، تا هر یک سرپرستی یکی از طوائف دوازده گانه بنی اسرائیل را بر عهده گیرد.

(و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم اثني عشر نقيبا).

نقیب در اصل از ماده نقب (بر وزن نقد) گرفته شده که بمعنی روزنه های وسیع، مخصوصاً راههای زیر زمینی می باشد، و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار جمعیت آگاه است، گوئی در میان آنها نقبی ایجاد کرده و از وضع آنها آگاه شده، و گاهی نقیب به کسی گفته می شود که رئیس جمعیت نیست و تنها معرف و وسیله شناسائی آنها است، و اگر به فضائل اشخاص عنوان مناقب اطلاق می شود، بخاطر آن است که با فحص و کنجکاوی باید از آنها آگاه گشت.

بعضی از مفسران نقیب را در آیه فوق تنها بمعنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته اند، ولی این معنی بسیار بعید بنظر می رسد، زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می شود، آن است که نقبای بنی اسرائیل هر یک سرپرست طایفه خود بودند، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده که:

انهم كانوا وزراً و صاروا انبياء بعد ذلك:

نقبای بنی اسرائیل، وزیران موسی بودند و بعد به مقام نبوت رسیدند در حالات پیامبر اسلام (ﷺ) می خوانیم که در شب عقبه که مردم مدینه برای دعوت آن حضرت به محل عقبه آمده بودند دستور داد که دوازده نفر نقیب از میان خودشان به تعداد نقبای بنی اسرائیل انتخاب کنند که مسلماً وظیفه آنها نیز مساله رهبری جمعیت بود نه تنها خبرگزاری.

جالب توجه اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن وارد شده اشاره به خلفا و جانشینان دوازده گانه پیامبر اسلام (ﷺ) گردیده و تعداد آنها به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی شده است که ما در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می کنیم:

1 - پیشوای معروف اهل تسنن احمد حنبل در مسند خود از مسروق نقل میکند که می گوید: از عبد الله بن مسعود پرسیدم چند نفر بر این امت حکومت خواهند کرد ابن مسعود در پاسخ گفت:

لقد سئلنا رسول الله (ﷺ) فقال اثني عشر كعدة نقباً بنی اسرائیل:

ما از پیامبر (ﷺ) همین سؤال را کردیم و او در پاسخ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل

2 - در تاریخ ابن عساکر از ابن مسعود چنین نقل شده که می گوید از پیامبر (ﷺ) سؤال کردیم چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد، فرمود:

ان عدة الخلفاء بعدی عدة نقباً موسی:

عده خلفای بعد از من عده نقبای موسی خواهد بود.

3 - در منتخب کنز العمال از جابر بن سمره چنین نقل شده که بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد به عدد نقبای بنی اسرائیل.

نظیر این حدیث در ینابیع الموده صفحه 445 و در کتاب البدایة و النهایه جلد 6 صفحه 247 نیز نقل شده است.

سپس وعده خدا را به بنی اسرائیل چنین تشریح می کند که خداوند به آنها گفت: من با شما خواهم بود و از شما حمایت می کنم (و قال الله انی معکم). اما به چند شرط:

1 - به شرط اینکه نماز را برپا دارید (لئن اقمتم الصلوة).

2 - و زکات خود را بپردازید (و آتیتم الزکاة).

3 - به پیامبران من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید (و آمنتتم برسلی و عززتموهم).

4 - علاوه بر این، از انفاق های مستحب که یکنوع قرض الحسنه با خدا است خودداری ننمائید (واقرضتم الله قرضاً حسناً).

اگر به این پیمان عمل کنید، من سیئات و گناهان گذشته شما را می بخشم (لاکفرن عنکم سیئاتکم).

و شما را در باغهای بهشت که از زیر درختان آن نهرها جاری است داخل میکنم.

(ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار).

ولی آنها که راه کفر و انکار و عصیانرا پیش گیرند مسلماً از طریق مستقیم گمراه شده اند.
(فمن كفر بعد ذلك منكم فقد ضل سواء السبيل).

درباره اینکه چرا انفاق در قرآن مجید به عنوان قرض دادن بخدا نامیده شده توضیح لازم را در تفسیر نمونه در جلد 2 صفحه 160 داده ایم.

در اینجا سؤال الی باقی می ماند که چرا مساله نماز و زکات بر ایمان بموسی (علیه السلام) مقدم داشته شده است با اینکه ایمان به او قبل از عمل بوده است

جمعی از مفسران پاسخ سؤال را چنین داده اند که منظور از رسل در آیه فوق پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند، نه خود موسی بنابراین، دستوری نسبت به آینده می باشد که می تواند بعد از نماز و زکاة قرار گیرد و این احتمال نیز هست که رسل اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آنها از بنی اسرائیل گرفته شده است (در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بعضی از مفسران پیشین احتمال داده اند که نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تایید می کند).

آیه (13) و ترجمه:

(فبما نقضهم ميثقهم لعنهم وجعلنا قلوبهم قسية يحرفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم إلا قليلا منهم فاعف عنهم واصفح إن الله يحب المحسنين) (13)

ترجمه:

13 - اما بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد خود تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنها، ولی از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

تفسیر:

در تعقیب بحثی که درباره پیمان خدا با بنی اسرائیل در آیه قبل گذشت، در این آیه اشاره به پیمان شکنی آنها و عواقب این پیمان شکنی میکند و می فرماید: چون آنها پیمان خود را نقض کردند ما آنها را طرد کردیم و از رحمت خود دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم.

(فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية).

در حقیقت آنها به جرم پیمان شکنی با این دو مجازات، کیفر دیدند، هم از رحمت خدا دور شدند، و هم افکار و قلوب آنها متحجر و غیر قابل انعطاف شد. سپس آثار این قساوت را چنین شرح می دهد: آنها کلمات را تحریف می کنند و از محل و مسیر آن بیرون می برند.

(يحرفون الكلم عن مواضعه).

و نیز قسمتهای قابل ملاحظهای از آنچه به آنها گفته شده بود به دست فراموشی می سپارند.

(ونسوا حظا مما ذكروا به).

بعید نیست قسمتی را که آنها بدست فراموشی سپردند، همان نشانه ها و آثار پیامبر اسلام (ﷺ) باشد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است، و نیز ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که می دانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده، سپس جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعا قسمتهای فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا بدست فراموشی سپرده شد، و آنچه بدست آنها آمد بخشی از کتاب واقعی موسی (ﷺ) بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آنها همین بخش را نیز گاهی بدست فراموشی سپردند. سپس اضافه می فرماید: هر روز به خیانت تازه ای از آنها پی می بریم مگر دسته ای از آنها که از این جنایتها برکنارند و در اقلیتند.

(ولا تزال تطلع على خائنة منهم الا قليلا منهم).

و در پایان به پیامبر (ﷺ) دستور میدهد که از آنها صرف نظر کند و چشم ببوشد، زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

(فاعف عنهم و اصفح ان الله يحب المحسنين).

آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرف نظر کند! و یا از اکثریت ناصالح، ظاهر آیه، احتمال دوم را تقویت میکند، زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده اند که مشمول عفو شوند، ولی بطور مسلم این گذشت و عفو در مورد آزارهایی است که به شخص پیامبر (ﷺ) رسانیدند نه در مسائل هدفی و اصولی اسلام که در آنها گذشت معنی ندارد.

تحریفات یهود

از مجموع آیاتی که در قرآن مجید درباره تحریف یهود آمده است، استفاده می شود که آنها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می زدند، گاهی تحریف آنها تحریف معنوی بود، یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آنها نازل شده بود، بر خلاف معنی واقعی آن تفسیر می کردند، الفاظ را بصورت اصلی حفظ می نمودند و معانی آن را دگرگون می ساختند، و گاهی دست به

تحریف لفظی میزدند، و از روی استهزاء بجای اینکه بگویند سمعنا و اطعنا (شنیدیم و اطاعت کردیم) میگفتند: سمعنا و عصینا! (شنیدیم و مخالفت کردیم!) و گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی می زدند، آنچه را موافق میلشان آشکار، و آنچه بر خلاف میلشان بود کتمان میکردند، حتی گاهی با وجود حاضر بودن کتاب آسمانی برای اغفال مردم دست روی قسمتی از آن می گذاشتند، که طرف نتواند آن را بخواند چنانکه در ذیل آیه 41 سوره مائده در داستان ابن صوریاء خواهد آمد.

آیا خدا کسی را سنگدل میکند!

در آیه مورد بحث می خوانیم که خداوند سنگدلی جمعی از یهود را بخود نسبت می دهد و می دانیم که این سنگدلی و عدم انعطاف در مقابل حق سرچشمه انحرافات و گناهانی میشود، در اینجا این سؤال پیش می آید با اینکه فاعل این کار خدا است چگونه این اشخاص در برابر اعمال خود مسئولند و آیا این یکنوع جبر نیست!

با دقت در آیات مختلف قرآن و حتی در آیه مورد بحث روشن می شود که در موارد بسیاری افراد بر اثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم می شوند و در حقیقت عملشان سرچشمه یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی می گردد، که گاه نمی توانند خود را بهیچوجه از عواقب آن بر کنار دارند، اما از آنجا که هر سببی اثرش به فرمان خدا است اینگونه آثار در قرآن بخداوند نسبت داده شده است، مثلاً در آیه مورد بحث می فرماید: چون پیمان شکنی کردند دلهای آنها را سخت و غیر قابل انعطاف ساختیم و در آیه 27 سوره ابراهیم می فرماید: **(ویضل الله الظالمین)** (خداوند ستمگران را گمراه میکند) و در آیه 77 سوره توبه درباره بعضی از پیمان شکنان می فرماید:

(فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون):

بخاطر پیمان شکنی و دروغشان خداوند نفاق را در دلهای آنها قرار داد - و نظیر این تعبیرات در قرآن فراوان است.

روشن است که این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه می گیرد هیچگونه منافاتی با روح اختیار و آزادی اراده ندارد، زیرا مقدمات آن بوسیله خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده اند و اینها محصولات قهری اعمال خود آنها است و این درست به آن می ماند که کسی از روی عمد مشروبات الکلی بخورد و بهنگامی که مست شد دست بجنایاتی بزند، درست است که در حال مستی از خود اختیاری ندارد ولی چون آگاهانه مقدمات آن را فراهم ساخته و می دانسته که در حال مستی ممکن است چنین اعمالی از او سرزند مسئول اعمال خود خواهد بود، آیا اگر در اینجا گفته شود چون آنها شراب خوردند ما عقلشان را گرفتیم و آنها را بر اثر اعمالشان بجنایات افکندیم، آیا این تعبیر اشکالی دارد و یا مفهومی جبر است؟

خلاصه اینکه: تمام هدایتها و ضلالتها و مانند آن که در قرآن بخداوند نسبت داده شده است حتما بخاطر مقدمات و اعمالی است که قبلا از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیدا کرده اند، و گر نه هیچگاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند.

آیه (14) و ترجمه:

(و من الذين قالوا إنا نصرى أخذنا ميثقهم فنسوا حظاً مما ذكروا به فأغرينا بينهم العداوة و
البغضاً إلى يوم القيمة و سوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون) (14)

ترجمه:

14 - و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها
قسمت قابل ملاحظه ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان
آنها تا دامنه قیامت عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده اند (و
از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت.

تفسیر:

دشمنان جاویدان

در آیه قبل سخن از پیمان شکنی بنی اسرائیل در میان بود و در این آیه به پیمان شکنی
نصاری اشاره کرده می فرماید: جمعی از کسانی که ادعای نصرانیت می کنند، با اینکه از آنها
پیمان وفاداری گرفته بودیم، دست به پیمان شکنی زدند و قسمتی از دستوراتی را که به آنها داده
شده بود بدست فراموشی سپردند.

(و من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظاً مما ذكروا به).

آری آنها نیز با خدا پیمان بسته بودند که از حقیقت توحید منحرف نشوند و دستورات الهی را
بدست فراموشی نسپارند و نشانه های آخرین پیامبر را کتمان نکنند، ولی آنها نیز به همان
سرنوشت یهود گرفتار شدند، با این تفاوت قرآن در مورد یهود می گوید: تنها عده کمی از آنان
پاک و حق شناس بودند ولی درباره نصاری می گوید: جمعی از آنان منحرف شدند، از این تعبیر
روشن میشود که منحرفان یهود بیشتر از منحرفان نصاری بوده اند.

تاریخ اناجیل کنونی میگوید که تمام آنها سالیان دراز بعد از مسیح و بدست بعضی از مسیحیان نگاشته شده است و بهمین دلیل دارای تناقضهای آشکاری است و این نشان می دهد که آنها قسمتهای قابل ملاحظه ای از آیات انجیل را بکلی فراموش کرده بودند، وجود خرافات آشکار در اناجیل کنونی مانند داستان شرابسازی مسیح که بر خلاف حکم عقل و حتی پاره ای از آیات تورات و انجیل کنونی است و داستان مریم مجدلیه و امثال آن نیز روشنگر این واقعیت است.

ضمناً باید توجه داشت نصاری جمع نصرانی است و در اینکه علت نامگذاری مسیحیان باین اسم چیست، احتمالات مختلفی داده اند نخست اینکه بخاطر آن است که عیسی (ﷺ) در شهر ناصره در دوران کودکی پرورش یافت، و نیز احتمال داده اند از نصران گرفته شده که آن هم نام قریه ای است که نصاری به آن علاقه خاصی داشته اند و نیز ممکن است انتخاب این نام بخاطر آن باشد که هنگامی که مسیح (ﷺ) ناصران و یارانی از مردم طلبید، آنها دعوت او را اجابت کردند همانطور که قرآن می گوید:

كما قال عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري الى الله قال الحواريون نحن انصار الله.
و از آنجا که جمعی از آنها به گفته خود عمل نمی کردند و تنها مدعی یاری مسیح (ﷺ) بودند قرآن در آیه مورد بحث می گوید: و من الذين قالوا انا نصارى: از کسانی که ادعا می کردند ما یاوران عیسی (ﷺ) هستیم ولی در این ادعا، صادق نبودند.

سپس قرآن نتیجه اعمال مسیحیان را چنین شرح میدهد که به جرم اعمالشان تا دامنۀ قیامت در میان آنها عداوت و دشمنی افکندیم.

(فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء الى يوم القيامة).

و مجازات دیگر آنها که در آخرین جمله آیه به آن اشاره شده این است که در آینده خداوند نتایج اعمال آنها را بانها خبر خواهد داد و عملاً با چشم خود خواهند دید.
(و سوف ينبئهم الله بما كانوا يصنعون).

در اینجا بچند نکته باید توجه داشت.

1 - جمله اغرینا در اصل از ماده اغراً بمعنی چسبانیدن چیزی است و سپس بمعنی تشویق و وادار ساختن بکاری استعمال شده است زیرا سبب ارتباط افراد بهدفعهای معینی می شود، بنابراین مفهوم آیه فوق چنین است که پیمان شکنی نصاری و خلافاکاریهای آنها سبب شد که عوامل عداوت و دشمنی و بذر نفاق و اختلاف در میان آنها پاشیده شود (زیرا میدانیم آثار اسباب تکوینی و طبیعی بخدا نسبت داده میشود) و هم اکنون کشمکشهای فراوانی که بین دول مسیحی وجود دارد و تاکنون سرچشمه دو جنگ جهانی شده و همچنان دسته بندیهای توأم با عداوت و دشمنی در میان آنها ادامه دارد، علاوه بر این، اختلافات و عداوتهای مذهبی در بین فرق مذهبی مسیحیت بقدری زیاد است که هم اکنون نیز به کشتار یکدیگر ادامه می دهند.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور ادامه عداوت و دشمنی بین یهود و نصاری تا پایان جهان می باشد ولی ظاهر آیه همان بروز عداوت در میان مسیحیان است.

و شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که این عاقبت دردناک منحصر بمسیحیان نیست اگر مسلمانان هم راه آنها را به پویند بهمان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

2 - عداوت در اصل از ماده عدو بمعنی تجاوز می آید و بغضاً از ماده بغض بمعنی تنفر از چیزی است و ممکن است فرق میان این دو کلمه این باشد که بغض بیشتر جنبه قلبی دارد و عداوت جنبه عملی و یا لااقل اعم از عملی و قلبی است.

3 - از آیه فوق چنین بر می آید که طائفه نصاری بعنوان پیروان یک مذهب (و یا یهود و نصاری هر دو) تا پایان جهان در دنیا وجود خواهند داشت. در اینجا این سؤال پیش میاید که از اخبار اسلامی چنین استفاده میشود که پس از ظهور مهدی (عج) در سرتاسر جهان یک آئین بیشتر نخواهد بود و آن آئین اسلام است، و این دو را چگونه می توان با هم جمع کرد؟

ولی ممکن است که مسیحیت (و یا مسیحیت و آئین یهود) بصورت یک اقلیت بسیار ضعیف در جهان حتی در عصر مهدی باقی بماند، زیرا می دانیم در آن عصر نیز آزادی اراده انسانها از

بین نمی رود و دین جنبه اجباری پیدا نمی کند اگر چه اکثریت قاطع مردم جهان راه حق را میابند و به آن می گروند و مهمتر از همه اینکه حکومت روی زمین یک حکومت اسلامی خواهد بود.

آیه (15) و (16) و ترجمه:

(يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب ويعفوا عن كثير
قد جاءكم من الله نور وكتب مبين) (15) (يهدى به الله من اتبع رضونه سبل السلام ويخرجهم
من الظلمات إلى النور بإذنه ويهديهم إلى صراط مستقيم) (16)

ترجمه:

15 - ای اهل کتاب پیامبر ما بسوی شما آمد و بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما
کتمان کردید روشن می سازد و از بسیاری از آن (که فعلا مورد نیاز نبوده) صرف نظر می نماید،
از طرف خدا نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد.

16 - خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت
هدایت می کند، و از تاریکیها - به فرمان خود - به سوی روشنائی می برد، و آنها را به راه
راست رهبری می نماید.

تفسیر:

در تعقیب آیاتی که درباره یهود و نصاری و پیمان شکنی های آنها بحث می کرد، این آیه اهل
کتاب را بطور کلی مخاطب قرار داده و از آنها دعوت بسوی اسلام می کند، اسلامی که آئین
آسمانی آنها را از خرافات پاک کرده و آنها را براه راست، راهی که از هر گونه انحراف و کجی
دور است، هدایت می نماید.

نخست می گوید: (ای اهل کتاب فرستاده ما بسوی شما آمد، تا بسیاری از حقایق کتب
آسمانی را که شما کتمان کرده بودید آشکار سازد، و در عین حال از بسیاری از آنها که نیازی
بذکر نبوده و مربوط به دورانهای گذشته است صرف نظر میکند).

(يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم كثيرا مما كنتم تخفون من الكتاب ويعفوا عن
كثير).

از این جمله چنین استفاده می شود که اهل کتاب حقایق زیادی را کتمان کردند ولی پیامبر اسلام (ﷺ) آنچه مورد نیاز کنونی مردم جهان بود (مانند بیان حقیقت توحید و پاکی انبیاء از نسبت‌های ناروائی که در کتب عهدین به آنها داده شده و حکم تحریم ربا و شراب و امثال آن را) بیان نموده است ولی پاره ای از حقایقی که مربوط به امت‌های پیشین و زمانهای گذشته بوده و بیان آنها اثر قابل ملاحظه ای در تربیت اقوام کنونی نداشته از ذکر آنها صرف نظر شده است. سپس اشاره به اهمیت و عظمت قرآن مجید و اثرات عمیق آن در هدایت و تربیت بشر کرده می گوید: (از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد).

(قد جائکم من الله نور و کتاب مبین).

(همان نوری که خداوند بوسیله آن کسانی را که در پی کسب خشنودی او باشند بطرق سلامت هدایت می کند).

(یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام).

و علاوه بر این آنها را از انواع ظلمتها و تاریکیها (ظلمت شرک، ظلمت جهل، ظلمت پراکندگی و نفاق و...) بسوی نور توحید، علم، اتحاد رهبری می کند.

(و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه).

و از همه گذشته (آنها را بجاده مستقیم که هیچگونه کجی در آن از نظر اعتقاد و برنامه عملی نیست هدایت می نماید).

(و یهدیهم الی صراط مستقیم).

در اینکه منظور از نور در آیه نخست شخص پیامبر اسلام (ﷺ) است یا قرآن مجید در میان مفسران دو قول دیده می شود، ولی ملاحظه آیات مختلفی که در قرآن مجید وارد شده و قرآن را تشبیه به نور کرده، نشان می دهد که نور در آیه فوق بمعنی قرآن است و بنابراین عطف کتاب مبین بر آن از قبیل عطف توضیحی است، در سوره اعراف آیه 157 می خوانیم.

(فالذین آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون):

(کسانی که پیامبر (ﷺ) ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاری کردند و از نوری که همراه او نازل گردیده پیروی نمودند، اهل نجات و رستگاری هستند.)
و در سوره تغابن آیه 8 میخوانیم.

(فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا):

بخدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید و همچنین آیات متعدد دیگر، در حالی که اطلاق کلمه نور در قرآن بر شخص پیامبر (ﷺ) دیده نمی شود.
علاوه به این مفرد بودن ضمیر (به) در آیه بعد نیز این موضوع را تایید می کند که نور و کتاب مبین اشاره به یک حقیقت است.

البته در روایات متعددی می خوانیم که نور بشخص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) یا همه ائمه تفسیر شده است، ولی روشن است که این تفسیر از قبیل ذکر بطون آیات است، چون میدانیم قرآن علاوه بر معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به بطون قرآن تعبیر میشود، اینکه گفتیم روشن است که این تفسیرها مربوط به بطون قرآن است دلیلش این است که در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.

نکته دیگر اینکه: آیه دوم به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام برمی دارند نوید می دهد که در پرتو قرآن سه نعمت بزرگ بانها داده می شود نخست هدایت بجاده های سلامت، سلامت فرد، سلامت اجتماع، سلامت روح و جان، سلامت خانواده، و سلامت اخلاق می باشد (و اینها همه جنبه عملی دارد).

و دیگر خارج ساختن از ظلمت های کفر و بی دینی بسوی نور ایمان که جنبه اعتقادی دارد.
تمام اینها را در کوتاهترین و نزدیکترین راه که صراط مستقیم است و در جمله سوم بان اشاره شده انجام میدهد.

ولی همه این نعمتها نصیب کسانی می شود که از در تسلیم و حقجوئی در آیند و مصداق من
اتبع رضوانه باشند و اما منافقان و افراد لجوج و آنها که با حق دشمنی دارند، هیچگونه بهره ای
نخواهند برد همانطور که سایر آیات قرآن گواهی می دهند.
و نیز همه این آثار از اراده حتمی خداوند سرچشمه می گیرد که با کلمه (بازنه) بان اشاره
شده است.

آیه (17) و ترجمه:

(لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا إن أراد أن يهلك المسيح ابن مريم وأمه ومن في الأرض جميعا والله ملك السموات والأرض وما بينهما يخلق ما يشاء والله على كل شيء قدير) (17)

ترجمه:

17 - بطور مسلم آنها که گفتند خدا مسیح بن مریم است کافر شدند، بگو اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند چه کسی میتواند جلوگیری کند! (آری) برای خدا است حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد، هر چه بخواهد می آفریند (حتی انسانی از مادر و بدون پدر مانند مسیح) و او بر هر چیزی قدرت دارد.

تفسیر:

چگونه ممکن است مسیح، خدا باشد؟!

برای تکمیل بحثهای گذشته در این آیه شیدایا به ادعای الوهیت مسیح (ﷺ) حمله شده و آن را یک کفر آشکار شمرده و می گوید: بطور مسلم کسانی که گفتند: مسیح بن مریم خدا است کافر شدند و در حقیقت خدا را انکار کرده اند.

(لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح ابن مريم).

برای روشن شدن مفهوم این جمله باید بدانیم که مسیحیان چند ادعای بی اساس در مورد خدا دارند نخست اینکه: عقیده به خدایان سه گانه دارند

آیه 170 نساء به آن اشاره کرده و آن را ابطال میکند.

(لا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم انما الله واحد).

دیگر اینکه: آنها خدای آفریننده عالم هستی را یکی از خدایان سه گانه می شمردند و به او خدای پدر می گویند، قرآن این عقیده را نیز در آیه 73 سوره مائده ابطال می کند (لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة وما من اله الا اله واحد) که تفسیر آن بخواست خدا بزودی خواهد آمد.

دیگر اینکه خدایان سه گانه در عین تعدد حقیقی، یکی هستند که گاهی از آن تعبیر به وحدت در تثلیث می شود، و این همان چیزی است که در آیه فوق به آن اشاره شده که آنها می گویند خدا همان مسیح بن مریم و مسیح بن مریم همان خدا است! و این دو با روح القدس یک واحد حقیقی و در عین حال سه ذات متعدد! را تشکیل می دهند!!

بنابراین هر یک از جوانب سه گانه تثلیث که بزرگترین انحراف مسیحیت است در یکی از آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته، و شدیداً ابطال شده است (توضیح بیشتر درباره بطلان عقیده تثلیث را در ذیل آیه 171 سوره نسا در همین جلد مطالعه فرمائید).

از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در فهم آیه فوق گرفتار اشکال شده اند و چنین پنداشته اند که هیچیک از نصاری با صراحت عقیده اتحاد خدا و مسیح را ابراز نمی کنند بخاطر عدم احاطه کافی او به کتب مسیحیت بوده است و گر نه منابع موجود مسیحیت با صراحت، مساله (وحدت در تثلیث) را بیان داشته است ولی شاید این گونه کتابها در آن زمان به دست امثال فخر رازی نرسیده بوده است.

سپس برای ابطال عقیده الوهیت مسیح (علیه السلام) قرآن چنین می گوید: (اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش مریم و تمام کسانی را که در زمین زندگی می کنند هلاک کند چه کسی می تواند جلو آن را بگیرد).

(قل فمن يملك من الله شيئاً ان اراد ان يهلك المسيح ابن مریم وامه ومن في الارض جميعاً).
اشاره به اینکه مسیح (علیه السلام) مانند مادرش مریم و مانند همه افراد بشر انسانی بیش نبود و بنابراین از نظر مخلوق بودن در ردیف سایر مخلوقات است و بهمین دلیل فنا و نیستی در ذات او

راه دارد و چنین چیزی که نیستی برای او تصور میشود چگونه ممکن است خداوند ازلی و ابدی باشد؟!.

و یا به تعبیر دیگر اگر مسیح (علیه السلام) خدا باشد آفریدگار جهان نمی تواند او را هلاک کند و به این ترتیب قدرتش محدود خواهد بود و چنین کسی نمی تواند خدا باشد زیرا قدرت خدا مانند ذاتش نامحدود است (دقت کنید).

تکرار کلمه مسیح ابن مریم در این آیه شاید برای اشاره باین حقیقت است که خود شما معترفید که مسیح (علیه السلام) فرزند مریم بود و از مادری متولد شد، روزی جنین بود و روزی دیگری طفل نوزاد و تدریجا پرورش یافت و بزرگ شد، آیا خدا ممکن است در محیط کوچکی همچون رحم مادر جای گیرد و اینهمه تغییرات و تحولات پیدا کند و نیاز بمادر در دوران جنینی و در دوران شیرخوارگی داشته باشد؟!.

قابل توجه اینکه آیه فوق غیر از ذکر عیسی (علیه السلام) نام مادر او را هم بالخصوص با کلمه (وامه) می برد و به این ترتیب مادر مسیح (علیه السلام) را از میان سایر مردم روی زمین مشخص میکند، ممکن است این تعبیر بخاطر آن باشد که مسیحیان بهنگام پرستش، مادر او را هم می پرستند، و هم اکنون در کلیساها از جمله مجسمه هائی که در برابر آن تعظیم و پرستش می کنند مجسمه مریم است و در آیه 116 سوره مائده نیز به این مطلب اشاره شده:

(واذ قال الله يا عيسى ابن مريم ائت قلت للناس اتخذوني و امي الهين من دون الله):

در روز رستاخیز خداوند میگوید: ای عیسی ابن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خدا پرستش کنید؟!.

و در پایان آیه پاسخی به گفتار آنهائی که تولد مسیح را بدون پدر دلیلی بر الوهیت او می گیرند داده و می گوید: خداوند حکومت آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در اختیار دارد هر گونه مخلوقی بخواهد می آفریند (خواه انسانی بدون پدر و مادر مانند آدم، و خواه

انسانی از پدر و مادر مانند انسانهای معمولی، و خواه فقط از مادر مانند مسیح، این تنوع خلقت
دلیل بر قدرت او است و دلیل بر هیچ چیز دیگر نیست (و خداوند بر هر چیزی توانا است.
(**وَلِلّٰهِ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقْ مَا يَشَآءُ وَ اللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**).

آیه (18) و ترجمه:

(و قالت اليهود و النصارى نحن أبناء الله و أحبائه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل أنتم بشر- ممن خلق يغفر لمن يشأ و يعذب من يشأ و لله ملك السماوات و الارض و ما بينهما و إليه المصير) (18)
ترجمه:

18 - یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم، بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟، بلکه شما انسانی هستید از مخلوقات او، هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می بخشد، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) مجازات می کند، و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از آن او است، و بازگشت همه موجودات به سوی اوست.

تفسیر:

در تکمیل بحثهای گذشته درباره یهود و نصاری در این آیه به یکی از ادعاهای بی اساس و امتیازات موهومی که آنها داشتند اشاره کرده می گوید: یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم!

(و قالت اليهود و النصارى نحن أبناء الله و أحبائه)!

این تنها امتیاز موهومی نیست که آنها برای خود قائل شدند، بلکه در آیات قرآن بارها باین گونه ادعاهای آنان اشاره شده است، در آیه 111 سوره بقره ادعای آنها را درباره اینکه غیر از آنان کسی داخل بهشت نمیشود و بهشت مخصوص یهود و نصاری است بیان کرده و ابطال می نماید و در آیه 80 سوره

بقره ادعای یهود را دائر بر اینکه آتش دوزخ جز ایام معدودی به آنان نمی رسد ذکر نموده و آنها را سرزنش می کند و در آیه فوق به ادعای موهوم فرزندی خدا و دوستی خاص او اشاره شده است.

شک نیست که آنها خود را حقیقتاً فرزند خدا نمی دانستند تنها مسیحیان، عیسی را فرزند حقیقی خدا می دانند و به آن تصریح می کنند.

ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود این بوده که بگویند رابطه خاصی با خدا دارند و گویا هر کس در نژاد آنها و یا جزء جمعیت آنها می شد بدون اینکه انجام اعمال صالحی داده باشد، خود به خود، از دوستان و گروه فرزندان خدا می شد!

اما می دانیم که قرآن با تمام این امتیازات موهوم مبارزه می کند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان و عمل صالح و پرهیزگاری او می شمرد، لذا در آیه فوق برای ابطال این ادعا چنین می گوید: بگو پس چرا شما را در مقابل گناهانتان مجازات می کند! (**قل فلم يعذبكم بذنوبكم**).

یعنی شما خودتان اعتراف دارید که لااقل مدتی کوتاه مجازات خواهید شد، این مجازات گناهکاران نشانه آن است که شما ادعای ارتباط فوق العاده با خدا می کنید تا آنجا که خود را دوستان بلکه فرزندان خدا می شمارید، این ادعائی بی اساس است. بعلاوه تاریخ شما نشان می دهد که گرفتار یک سلسله مجازاتها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده اید و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شما است.

سپس برای تاکید مطلب اضافه می کند: شما بشری هستید از مخلوقات خدا، همانند سایر انسانها (**بل انتم بشر من خلق**).

و این یک قانون عمومی است که خدا هر که را بخواهد (و شایسته ببیند) می بخشد و هر که را بخواهد (و مستحق ببیند) کیفر می دهد.

(**يعفّر من يشاء و يعذب من يشاء**).

از این گذشته همه مخلوق خدا هستند و بنده و مملوک او، بنابراین نام فرزند خدا بر کسی گذاشتن منطقی نیست.

(**و لله ملك السموات و الارض و ما بينهما**).

و سرانجام هم تمام مخلوقات بسوی او باز می گردند (و الیه المصیر). در اینجا سؤ الی پیش می آید که در کجا یهود و نصاری دعوی فرزندی خدا کردند (هر چند فرزند در اینجا بمعنی مجازی باشد نه معنی حقیقی).

در پاسخ این سؤ ال باید توجه داشت که در اناجیل کنونی این تعبیر مکرر دیده میشود از جمله در انجیل یوحنا باب 8 جمله 41 به بعد از زبان عیسی خطاب به یهود می خوانیم: شما کارهای پدر خود را می کنید (یهودیان) به او گفتند: ما از زنا متولد نشده ایم یک پدر داریم که خدا است! عیسی ایشان را گفت که اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست می داشتید در روایات اسلامی نیز در حدیثی از ابن عباس می خوانیم که پیغمبر (ﷺ) جمعی از یهود را بدین اسلام دعوت کرد و آنها را از مجازات خدا بیم داد گفتند: چگونه ما را از کیفر خدا میترسانی در حالی که ما فرزندان خدا و دوستهای او هستیم!.

در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث، نیز حدیثی شبیه حدیث فوق نقل شده که جمعی از یهود در برابر تهدید پیامبر (ﷺ) به مجازات الهی گفتند: ما را تهدید مکن زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، اگر خشم

بر ما کند همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود دارد یعنی بزودی این خشم فرو می نشیند!.

آیه (19) و ترجمه:

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرِّسَالِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (19)

ترجمه:

19 - ای اهل کتاب! رسول ما به سوی شما آمد در حالی که بدنبال فترت میان پیامبران، حقایق را برای شما بیان می کند مبادا (روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده ای به سوی ما آمد، و نه بیم دهنده ای، (هم اکنون پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است.

تفسیر:

باز در این آیه روی سخن به اهل کتاب است: ای اهل کتاب و ای یهود و نصاری پیامبر ما بسوی شما آمد و در عصری که میان پیامبران الهی فترت و فاصله ای واقع شده بود حقایق را برای شما بیان کرد، مبادا بگوئید از طرف خدا بشارت دهنده و بیم دهنده بسوی ما نیامد.

(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرِّسَالِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ).

آری (بشیر) و (نذیر) یعنی پیامبر اسلام (ﷺ) که افراد با ایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت داده و افراد بی ایمان و گنهگار و آلوده را از کیفرهای الهی بیم می دهد بسوی شما آمد (فقد جاءکم بشیر و نذیر).

فترت در اصل بمعنی سکون و آرامش است و به فاصله میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب نیز گفته می شود.

و از آنجا که در فاصله میان موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و مسیح (عَلَيْهِ السَّلَام) پیامبران و رسولانی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیغمبر اسلام (ﷺ) به این شکل نبود، قرآن این دوران را

دوران فترت رسل نامیده است، و میدانیم که در میان دوران مسیح و بعثت پیامبر (ﷺ) حدود ششصد سال فاصله بود.

ولی طبق آنچه در قرآن به آن اشاره شده (در سوره یس آیه 14) و طبق آنچه مفسران اسلامی گفته اند حد اقل در میان این دو پیامبر، سه نفر از رسولان آمده اند و بعضی عدد آنها را چهار نفر می دانند، اما در هر حال میان وفات آن رسولان و پیامبر اسلام (ﷺ) فاصلهای وجود داشت و بهمین دلیل در قرآن از آن به عنوان دوران فترت یاد شده است.

سؤال:

در اینجا ممکن است گفته شود، طبق عقیده ما، جامعه انسانیت لحظه ای از نماینده خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد!

پاسخ:

باید توجه داشت که قرآن می گوید علی فترۃ الرسل یعنی رسولانی در این دوران نبودند اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آنها وجود داشته باشند.

به تعبیر بهتر (رسولان)، آنهایی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه داری می زدند، مردم را بشارت و انذار می دادند، سکوت و خاموشی اجتماعات را در هم می شکستند، و صدای خود را به گوش همگان می رساندند، ولی اوصیای آنها همگی چنین ماموریتی را نداشتند و حتی گاهی ممکن است آنها بخاطر یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم بطور پنهان زندگی داشته باشند. علی (علیه السلام) در یکی از بیاناتش در نهج البلاغه می فرماید:

اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته یحفظ الله بهم حججه و بیناته حتی یودعوها نظرائهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم.

آری روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند خالی نخواهد ماند خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و ناشناخته، برای اینکه احکام و دستورات و دلایل و نشانه های خداوند از

میان نرود (و آنها را از تحریف و دستبرد مصون دارند)... خداوند بوسیله آنها دلائل و نشانه های خود را حفظ می کند تا به افرادی همانند خود بسپارند و بذر آن را در دلهای کسانی شبیه خود بیفشانند...

روشن است هنگامی که رسولان انقلابی و مبلغان موج افکن در میان جامعه نباشند تدریجا خرافات و وسوسه های شیطانی و تحریفها و بیخبری از تعلیمات الهی گسترش می یابد، اینجا است که ممکن است جمعی وضع موجود را عذر و بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیتها بپندارند، در این موقع خداوند بوسیله مردان آسمانی این عذر و بهانه ها را قطع می نماید. و در پایان آیه می فرماید: خداوند بر هر چیز توانا است (والله علی کل شیء قدیر). یعنی مبعوث ساختن پیامبران و برانگیختن جانشینان آنها برای نشر دعوت حق در برابر قدرت او ساده و آسان است.

آیه (20) تا (26) و ترجمه:

(و إذ قال موسى لقومه يقوم اذكروا نعمة الله عليكم إذ جعل فيكم أنبياء و جعلكم ملوكا و أتتكم مالم يؤت أحدا من العلمين) (20) (يقوم ادخلوا الا رض المقدسة التي كتب الله لكم و لا تتردوا على أدباركم فتقلبوا خسرين) (21) (قالوا يموسى إن فيها قوما جبارين و إنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها فإن يخرجوا منها فإنا دخلون) (22) (قال رجالان من الذين يخافون أنعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فإذا دخلتموه فإنكم غلبون و على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين) (23) (قالوا ياموسى إنا لن ندخلها أبدا ما داموا فيها فاذهب أنت و ربك فقتلا إنا ههنا قاعدون) (24) (قال رب إني لا أملك إلا نفسى و أخى فافرق بيننا و بين القوم الفاسقين) (25) (قال فإنها محرمة عليهم أربعين سنة يتيهون فى الارض فلا تأس على القوم الفاسقين) (26)

ترجمه:

20 - (بیاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما پیامبرانى قرار داد (و زنجیر استعمار فرعونى را شکست) و شما را صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهائى بخشید که به هیچیک از جهانیان نداده بود.

21 - ای قوم! به سرزمین مقدسى که خداوند برای شما مقرر داشته وارد شوید و به پشت سر خود باز نگردید (و عقب نشینی نکنید) که زیانکار خواهید شد.

22 - گفتند ای موسی در آن (سرزمین) جمعیتی ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها خارج شوند، اگر آنها از آن خارج شوند ما وارد خواهیم شد!

23 - دو نفر از مردانى که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها نعمت (عقل و ایمان و شهامت) داده بود گفتند شما وارد دروازه شهر آنان شوید هنگامی که وارد شدید پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.

24 - (بنی اسرائیل) گفتند ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز وارد آن نخواهیم شد، تو و پروردگارت بروید و (با آنان) جنگ کنید، ما همینجا نشسته ایم!!

25 - (موسی) گفت پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان من و این جمعیت گنهکار جدائی بیفکن!

26 - خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار غمگین مباش.

تفسیر:

بنی اسرائیل و سرزمین مقدس

در این آیات برای زنده کردن روح حق شناسی در یهود، و بیدار کردن وجدان آنها در برابر خطاهائی که در گذشته مرتکب شدند، تا به فکر جبران بیفتند، نخست چنین میگوید، به خاطر بیاورید زمانی را که موسی به پیروان خود گفت: ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که خدا به شما ارزانی داشته است فراموش نکنید.

(و اذ قال موسی لقومه یا قوم اذكروا نعمة الله علیکم).

روشن است که کلمه نعمة الله همه مواهب و نعمتهای پروردگار را شامل میشود ولی بدنبال آن اشاره به سه قسمت مهم از آنها کرده است.

نخست نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان آنها است که بزرگترین موهبت الهی درباره آنان بود (اذ جعل فیکم انبیاء) تا آنجا که میگویند تنها در زمان موسی بن عمران بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و تمام هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند در زمره پیامبران قرار گرفتند. در پرتو این نعمت بود که از دره هولناک شرک و بت پرستی و گوساله پرستی رهائی یافتند و از انواع خرافات و موهومات و زشتیها و پلیدیها نجات پیدا کردند، و این بزرگترین نعمت معنوی در حق آنها بود.

سپس به بزرگترین موهبت مادی که بنوبه خود مقدمه مواهب معنوی نیز میباشد اشاره کرده میفرماید: شما را صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرار داد (و جعلکم ملوکا).

زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان بودند و هیچگونه اختیاری از خود نداشتند، و با آنها همچون حیوانات اسیر معامله می شد، خداوند به برکت قیام موسی بن عمران زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست و پای آنها گشود و آنها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت.

بعضی چنین پنداشته اند که منظور از ملوک در اینجا سلاطین و پادشاهانی است که از بنی اسرائیل برخاستند.

در حالی که می دانیم بنی اسرائیل تنها در دوران کوتاهی دارای حکومت و سلطنت بودند و به علاوه تنها بعضی از آنها به چنین مقامی رسیدند، در حالیکه آیه فوق میگوید: و جعلکم ملوکا: خداوند همه شما را این مقام داد، از این روشن میشود که منظور از آیه همان است که در بالا گفتیم.

گذشته از این (ملک) (بر وزن الف) در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالک و صاحب اختیار چیزی است، در حدیثی در تفسیر در المنثور از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده است:

کانت بنو اسرائیل اذاکان لاحدهم خادم و دابة و امرأة کتب ملکا:

(هنگامی که کسی از بنی اسرائیل دارای همسر و خدمتکار و مرکب بود، به او ملک می گفتند.)

و در آخر آیه بطور کلی بنعمتهای مهم و برجستهای که در آن زمان به احدی داده نشده بود اشاره فرموده میگوید: (به شما چیزهایی داد که به احدی از عالمیان نداد.)

(و آتاکم ما لم یؤت احدا من العالمین).

این نعمتهای متنوع، فراوان بودند، از جمله نجات معجز آسا از چنگال فرعونیان و شکافته شدن دریا برای آنها و استفاده کردن از غذای مخصوصی بنام من و سلوی که شرح آن در جلد اول ذیل آیه 57 سوره بقره گذشت و مانند آنها.

سپس در آیه بعد جریان ورود بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس چنین بیان میکند: (موسی به قوم خود چنین گفت که شما بسرزمین مقدسی که خداوند برایتان مقرر داشته است وارد شوید، و برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه نکنید، اگر به این فرمان پشت کنید زیان خواهید دید).

(یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین).

در اینکه (ارض مقدسة) که در آیه فوق به آن اشاره شده چه نقطه ای است، مفسران گفتگو بسیار کرده اند بعضی آن را سرزمین بیت المقدس و بعضی شام و بعضی دیگر اردن یا فلسطین یا سرزمین طور، می دانند، اما بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس تمام منطقه شامات باشد که با همه این احتمالات سازگار است، زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی و سرزمین ظهور ادیان بزرگ، و در طول تاریخ مدتها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده و بهمین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است اگر چه گاهی به خصوص منطقه بیت المقدس نیز این نام اطلاق میشود (همانطور که در جلد اول صفحه 183 توضیح داده شد).

و از جمله کتب الله علیکم استفاده میشود که خداوند چنین مقرر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس به آرامش و رفاه زندگی کنند (مشروط به اینکه آن را از لوٹ شرک و بت پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیا منحرف نشوند) اما اگر این دستور را بکار نبندند زیانهای سنگینی دامان آنها را خواهد گرفت.

بنابراین اگر ملاحظه می کنیم که نسلی از بنی اسرائیل که این آیه خطاب به آنها بود بالاخره موفق به ورود در این سرزمین مقدس نشدند بلکه چهل سال در بیابان سرگردان ماندند و نسل آینده آنها این توفیق را یافت منافاتی با جمله کتب الله لكم (خداوند برای شما مقرر داشته)

ندارد، زیرا این تقدیر مشروط بشرائطی بود که آنها انجام ندادند همانطور که در آیات بعد استفاده میشود.

اما بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی - همانطور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی اطلاع است که مایلند همه پیروزیها در سایه تصادفها و یا معجزات برای آنها فراهم شود و به اصطلاح لقمه را بگیرند و در دهانشان بگذارند به او گفتند: ای موسی! تو که میدانی در این سرزمین جمعیتی جبار و زورمند زندگی می کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آنها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند، هنگامی که آنها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس خواهیم گذاشت).

(قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین و انال ن ندخلها حتی یخرجوا منها فاناداخلون).

این پاسخ بنی اسرائیل بخوبی نشان میدهد که استعمار فرعونى در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آنها گذارده بود، و کلمه لن که معمولا بمعنی (نفی ابد) است نشان دهنده وحشت عمیق این جمعیت از دست زدن بمبارزه برای آزاد کردن و پاک ساختن سرزمین مقدس است.

ولی بنی اسرائیل می بایست، سرزمین مقدس را با فداکاری و تلاش و کوشش و جهاد بدست آورند و اگر فرضا بر خلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچگونه اقدامی محو و نابود می شدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت و ارث این منطقه آباد و وسیع میشدند تازه از اداره کردن آن عاجز می ماندند و علاقهای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی دادند و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.

ضمنا منظور از قوم جبار در این آیه - آن گونه که از تواریخ استفاده میشود - جمعیت عمالقه بوده اند که اندامهای درشت و بلند داشتند و گاهی درباره طول قد آنها مبالغه ها شده و افسانه ها ساخته اند و مطالب مضحکی که با هیچ دلیل عملی همراه نیست پیرامون آنها مخصوصا پیرامون عوج در تواریخ ساختگی و آمیخته به خرافات دیده میشود، و چنین به نظر میرسد که این گونه

افسانه ها که به پاره ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته های بنی اسرائیل است که معمولاً از آنها به عنوان (اسرائیلیات) نام می برند، شاهد این سخن این است که در متن تورات فعلی نیز نمونه های از این افسانه ها بچشم میخورد، در سفر اعداد اواخر فصل سیزدهم چنین میخوانیم: درباره زمینی که (جاسوسان بنی اسرائیلی) تجسس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند: زمینی که از آن، جهت تجسس نمودنش، گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف می نماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلندقدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد عناق که بلندقدانند دیدیم، و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز مینمودیم!

سپس قرآن می گوید در این هنگام دو نفر از مردان با ایمان که ترس از خدا در دل آنها جای داشت و بهمین دلیل مشمول نعمتهای بزرگ او شده بودند و روح استقامت و شهامت را با دوراندیشی و آگاهی اجتماعی و نظامی آمیخته بودند برای دفاع از پیشنهاد موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) بپاخواستند و به بنی اسرائیل گفتند: شما از دروازه شهر وارد بشوید هنگامی که وارد شدید (و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار دادید) پیروز خواهید شد.

(قال رجلان من الذين يخافون انعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتموه فانكم غالبون).

(ولی باید در هر صورت از روح ایمان استمداد کنید و بر خدا تکیه نمائید تا به این هدف برسید.)

(و على الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين).

درباره اینکه این دو نفر چه کسانی بوده اند غالب مفسران نوشته اند که آنها یوشع بن نون و کالب بن یوفنا (یفته) بوده اند که از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل محسوب میشدند که سابقاً به آنها اشاره کردیم.

در تفسیر جمله من الذين يخافون گرچه احتمالات متعددی داده شده ولی روشن است که مفهوم ظاهر جمله این است که آن دو مرد از افرادی بودند که از خدا می ترسیدند و بهمین دلیل

از غیر خدا وحشتی نداشتند، جمله انعم الله علیهما: خداوند نعمتش را بر آنها ارزانی داشته بود نیز شاهد این معنی است، چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد، نه از غیر او. در اینجا این سؤال پیش میاید که این دو نفر از کجا می دانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد!.

شاید از این نظر بوده که آنها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی بن عمران دائر بر فتح و پیروزی داشتند می دانستند یک قاعده کلی در تمام جنگها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را بمركز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولاً پیروز خواهند شد به علاوه جمعیت عمالقه همانطور که دانستیم دارای اندامهای درشت بودند (اگر چه جنبه های افسانه ای این مطلب را انکار کردیم) معلوم است چنین جمعیتی در میدانهای جنگ بیابانی بهتر می توانند هنرنمایی کنند اما در پیچ و خم کوچه های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند، از همه گذشته بطوری که می گویند آنها بر خلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب میشدند، مجموع این جهات سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حملهای تضمین کنند.

ولی بنی اسرائیل هیچیک از این پیشنهادها را نپذیرفتند و بخاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آنها لانه کرده بود، صریحاً بموسی خطاب کرده، گفتند: ما تا آنها در این سرزمینند هرگز و ابداً وارد آن نخواهیم شد تو و پروردگارت که به تو وعده پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید ما در اینجا نشسته ایم!

(قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابداً ما داموا فیها فاذهب انت و ربك فقاتلا انا ههنا قاعدون).

این آیه نشان میدهد که بنی اسرائیل جسارت را در مقابل پیامبر خود به حداکثر رسانیده بودند، زیرا اولاً با کلمه لن و ابداً مخالفت صریح خود را اظهار داشتند و ثانیاً با این جمله که تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم، موسی (علیه السلام) و وعده های او را در

واقع تحقیر کردند، و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند.

جالب اینکه تورات کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است آنجا که می گوید: و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو (اعتراض کننده) شدند و همگی جماعت به ایشان گفتند: ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه در بیابان وفات می کردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده، زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند... پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسان زمین بودند لباس خود را دریدند...

در آیه بعد می خوانیم که موسی بکلی از جمعیت مایوس گشت و دست بدعا برداشت و جدائی خود را از آنها با این عبارت تقاضا کرد: پروردگارا! من تنها اختیار دار خود و برادرم هستم، خداوند! میان ما و جمعیت فاسقان و متمردان جدائی بیفکن تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند.

(قال رب انی لا املك الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین).

البته کاری که بنی اسرائیل کردند یعنی رد صریح فرمان پیامبرشان در سر حد کفر بود و اگر می بینیم قرآن لقب فاسق به آنها داده است بخاطر آن است که فاسق معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می شود و لذا درباره شیطان نیز می خوانیم: ففسق عن امر ربه: در برابر فرمان خدا فاسق گردید و مخالفت کرد. ذکر این نکته نیز لازم است که از جمله من الذین یخافون در آیات گذشته چنین استفاده می شود که اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا می ترسیدند و یوشع و کالیب جزء آنها محسوب می شدند، ولی در اینجا می بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می برد و

اشاره ای به آنها نمی کند شاید این موضوع بخاطر آن باشد که هارون هم جانشین موسی بود و هم شاخص ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی، و لذا نام او را بخصوص برد.

سرانجام دعای موسی (علیه السلام) به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند، زیرا از طرف خداوند بموسی چنین وحی فرستاده شد که: این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملو از انواع مواهب مادی و معنوی بود تا چهل سال محروم خواهند ماند.

(قال فانها محرمة عليهم اربعين سنة).

به علاوه در این چهل سال باید در بیابانها سرگردان باشند (یتيهون فی الارض). سپس بموسی می گوید: هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید بجا است هیچگاه درباره آنها از این سرنوشت غمگین مباش.

(فلا تاس على القوم الفاسقين).

جمله اخیر شاید برای این باشد که پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابانها، عواطف موسی تحریک شد و شاید - همانطور که در تورات کنونی آمده است - درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند درباره آنها نمود، ولی به زودی به او پاسخ داده شد که آنها چنین استحقاقی را دارند، نه استحقاق عفو و گذشت، زیرا آنها همانطور که قرآن میگوید: افراد فاسق و متمرّد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است.

باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله که هرگز جنبه انتقامی نداشت (همانطور که هیچیک از مجازاتهای الهی چنین نیست بلکه یا سازنده است و یا نتیجه عمل است) و در حقیقت فلسفه ای داشت و آن اینکه بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده های حقارت و خود کم بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آنها لانه کرده بود و حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ همانند موسی (علیه السلام) روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی

نوینی که توام با افتخار و قدرت و سربلندی باشد آماده شوند، و آنچه را به موسی (علیه السلام) در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادیبخش در سرزمینهای مقدس گفتند، دلیل روشن این حقیقت بود.

لذا میبایست سالیان دراز در بیابانها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجا از میان برود، نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت، در آغوش تعلیمات الهی، و در عین حال در میان مشکلات و سختیها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می بخشد پرورش یابد تا بتواند دست به چنان جهادی بزنند و حکومت حق را در سرزمینهای مقدس برپا دارد!.

آیه (27) تا (29) و ترجمه:

(واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحق إذ قربا قربانا فتقبل من أحدهما ولم يتقبل من الآخر قال لا قتلنك قال إنما يتقبل الله من المتقين) (27) (لئن بسطت إلى يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك لا قتلك إني أخاف الله رب العالمين) (28) (إني أريد أن تبوأ بإثمي وإثمك فتكون من أصحاب النار وذلك جزا الظالمين) (29)

ترجمه:

27 - داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: بخدا سوگند تو را خواهم کشت (برادر دیگر) گفت (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران میپذیرد!

28 - اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمیگشایم، چون از پروردگار جهانیان میترسم!

29 - من می خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران!

تفسیر:

نخستین قتل در روی زمین!

در این آیات داستان فرزندان آدم، و قتل یکی به وسیله دیگری، شرح داده شده است و شاید ارتباط آن با آیات سابق که درباره بنی اسرائیل بود این باشد که انگیزه بسیاری از خلافت‌های بنی اسرائیل مسئله حسد بود، و خداوند در این آیات به آنها گوشزد می کند که سرانجام حسد چگونه ناگوار و مرگبار می باشد که حتی بخاطر آن برادر دست به خون برادر خود می آلود!

نخست می فرماید: ای پیامبر! داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان.

(و اتل علیهم نبا ابی آدم بالحق).

ذکر کلمه بالحق ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در عهد قدیم (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آنچه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است، شک نیست که منظور از کلمه آدم در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسلهای کنونی است و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از آن مردمی به نام آدم از قبیله بنی اسرائیل بوده بی اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه ای ذکر شود، اما آیه من اجل ذلک... که تفسیر آن بزودی خواهد آمد، هرگز نمی تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنانکه خواهیم گفت.

سپس بشرح داستان می پردازد و میگوید: در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد.

(اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم يتقبل من الآخر).

و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید بقتل کند، و سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت! (قال لاقتلنک) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزگاری همراه

نبوده است و (خدا تنها از پرهیزگاران میپذیرد).

(قال انما يتقبل الله من المتقين).

پس اضافه کرد: حتی اگر تو به تهدیدت جامه عمل بیوشانی و دست به کشتن من دراز کنی، من هرگز مقابله به مثل نخواهم کرد و دست به کشتن تو دراز نمی کنم.

(لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی لاقتلک).

چرا که من از خدا میترسم و هرگز دست به چنین گناهی نمی‌آلایم (انی اخاف الله رب العالمین).

به علاوه من نمی‌خواهم بار گناه دیگری را بدوش بکشم بلکه می‌خواهم تو بار گناه من و خویش را بدوش بکشی (زیرا اگر براستی این تهدید را عملی سازی بار گناهان گذشته من نیز بر دوش تو خواهد افتاد چرا که حق حیات را از من سلب نمودی باید غرامت آن را پردازی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بدوش بگیری!) (انی ارید ان تبوء بائمی و ائتمک).

و مسلماً با قبول این مسئولیت بزرگ از دوزخیان خواهی بود و همین است جزای ستمکاران. (فتکون من اصحاب النار و ذلك جزأ الظالمین).

چند نکته

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آنچه در روایات اسلامی آمده است نام یکی هابیل و دیگری قابیل بود، اما در سفر تکوین تورات باب چهارم نام یکی قائن و دیگری هابیل ذکر شده، و به طوری که مفسر معروف ابو الفتوح رازی می‌گوید: در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی هابیل یا هابل یا هابن بوده، و نام دیگری قابیل یا قابین یا قابل یا قابن و یا قبن بوده است، و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام قابیل بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمی نیست.

ولی شگفت آور اینکه یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را بعنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن بجای قائن، قابیل گفته است!! در حالی که اولاً - اینگونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نامها فراوان است مثلاً تورات ابراهیم را ابراهام و قرآن او را ابراهیم نامیده. و ثانیاً - اساساً اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است.

2 - می دانیم که قربان بمعنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آنچه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است هابیل چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فراورده های آن را برای این کار انتخاب نمود، و قابیل که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد.

3 - در اینکه فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده،

تنها در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم که آن دو فراورده های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه ای به نشانه قبولی به فراورده هابیل خورد و آن را سوزاند اما دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است.

اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی، و رد عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریکدل و حسود و لجوج بود، و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می کند بخوبی روشنگر چگونگی روحیه آنها است.

4 - از این آیات بخوبی استفاده می شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسئله حسد بوده، و این موضوع ما را به اهمیت این رذیله اخلاقی و اثر فوق العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می سازد.

آیه (30) و (31) و ترجمه:

(فطوعت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح من الخاسرين) (30) (فبعث الله غرابا يبحث في
الارض ليريه كيف يواري سوءة أخيه قال ياويلتي أعجزت أن أكون مثل هذا الغراب فأواري سوءة
أخي فأصبح من النادمين) (31)

ترجمه:

30 - نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد، و او را کشت، و از زیانکاران شد.
31 - سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) میکرد تا به او نشان
دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت: وای بر من! آیا من نمیتوانم مثل این زاغ باشم
و جسد برادر خود را دفن کنم، و سرانجام (از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان از کار خود)
پشیمان شد.

تفسیر:

پرده پوشی بر جنایت

در این آیات دنباله ماجرای فرزندان آدم تعقیب شده است نخست میگوید: نفس سرکش قایل
او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت.

(فطوعت له نفسه قتل أخيه فقتله).

با توجه به اینکه طوع در اصل بمعنی رام شدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می
شود که بعد از قبولی عمل هاییل، طوفانی در دل قایل به وجود آمد از یکسو آتش حسد هر دم
در دل او زبانه می کشید، و او را به انتقامجویی دعوت می کرد، و از سوی دیگر عاطفه برادری و
عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می
داشت، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل باز دارنده چیره شد، و وجدان بیدار و
آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت، جمله طوعت در عین

کوتاهی اشاره ای پر معنی به همه اینها است، زیرا میدانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی گیرد، بلکه بطور تدریجی و پس از کشمکشهایی صورت می گیرد.

سپس می گوید: و بر اثر این عمل زیانکار شد (فأصبح من الخاسرين)، چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید.

بعضی از کلمه اصبح خواسته اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه 103 آل عمران فاصبحتم بنعمته اخوانا: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید.

بطوری که از بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده استفاده می شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی دانست چه کند! چیزی نگذشت که درندگان بسوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند، و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می افکند تا به آن حمله ور شوند! در این موقع همانطور که قرآن می گوید، خداوند زاغی را فرستاد که خاکهای زمین را کنار بزند و با پنهان کردن جسد بیجان زاغ دیگر، و یا با پنهان کردن قسمتی از طعمه خود، آنچنان که عادت زاغ است، به قابیل نشان دهد که چگونه جسد برادر خویش را به خاک بسپارد.

(فبعث الله غرابا يبحث في الارض ليريه كيف يواري سواة اخيه).

البته این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرنده ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبی می نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبی خود مدیون حیوانات است!.

سپس قرآن اضافه می کند در این موقع قایل از غفلت و بیخبری خود ناراحت شد و فریاد بر آورد که ای وای بر من! آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم.

(قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سواة اخي).

اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می گوید: (فاصبح من النادمین).

آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالا بر برادران دیگر آشکار خواهد شد! و او را شدیداً سرزنش خواهند کرد! و یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می کشید و آن را دفن نمی کرد! و یا به خاطر این بوده که اصولاً انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس میکند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد، و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهائی نرود، اما هیچگونه نشانهای در قرآن از صدور چنین توبه ای از قایل به چشم نمی خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه ای نیز باشد.

در حدیثی از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود:

لا تقتل نفس ظلما الا كان علی ابن آدم الاول كفل من دمها لانه كان اول من سن القتل.

خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمیشود مگر اینکه سهمی از مسؤلیت آن بر عهده قایل است که این سنت شوم آدمکشی را در دنیا بنا نهاد. ضمناً از این حدیث به خوبی بر می آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می باشد!

شک نیست که سرگذشت فرزندان آدم یک سرگذشت واقعی است و علاوه بر اینکه ظاهر آیات قرآن و اخبار اسلامی این واقعیت را اثبات میکند تعبیر بالحق که در نخستین آیه از این آیات وارد شده نیز شاهی برای این موضوع است، بنابراین کسانی که به این آیات جنبه تشبیه و کنایه و داستان فرضی و به اصطلاح سمبولیک داده اند گفتاری بدون دلیل دارند.

ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این سرگذشت واقعی نمونه ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یکسو مردان پاک و با ایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته اند، و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده اند.

ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه میشوند، و برای پرده پوشی و دفن آن بهر سو می دوند، و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می شتابد، و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت میکند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عائدشان نخواهد شد!.

آیه (32) و ترجمه:

(من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفسا بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعا ومن أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا ولقد جأتهم رسولنا بالبينات ثم إن كثيرا منهم بعد ذلك في الأرض لمسرفون) (32)

ترجمه:

32 - بهمین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گوئی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است، و رسولان ما با دلایل روشن بسوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آنها، تعدی و اسراف، در روی زمین کردند.

تفسیر:

پیوند انسانها

پس از ذکر داستان فرزندان آدم یک نتیجه گیری کلی و انسانی در این آیه است نخست می فرماید: بخاطر همین موضوع بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر گاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل، و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همه انسانها را کشته است و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد گویا همه انسانها را از مرگ نجات داده است.

(من اجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فکانما قتل الناس جميعا و من احياها فکانما احيا الناس جميعا).

در اینجا سؤال مهمی پیش می آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می باشد!

مفسران در اینجا پاسخهای زیادی داده اند، در تفسیر تبیان شش پاسخ و در مجمع البیان پنج پاسخ و در کنز العرفان چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است.

آنچه می توان در پاسخ سؤ ال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو میکند زیرا:

اولا - کسی که دست به خون انسان بیگناهی می آلود در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بیگناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بیگناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و بقتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بیگناه، و می دانیم تفاوتی در میان انسانهای بیگناه از این نظر نیست، همچنین کسی که بخاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بیگناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به اینکه قرآن می گوید فکانما... استفاده میشود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.

ثانیا - جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضا آشکار می گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربهای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب میشود که به تناسب شعاع تاثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند، و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندیهای آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره بهمین است نه اینکه از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او همان نسبت مضاعف شود! از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار میشود، و با توجه به اینکه این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقاً در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر میگردد.

قابل توجه اینکه در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهمتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است. کسی از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:

من حرق او غرق - ثم سکت - ثم قال تاویلها الاعظم ان دعاها فاستجاب له:

یعنی منظور از کشتن و نجات از مرگ که در آیه آمده نجات از آتشسوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تاویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد.

سؤال دیگری که در آیه باقی می ماند این است که چرا نام بنی اسرائیل بخصوص در این آیه آمده! با اینکه می دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد.

در پاسخ میتوان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسئله قتل و خونریزی مخصوصاً قتلهایی که از حسد و تفوقطلبی سرچشمه میگردد در میان آنها فراوان بوده است، و هم اکنون نیز قربانیان بیگناهی که به دست آنها کشته میشوند رقم بزرگی را تشکیل میدهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه های آنها گنجانیده شد!

و در پایان آیه: اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده میفرماید: پیامبران ما با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند.

(ولقد جائتهم رسلنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك في الارض لمسرفون).

باید توجه داشت که: اسراف در لغت، معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز و تعدی از حد را شامل میشود اگر چه غالبا در مورد بخششها و هزینه ها و مخارج به کار میرود.

آیه (33) و (34) ترجمه:

(إنما جزؤ الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الأرض فسادا أن يقتلوا أو يصلبوا أو تقطع أيديهم وأرجلهم من خلف أو ينفوا من الأرض ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الآخرة عذاب عظيم) (33) (إلا الذين تابوا من قبل أن تقدروا عليهم فاعلموا أن الله غفور رحيم) (34)

ترجمه:

33 - کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوائی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.

34 - مگر آنها که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند، بدانید (خدا توبه آنها را میپذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است. شان نزول در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که: جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد، پیامبر (ﷺ) برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می بردند بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند، آنها چنین کردند و بهبودی یافتند اما به جای تشکر از پیامبر (ﷺ) چوپانهای مسلمان را دست و پا بریده و چشمان آنها را

و سپس دست به کشتار آنها زدند و شتران زکوة را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند. پیامبر (ﷺ) دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپانها انجام داده بودند به عنوان مجازات درباره آنها انجام یافت، یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند، آیه فوق درباره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد.

تفسیر:

کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله میبرند

این آیه در حقیقت بحثی را که در مورد قتل نفس در آیات سابق بیان شد تکمیل میکند و جزای افراد متجاوزی را که اسلحه بروی مسلمانان میکشند و با تهدید به مرگ و حتی کشتن، اموالشان را به غارت میبرند، با شدت هر چه تمامتر بیان میکند، و میگوید: کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ بر میخیزند و در روی زمین دست به فساد میزنند این است که یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجرا شود: نخست اینکه کشته شوند، دیگر اینکه به دار آویخته شوند، سوم این که دست و پای آنها به طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود چهارم اینکه از زمینی که در آن زندگی دارند تبعید گردند.

(انما جزأ الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - منظور از محاربه با خدا و پیامبر آنچنان که در احادیث اهل بیت وارد شده و شان نزول آیه نیز کم و بیش به آن گواهی میدهد این است که: کسی با تهدید به اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند، اعم از اینکه به صورت دزدان گردنه ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر، بنا بر این افراد چاقوکشی که حمله به جان و مال و نوامیس مردم میکنند نیز مشمول آن هستند.

ضمناً جالب توجه است که محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه به عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تأکید فوق العاده اسلام را درباره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می کند.

2 - منظور از قطع دست و پا طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می باشد.

3 - آیا مجازاتهای چهارگانه فوق جنبه تخییری دارد یعنی حکومت اسلام هر کدام از آنها را درباره هر کسی صلاح ببیند اجرا میکند، و یا متناسب با چگونگی جرم و جنایتی است که از آنها انجام گرفته! یعنی اگر افراد محارب دست به کشتن انسانهای بیگناهی زده اند مجازات قتل برای آنها انتخاب میشود و اگر اموال مردم را با تهدید به اسلحه ببرند انگشتان دست و پای آنها قطع میشود و اگر هم دست به آدمکشی و هم سرقت اموال زده باشند اعدام میشوند و جسد آنها برای عبرت مردم مقداری به دار آویخته میشود و اگر تنها اسلحه به روی مردم کشیده اند بدون اینکه خونی ریخته شود و یا سرقتی انجام گیرد به شهر دیگری تبعید خواهند شد، شک نیست که معنی دوم به حقیقت نزدیکتر است، و این مضمون در چند حدیث که از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده وارد گردیده است.

درست است که در پاره ای از احادیث اشاره به مخیر بودن حکومت اسلامی در این زمینه شده است ولی با توجه به احادیث سابق منظور از تخیر این نیست که حکومت اسلامی پیش خود یکی از این چهار مجازات را انتخاب نماید و چگونگی جنایت را در نظر نگیرد زیرا بسیار بعید به نظر میرسد که مسئله کشتن و به دار آویختن همدیگر تبعید بوده باشد، و همه در یک سطح.

اتفاقاً در بسیاری از قوانین جنائی و جزائی دنیای امروز نیز این مطلب به وضوح دیده میشود که برای یک نوع جنایت چند مجازات را در نظر می گیرند، مثلاً در پاره ای از جرائم، در قانون مجازات مجرم، حبس از سه سال تا 10 سال تعیین شده و دست قاضی را در این باره باز گذاشته اند مفهوم آن این نیست که قاضی مطابق میل خود سالهای زندان را تعیین نماید بلکه منظور این است چگونگی وقوع مجازات را که گاهی با جهات مخففه و گاهی با جهات تشدید همراه است در نظر بگیرد و کیفر مناسبی انتخاب نماید.

در این قانون مهم اسلامی که درباره محاربان وارد شده، چون نحوه این جرم و جنایت بسیار متفاوت است و همه محاربان مسلماً یکسان نیستند طرز مجازات آنها نیز متفاوت ذکر شده است.

ناگفته پیدا است شدت عمل فوقالعاده ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده برای حفظ خونهای بیگناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدمکش به جان و مال و نوامیس مردم بیگناه است.

در پایان آیه میفرماید:

این مجازات و رسوائی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت.

(ذلك لهم خزی فی الدنيا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم).

از این جمله استفاده میشود که حتی اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی مانع از کیفرهای آخرت نخواهد گردید.

سپس برای اینکه راه بازگشت را حتی به روی اینگونه جانیان خطرناک نبندد و در صورتی که در صدد اصلاح بر آیند راه جبران و تجدید نظر به روی آنها گشوده باشد میگوید: مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و بدانید خداوند غفور و رحیم است.

(الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم).

از این جمله استفاده میشود که تنها در صورتی مجازات و حد از آنها برداشته میشود که پیش از دستگیر شدن به میل و اراده خود از این جنایت صرفنظر کنند و پشیمان گردند - البته نیاز به تذکر ندارد که توبه آنها سبب نمیشود که اگر قتلی از آنها صادر شده یا مالی را به سرقت برده اند مجازات آن را نبینند، تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.

و به عبارت دیگر توبه او تنها تاثیر در ساقط شدن حق الله دارد و اما حق الناس بدون رضایت صاحبان حق، ساقط نخواهد شد (دقت کنید). و نیز به تعبیر دیگر: مجازات محارب از مجازات قاتل یا سارق معمولی شدیدتر است و با توبه کردن مجازات محارب از او برداشته

میشود اما مجازات سارق و غاصب یا قاتل معمولی را خواهد داشت، ممکن است سوءال شود:

توبه یک امر باطنی است از کجا میتوان آن را اثبات کرد؟

در پاسخ می گوئیم: طریق اثبات برای این موضوع فراوان است از جمله

اینکه دو شاهد عادل گواهی بدهند که در مجلسی توبه او را شنیده اند و بدون اینکه کسی آنها

را اجبار کند به میل خود توبه نموده اند و یا اینکه برنامه و روش زندگی خود را چنان تغییر

دهند که آثار توبه از آن آشکار باشد.

آیه (35) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (35)

ترجمه:

35 - ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

تفسیر:

حقیقت توسل

در این آیه روی سخن به افراد با ایمان است و به آنها سه دستور برای رستگار شدن داده شده:

نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید: تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ).

سپس دستور میدهد که وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید

(وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ).

و سرانجام دستور به جهاد در راه خدا میدهند

(وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ).

و نتیجه همه آنها این است که در مسیر رستگاری قرار گیرید.

(لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که درباره انتخاب وسیله در این آیه به افراد با ایمان داده شده است.

وسيله در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت میشود می باشد.

بنابراین وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار میشود شامل میگردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم (ﷺ) و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاقهای پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر میباشد. همانطور که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده است:

ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى الايمان به و برسوله و الجهاد فى سبيله فانه ذروة الاسلام، و كلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلاة فانها الملة، و ايتا الزكاة فانها فريضة واجبة و صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب و حج البيت و اعتماره فانهما ينفيان الفقر و يرحضان الذنب، و صلة الرحم فانها مثرة فى المال و منساة فى الاجل، و صدقة السر فانها تكفر الخطيئة و صدقة العلانية فانها تدفع ميتة السوء و صنائع المعروف فانها تقى مصارع الهوان...
یعنی: بهترین چیزی که به وسیله آن میتوان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قله کوهسار اسلام است، و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است، و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است، و زکوة که فریضه واجبه است، و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور میکند و گناهان را میشوید، و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند، انفاقهای پنهانی که جبران گناهان مینماید و انفاق آشکار که مرگهای ناگوار و بد را دور میسازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد.

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار میگردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار میباشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان میباشد جزء این مفهوم وسیع است.

و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده اند در حقیقت هیچگونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همانطور که گفتیم وسیله در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب میگردد.

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یکنوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند این معنی نه بوی شرک می دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می باشد. (دقت کنید)

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده میشود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیه 64 سوره نساء می خوانیم:

(و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوا فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما):

اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش میکردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

و نیز در آیه 97 سوره یوسف می خوانیم که: برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیه 114 سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تایید میکند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است.

روایات اسلامی و توسل

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم، نیز به خوبی استفاده میشود که توسل به آن معنی که در بالا گفتیم هیچگونه اشکالی ندارد، بلکه کار خوبی محسوب میشود، این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه به چند قسمت از آنها که در کتب معروف اهل تسنن می باشد اشاره می کنیم:

1 - در کتاب وفاء الوفاء تألیف دانشمند معروف سنی سمهودی چنین میخوانیم که: مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر (ﷺ) و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش، هم در عالم برزخ، و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام (ﷺ) از عمر بن خطاب نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

یا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لی.

خداوندا به حق محمد (ﷺ) از تو تقاضا میکنم که مرا ببخشی. سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله نسائی و ترمذی دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل میکند که خلاصه اش این است: مرد ناپینائی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد، پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند:

اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضى لی اللهم شفعه فی.

خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت پیامبر رحمت تقاضا میکنم و به تو روی می آورم ای محمد! بوسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می شوم خداوندا او را شفیع من ساز.

سپس در مورد جواز توسل به پیامبر (ﷺ) بعد از وفات چنین نقل میکند که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر (ﷺ) آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد.

اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبینا محمد (ﷺ) نبی الرحمة، یا محمد انی اتوجه بک الی ربک ان تقضی حاجتی.

خداوندا من از تو تقاضا میکنم و بوسیله پیامبر ما محمد (ﷺ) پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می شوم، ای محمد من بوسیله تو متوجه پروردگار تو می شوم تا مشکلم حل شود. بعدا اضافه میکند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد.

2 - نویسنده کتاب التوصل الی حقیقة التوسل که در موضوع توسل بسیار سختگیر است 26 حدیث از کتب و منابع مختلف نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است، اگر چه نامبرده سعی دارد که در اسناد این احادیث خدشه وارد کند، ولی واضح است که روایات هنگامی که فراوان باشند و به حد تواتر برسند جائی برای خدشه در سند حدیث باقی نماند و روایاتی که در زمینه توسل در منابع اسلامی وارد شده است ما فوق حد تواتر است و از جمله روایاتی که نقل می کند این است که:

ابن حجر مکی در کتاب صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل میکند که به اهل بیت پیامبر توسل میجست و چنین میگفت:

آل النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غذا بید الیمین صحیفتی خاندان پیامبر وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می باشند امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت نامه عمل من به دست راست من سپرده شود.

و نیز از بیهقی نقل میکند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد بلال به همراهی عده ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت:

یا رسول الله استسق لامتک... فانهم قد هلكوا...

ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه... که ممکن است هلاک شوند.

حتی از ابن حجر در کتاب الخیرات الحسان نقل میکند که امام شافعی در ایامی که در بغداد بود به زیارت ابو حنیفه میرفت و در حاجاتش به او متوسل می شد!

و نیز در صحیح دارمی از ابی الجوزاً نقل میکند که سالی در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی شکایت به عایشه بردند، او سفارش کرد که بر فراز قبر پیامبر روزنهای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد! در تفسیر آلوسی قسمتهای زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری درباره احادیث فوق در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می گوید:

بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (ﷺ) نمی بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او، و بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه میکند توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط اینکه او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد.

و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.

چند یادآوری لازم

در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

1 - همانطور که گفتیم منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود، و این در حقیقت توجه به خدا است، زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که فرستاده او بوده و در راه او گام بر داشته و ما تعجب میکنیم از کسانی که این گونه توسل را یک نوع شرک می پندارند در حالی که شرک این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل به هیچوجه شباهتی با شرک ندارد.

2 - بعضی اصرار دارند که میان حیات و وفات پیامبر و امامان فرق بگذارند، در حالی که گذشته از روایات فوق که بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است، از نظر یک مسلمان،

پیامبران و صلحاً بعد از مرگ حیات برزخی دارند، حیاتی وسیعتر از عالم دنیا همانطور که قرآن درباره شهدا به آن تصریح کرده است و میگوید آنها را مردگان فرض نکنید آنها زندگانند

3 - بعضی نیز اصرار دارند که میان تقاضای دعا از پیامبر، و بیان سوگند دادن خدا به مقام او، فرق بگذارند، تقاضای دعا را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند در حالی که هیچگونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی شود.

4 - بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن مخصوصاً وهابیه با لجاجت خاصی کوشش دارند تمام احادیثی که در زمینه توسل وارد شده است تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی اساس آنها را به دست فراموشی بسپارند، آنها در این زمینه چنان بحث می کنند که هر ناظر بیطرفی احساس میکند که قبلاً عقیده ای برای خود انتخاب کرده، سپس می خواهند عقیده خود را به روایات اسلامی تحمیل کنند، و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند، در حالی که یک محقق هرگز نمی تواند چنین بحثهای غیر منطقی و تعصب آمیزی را بپذیرد.

5 - همانطور که گفتیم روایات توسل به حد تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی نیاز می سازد، علاوه بر این در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال جائی برای خرده گیری در پاره ای از اسناد آنها باقی نمی ماند.

6 - از آنچه گفتیم روشن میشود که روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و میگوید: پیغمبر به مردم میفرمود: از خداوند برای من وسیله بخواهید و یا آنچه در کافی از علی (علیه السلام) نقل شده که وسیله بالاترین مقامی است که در بهشت قرار دارد، با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچگونه منافاتی ندارد زیرا همانطور که مکرر اشاره کردیم وسیله هر گونه تقرب به پروردگار را شامل میشود و تقرب پیامبر به خدا و بالاترین درجهای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداقهای آن است.

آیه (36) و (37) و ترجمه:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَا تَقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (36) (پس بندگان آنکه کفر کردند اگر تمام آنچه که در زمین قرار دارد و همانند آن، مال آنها را بپذیرند و بخواهند از آتش خارج شوند ولی نمی توانند خارج شوند و برای آنها مجازات پایداری است.) (37)

ترجمه:

36 - کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه که روی زمین قرار دارد و همانند آن، مال آنها باشد و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد، و مجازات دردناکی خواهند داشت.

37 - آنها پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند ولی نمی توانند خارج شوند و برای آنها مجازات پایداری است.

تفسیر:

در تعقیب آیه گذشته که به مؤمنان دستور تقوا و جهاد و تهیه وسیله می داد در این دو آیه به عنوان بیان علت دستور سابق به سرنوشت افراد بیایمان و آلوده اشاره کرده، می فرماید: افرادی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند از آنها پذیرفته نخواهد شد و عذاب دردناکی خواهند داشت.

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَا تَقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

مضمون این آیه در سوره رعد آیه 47 نیز آمده است و این نهایت تاکید را در مسئله مجازاتهای الهی می رساند که با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه ها و قدرتها نمی توان از آن رهایی جست هر چند تمام سرمایه های روی زمین یا بیش از آن باشد، تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می توان رهایی یافت.

سپس به دوام این کیفر اشاره کرده، می گوید: آنها پیوسته می خواهند از آتش دوزخ خارج شوند ولی توانائی بر آن را ندارند و کیفر آنها ثابت و برقرار خواهد بود.

(یریدون ان یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب مقیم).

درباره مجازات دائمی و خلود کفار در دوزخ در ذیل آیه 108 سوره هود به خواست خدا بحث خواهد شد.

آیه (38) تا (40) و ترجمه:

(و السارق و السارقة فاقطعوا أيديهما جزاً بما كسبا نكلاً من الله و الله عزيز حكيم) (38)
(فمن تاب من بعد ظلمه و أصلح فإن الله يتوب عليه إن الله غفور رحيم) (39) (ألم تعلم أن الله له ملك السموت و الارض يعذب من يشأ و يغفر لمن يشأ و الله على كل شئ قدير) (40)
ترجمه:

38 - دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است.

39 - اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

40 - آیا نمی دانی که خداوند مالک و حکمران آسمانها و زمین است! هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) مجازات می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و خداوند بر هر چیزی قادر است.

تفسیر:

مجازات دزدان

در چند آیه قبل احکام محارب یعنی کسی که با تهدید به اسلحه آشکارا متعرض جان و مال و نوامیس مردم می شود بیان شد، در این آیات، به همین تناسب، حکم دزد یعنی کسی که بطور پنهانی و مخفیانه اموال مردم را می برد بیان گردیده است:
نخست می فرماید: دست مرد و زن سارق را قطع کنید.

(و السارق و السارقة فاقطعوا أيديهما).

در اینجا مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده در حالی که در آیه حد زنا کار، زن زاینه بر مرد زانی مقدم ذکر شده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیشتر مردانند و در مورد ارتکاب زنا عامل و محرک مهمتر زنان ببند و بار!

سپس می گوید: این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده اند و مجازاتی است از طرف خداوند.

(جزاً بما کسبا نکالا من الله).

در حقیقت در این جمله اشاره به آن است که اولاً - این کیفر نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده اند و ثانیاً - هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است (زیرا نکال به معنی مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می شود - این کلمه در اصل به معنی لجام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کند گفته شده است) و در پایان آیه برای رفع این توهّم که مجازات مزبور عادلانه نیست می فرماید: خداوند هم توانا و قدرتمند است، بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و هم حکیم است بنابراین دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند (والله عزیز حکیم).

در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید: کسی که بعد از این ستم توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید خداوند او را خواهد بخشید زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم).

آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می شود و یا اینکه حد سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد! معروف در میان فقهای ما این است که: اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی توبه کند حد سرقت نیز از او برداشته می شود، ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل، جرم او ثابت شد با توبه از بین نمی رود. در حقیقت توبه حقیقی که در آیه به آن اشاره شده آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه انجام گیرد، و گر نه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دید اظهار توبه خواهد نمود و موردی برای اجرای حق باقی نخواهد ماند و به تعبیر دیگر توبه اختیاری آن است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد، و گر نه توبه اضطراری همانند توبه ای که به هنگام مشاهده عذاب الهی و یا آثار مرگ صورت می گیرد ارزشی ندارد، و به دنبال حکم توبه سارقان روی سخن را به پیامبر بزرگ اسلام کرده، می فرماید: آیا نمی دانی که خداوند مالک آسمان و زمین است و هر گونه صلاح بداند در آنها تصرف می کند، هر کس را

که شایسته مجازات بداند مجازات، و هر کس را که شایسته بخشش ببیند می بخشد و او بر هر چیز توانا است.

(الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض يعذب من يشاء ويغفر لمن يشاء والله على كل شيء قدير).

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه داشت:

الف - شرائط مجازات سارق.

قرآن در این حکم همانند سائر احکام ریشه مطلب را بیان کرده و شرح آن به سنت پیامبر و اگذار شده است، آنچه از مجموع روایات اسلامی استفاده می شود این است که اجرای این حد اسلامی (بریدن دست) شرائط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جائز نیست از جمله اینکه:

- 1 - متاعی که سرقت شده باید حداقل یک ربع دینار باشد.
- 2 - از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیبهای داخلی سرقت شود.
- 3 - در قحط سالی که مردم گرسنه اند و راه به جایی ندارند نباشد.
- 4 - سارق عاقل و بالغ باشد، و در حال اختیار دست به این کار بزند.
- 5 - سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.
- 6 - سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده اند.
- 7 - کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری احتمالاً اشتباه کرده است از این حکم مستثنی است.

و پاره ای از شرائط دیگر که شرح آن در کتب فقهی آمده است. اشتباه نشود منظور از ذکر شرائط بالا این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرائط حرام است، بلکه منظور این است که اجرای حد مزبور، مخصوص اینجا است و گرنه سرقت به هر شکل به هر صورت، و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است.

ب - اندازه قطع دست سارق.

معروف در میان فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت (علیهم السلام) این است که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود، نه بیشتر، اگر چه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته اند.

ج - آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است!

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره ای از مسلمانان کم اطلاع شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می رسد و اگر بنا بشود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دستها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می شود که یک نفر گذشته از اینکه عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت که:

اولا - همانطور که در شرائط این حکم گفتیم هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسماً مشمول آن می شوند.

ثانیا - با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می کند.

ثالثا - بسیاری از ایرادهائی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می کنند به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می دهند، یعنی به عبارت دیگر آن حکم را در یک جامعه صددرصد غیر اسلامی فرض می کنند، ولی اگر توجه داشته باشیم که اسلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی، و مبارزه با فقر، و تعلیم و تربیت صحیح، و آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوا می گردد، روشن می شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود اشتباه نشود، منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجرا شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

خلاصه حکومت اسلامی موظف است که برای تمام افراد ملت خود نیازمندیهای اولی زندگی را فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم دهد، و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد مختلف بسیار کم خواهند شد.

رابعا - اگر ملاحظه می کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجرا نمی شود و لذا در محیطهایی که این حکم اسلامی اجرا می گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سالهای اخیر این حکم در آن اجرا می شد) امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود. بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود چمدانها یا کیفهای پول را در کوچه و خیابانهای حجاز دیده اند که هیچکس جرئت دست زدن به آن را ندارد تا اینکه مامورین اداره جمع آوری گمشدهها بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد. غالب مغازهها در شبها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی زند. جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرنهای اجرا می شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد این حکم در طی چند قرن اجرا گردید.

آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می شود!

د - بعضی اشکال می کنند.

که اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آنهمه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده

ندارد، تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است.

اتفاقاً همین سؤال - به طوری که از بعضی از تواریخ بر می آید - از عالم بزرگ اسلام، علم الهدی مرحوم سید مرتضی، در حدود یک هزار سال قبل شد، سؤال کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:

ید بـخمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعت فی ربع دینار!
یعنی: دستی که دیه آن پانصد دینار است.
چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود!
سید مرتضی در جواب او این شعر را سرود:
عز الامانة اغلاها و ارضها ذل الخيانة فافهم حکمة الباری
یعنی عزت امانت آن دست را گرانقیمت کرد.
و ذلت خیانت بهای آن را پائین آورد، فلسفه حکم خدا را بدان.

آیه (41) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا بِأَفْوَهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ سَمْعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مُوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ) (41) (سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرَّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) (42)

ترجمه:

41 - ای فرستاده (خدا) آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم و قلب آنها ایمان نیاورده و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند، آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند، آنها سخنان را از محل خود تحریف می کنند، و می گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید و الا داوری کنید (و عمل ننمائید) و کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی، آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهايشان را پاک کند، در دنیا رسوائی و در آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد.

42 - آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آنها را تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را بحال خود واگذار و اگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند و اگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد

شان نزول:

در شان نزول این آیه، روایات متعددی وارد شده که از همه روشتر، روایتی است که از امام باقر (علیه السلام) در این زمینه نقل گردیده که خلاصه اش چنین است:

یکی از اشراف یهود خیبر که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس خیبر محسوب می شد عمل منافی عفت انجام داد، یهودیان از اجرای حکم تورات (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند، و به دنبال راه حلی می گشتند که آن دو را از حکم مزبور معاف سازد در عین حال پایبند بودن خود را به احکام الهی نشان دهند، این بود که به هم مسلمانان خود در مدینه پیغام فرستادند که حکم این حادثه را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بپرسند (تا اگر در اسلام حکم سبکتری بود آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آنرا نیز بدست فراموشی بسپارند و شاید از این طریق می خواستند توجه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند) به همین جهت جمعی از بزرگان یهود مدینه به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافتند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیا هر چه حکم کنم می پذیرید! آنها گفتند: بخاطر همین نزد تو آمده ایم!

در این موقع حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زنای محصنه می شوند نازل گردید ولی آنها از پذیرفتن این حکم (به عذر اینکه در مذهب آنها چنین حکمی نیامده شانه خالی کردند!) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه کرد، این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان تورات نقل کرد بپذیرید، گفتند: آری.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: ابن صوری که در فدک زندگی می کند چگونه عالمی است! گفتند: او از همه یهود به تورات آشناتر است، به دنبال او فرستادند و هنگامی که نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد به او فرمود: ترا به خداوند یکتائی که تورات را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد و دریا را برای نجات شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق نمود و در بیابان شما را از مواهب خود بهره مند

ساخت سوگند می دهم بگو آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در تورات بر شما نازل شده است یا نه!

او در پاسخ گفت: سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم آری چنین حکمی در تورات آمده است.

پیامبر (ﷺ) گفت: چرا از اجرای این حکم سرپیچی می کنید!

او در جواب گفت: حقیقت این است که ما در گذشته این حد را درباره افراد عادی اجرا می کردیم ولی در مورد ثروتمندان و اشراف خودداری می نمودیم، این بود که گناه مزبور در طبقات مرفه جامعه ما رواج یافت تا اینکه پسر عموی یکی از روسای ما مرتکب این عمل زشت شد، و طبق معمول از مجازات او صرفنظر کردند، در همین اثنا یک فرد عادی مرتکب این کار گردید، هنگامی که می خواستند او را سنگباران کنند، خویشان او اعتراض کردند و گفتند: اگر بنا هست این حکم اجرا بشود باید در مورد هر دو اجرا بشود به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبکتر از قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم و آن این بود که به هر یک چهل تازیانه بزنیم و روی آنها را سیاه کرده و وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم!

در این هنگام پیامبر (ﷺ) دستور داد که آن مرد و زن را در مقابل مسجد سنگسار کنند. و فرمود: خدایا من نخستین کسی هستم که حکم ترا زنده نمودم بعد از آنکه یهود آن را از بین بردند.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان کرد.

تفسیر:

داوری میان دوست و دشمن

از این آیه و چند آیه بعد از آن استفاده می شود که قضات اسلام حق دارند با شرایط خاصی درباره جرائم و جنایات غیر مسلمانان نیز قضاوت کنند که شرح آن طی این آیات بیان خواهد شد.

آیه فوق با خطاب یا ایها الرسول (ای فرستاده!) آغاز شده این تعبیر تنها در دو جای قرآن دیده می شود یکی در اینجا و دیگری در آیه 67 همین سوره که مساله ولایت و خلافت مطرح است می باشد، گویا به خاطر اهمیت موضوع و ترس و واهمه ای که از دشمن در کار بوده می خواهد حس مسئولیت را در پیامبر (ﷺ) بیشتر تحریک کند و اراده او را تقویت نماید که تو صاحب رسالتی آنهم رسالتی از طرف ما، بنابراین باید در بیان حکم استقامت بخرج دهی.

سپس به دلداری پیامبر (ﷺ) به عنوان مقدمه ای برای حکم بعد پرداخته و می فرماید: آنها که با زبان، مدعی ایمانند و قلب آنها هرگز ایمان نیاورده و در کفر بر یکدیگر سبقت می جویند هرگز نباید مایه اندوه تو شوند (زیرا این وضع تازگی ندارد).

(لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم).

بعضی معتقدند تعبیر یسارعون فی الکفر با تعبیر یسارعون الی الکفر تفاوت دارد زیرا جمله اول درباره کسانی گفته می شود که کافرنند و در درون کفر غوطه ور، و برای رسیدن به مرحله نهائی کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، ولی جمله دوم درباره کسانی گفته می شود که در خارج از محدوده کفر به سوی آن در حرکتند و بر یکدیگر سبقت می گیرند.

بعد از ذکر کارشکنیهای منافقان و دشمنان داخلی به وضع دشمنان خارجی و یهود پرداخته و می گوید: همچنین کسانی که از یهود نیز این مسیر را می پیمایند نباید مایه اندوه تو شوند (و من الذین هادوا).

بعد اشاره به پاره ای از اعمال نفاق آلود آنان کرده، می گوید: آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند اما این گوش دادن برای درک اطاعت نیست بلکه برای این است که دستاویزی برای تکذیب و افترا بر تو پیدا کنند (سماعون للکذب).

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد، آنها به دروغهای پیشوایان خود فراوان گوش می دهند. ولی حاضر به پذیرش سخن حق نیستند.

صفت دیگر آنها این است که نه تنها برای دروغ بستن به مجلس شما حاضر می شوند بلکه در عین حال جاسوسهای دیگران که نزد تو نیامده اند نیز می باشند.

(سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ).

و به تفسیر دیگر آنها گوش بر فرمان جمعیت خودشان دارند و دستورشان این است که اگر از تو حکمی موافق میل خود بشنوند بپذیرند و اگر بر خلاف میلشان بود مخالفت کنند، بنابراین اینها مطیع و شنوای فرمان بزرگان خود هستند نه فرمان تو، در چنین حالی مخالفت آنها نباید مایه اندوه تو گردد، زیرا از آغاز به قصد پذیرش حق نزد تو نیامدند.

دیگر از صفات آنها این است که سخنان خدا را تحریف می کنند (خواه تحریف لفظی و یا تحریف معنوی) هر حکمی را بر خلاف منافع و هوسهای خود تشخیص دهند آن را توجیه و تفسیر و یا بکلی رد می کنند.

(يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مُوَاضِعِهِ).

عجیتر اینکه آنها پیش از آنکه نزد تو بیایند تصمیم خود را گرفته اند، بزرگان آنها به آنان دستور داده اند که اگر محمد حکمی موافق خواست ما گفت بپذیرید و اگر بر خلاف خواست ما بود از آن دوری کنید.

(يَقُولُونَ اِنْ اَوْتَيْتُمْ هَذَا فَخَذُوهُ وَاِنْ لَمْ تَوْتَوْهُ فَاحْذَرُوا).

اینها چنان در گمراهی فرو رفته اند و افکارشان بقدری متحجر شده که بدون هر گونه اندیشه و مطالعه آنچه را که بر خلاف مطالب تحریف شده آنان باشد رد می کنند، و به این ترتیب امیدی به هدایت آنها نیست، و خدا می خواهد به این وسیله آنها را مجازات کرده و رسوا کند (و کسی که خدا اراده مجازات و رسوائی او را کرده است هرگز تو قادر بر دفاع از او نیستی).

(وَمَنْ يَرِدِ اللّٰهُ فَتْنَةً فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا).

آنها بقدری آلوده اند که قابل شستشو نمی باشند بهمین دلیل (آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد قلب آنها را شستشو دهد).

(اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم).

زیرا کار خدا همیشه آمیخته با حکمت است و آنها که با اراده و خواست خود یک عمر کجروی کرده اند و به نفاق و دروغ و مخالفت با حق و حقیقت و تحریف قوانین الهی آلوده بوده اند، بازگشت آنها عادتاً ممکن نیست، و در پایان آیه می فرماید: (آنها هم در این دنیا رسوا و خوار خواهند شد و هم

در آخرت کیفر عظیمی خواهند داشت).

(لهم في الدنيا خزي ولهم في الآخرة عذاب عظيم).

در آیه دوم بار دیگر قرآن تاکید میکند که آنها گوش شنوا برای شنیدن سخنان تو و تکذیب آن دارند (و یا گوش شنوائی برای شنیدن دروغهای بزرگانشان دارند).

(سماعون للكذب).

این جمله به عنوان تاکید و اثبات این صفت زشت برای آنها تکرار شده است.

علاوه بر این آنها زیاد اموال حرام و ناحق و رشوه می خورند.

(اكالون للسحت).

سپس به پیامبر (ﷺ) اختیار میدهد که هرگاه این گونه اشخاص برای داوری به او مراجعه کردند می تواند در میان آنها داوری به احکام اسلام کند و می تواند از آنها روی گرداند.

(فان جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم).

البته منظور این نیست که پیغمبر (ﷺ) تمایلات شخصی را در انتخاب یکی از این دو راه دخالت دهد بلکه منظور این است شرائط و اوضاع را در نظر بگیرد اگر مصلحت بود دخالت و حکم کند و اگر مصلحت نبود صرف نظر نماید.

و برای تقویت روح پیغمبر (ﷺ) اضافه می کند اگر صلاح بود که از آنها روی بگردانی

هیچ زبانی نمی تواند بتو برسانند.

(وان تعرض عنهم فلن يضروك شيئاً).

و اگر خواستی در میان آنها داوری کنی حتما باید اصول عدالت را رعایت نمائی زیرا خداوند افراد دادگر و عدالت پیشه را دوست دارد.

(وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله يحب المقسطين).

در اینکه این حکم یعنی تخییر حکومت اسلامی میان داوری کردن به احکام اسلام درباره غیر مسلمانان و یا صرفنظر کردن از داوری، نسخ شده و یا به قوت خود باقی است در میان مفسران گفتگو است.

بعضی معتقدند که در محیط حکومت اسلامی هر کس زندگی می کند، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر حقوقی و جزائی مشمول مقررات اسلام هست، بنابراین حکم آیه فوق یا نسخ شده و یا مخصوص به غیر کفار ذمی است (یعنی کفاری که به عنوان یک اقلیت در کشور اسلامی زندگی ندارند بلکه با مسلمانان پیمانهائی برقرار ساخته و با آنان رفت و آمد دارند).

ولی بعضی دیگر معتقدند که حکومت اسلامی هم اکنون نیز درباره غیر مسلمانان این اختیار را دارد که شرائط و اوضاع را در نظر گرفته چنانچه مصلحت ببیند طبق احکام اسلام درباره آنها رفتار کند و یا آنها را به قوانین خودشان رها سازد (تحقیق و توضیح بیشتر درباره این حکم را در بحث قضا در کتب فقهی بخوانید).

آیه (43) و ترجمه:

(و كيف يحكمونك و عندهم التوراة فيها حكم الله ثم يتولون من بعد ذلك و ما أولئك بالمؤمنين) (43)

ترجمه:

43 - آنها چگونه تو را به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست (وانگهی) پس از داوری خواستن از حکم تو روی می گردانند، و آنها مؤمن نیستند

تفسیر:

این آیه بحث درباره یهود را در مورد داوری خواستن از پیامبر (ﷺ) که در آیه قبل آمده بود تعقیب می کند و از روی تعجب می گوید: چگونه اینها ترا به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن آمده است.

(و كيف يحكمونك و عندهم التوراة فيها حكم الله).

باید دانست که حکم مزبور یعنی (حکم سنگسار کردن زن و مردی که زنا می محصنه کرده اند) در تورات کنونی در فصل بیست و دوم از سفر تثئیه آمده است.

تعجب از این است که آنها تورات را یک کتاب منسوخ نمی دانند، و آئین اسلام را باطل می شمردند با این حال چون احکام تورات موافق امیالشان نیست آن را رها کرده و به سراغ حکمی می روند که از نظر اصولی با آن موافق نیستند. و از آن عجبتر اینکه بعد از انتخاب تو برای داوری، حکم تو را که موافق حکم تورات است چون بر خلاف میل آنها است نمی پذیرند.

(ثم يتولون من بعد ذلك).

حقیقت این است که آنها اصولاً ایمان ندارند و گر نه با احکام خدا چنین بازی نمی کردند.

(و ما أولئك بالمؤمنين).

ممکن است ایراد شود که چگونه آیه فوق می گوید: حکم خدا در تورات ذکر شده است در حالی که ما با الهام گرفتن از آیات قرآن و اسناد تاریخی تورات را تحریف یافته می دانیم و همین تورات تحریف یافته در زمان پیامبر اسلام (ﷺ) بوده است؟

ولی باید توجه داشت که اولاً - ما تمام تورات را تحریف یافته نمی دانیم بلکه قسمتی از آن را مطابق واقع می دانیم و اتفاقاً حکم فوق از این احکام تحریف نایافته می باشد ثانیاً - تورات هر چه بوده نزد یهودیان یک کتاب آسمانی و تحریف نایافته محسوب می شده با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها به آن عمل نکنند؟!.

آیه (44) و ترجمه:

(إنا أنزلنا التوراة فيها هدى ونور يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا والربنيون والا حبار بما استحفظوا من كتب الله و كانوا عليه شهدأفلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بايتي ثمننا قليلا و من لم يحكم بما أنزل الله فأ و لك هم الكفرون) (44)

ترجمه:

44 - ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که تسلیم در برابر فرمان خدا بودند، با آن، برای یهودیان حکم می کردند و (همچنین) علماً و دانشمندان به این کتاب الهی که به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند، بنابراین (از داوری کردن بر طبق آیات الهی) از مردم نهراسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند کافرنند.

تفسیر:

این آیه و آیه بعد، بحث گذشته را تکمیل کرده، و اهمیت کتاب آسمانی موسی (علیه السلام) یعنی تورات را چنین شرح می دهد: ما تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور بود هدایت به سوی حق و نور و روشنائی بر ساختن تاریکیهای جهل و نادانی.

(إنا أنزلنا التوراة فيها هدى ونور).

به همین جهت پیامبران الهی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند و بعد از نزول تورات روی کار آمدند همگی بر طبق آن برای یهود، حکم می کردند.

(يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا).

نه تنها آنها چنین می کردند بلکه علمای بزرگ یهود و دانشمندان با ایمان و پاک آنها، بر طبق این کتاب آسمانی که به آنها سپرده شده بود، و بر آن گواه بودند داوری می کردند.

(و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداً).

در اینجا روی سخن را به آن دسته از دانشمندان اهل کتاب که در آن عصر می زیستند کرده و می گوید: از مردم نترسید و احکام واقعی خدا را بیان کنید، بلکه از مخالفت من بترسید که اگر حق را کتمان کنید مجازات خواهید شد.

(فلا تخشوا الناس و اخشون).

و همچنین آیات خدا را به بهای کمی نفروشید.

(ولا تشتروا بایاتی ثمناً قليلاً).

در حقیقت سرچشمه کتمان حق و احکام خدایا ترس از مردم و عوامزدگی است و یا جلب منافع شخصی و هر کدام باشد نشانه ضعف ایمان و سقوط شخصیت است، و در جمله های بالا به هر دو اشاره شده است.

و در پایان آیه، حکم قاطعی درباره اینگونه افراد که بر خلاف حکم خدا داوری می کنند صادر کرده، می فرماید: آنها که بر طبق احکام خدا داوری نمی کنند، کافرنده.

(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون).

روشن است عدم داوری بر طبق حکم خدا اعم از این است که سکوت کنند و اصلاً داوری نکنند و با سکوت خود مردم را به گمراهی بيفکنند، و یا سخن بگویند و بر خلاف حکم خدا بگویند، این موضوع نیز روشن است که کفر دارای مراتب و درجات مختلفی است که از انکار اصل وجود خداوند شروع می شود و مخالفت و نافرمانی و معصیت او را نیز در بر می گیرد، زیرا ایمان کامل انسانرا به عمل بر طبق آن دعوت می کند و آنها که عمل ندارند ایمانشان کامل نیست این آیه مسئولیت شدید دانشمندان و علمای هر امت را در برابر طوفانهای اجتماعی و حوادثی که در محیطشان می گذرد روشن می سازد، و با بیانی قاطع آنها را به مبارزه بر ضد کجرویها و عدم ترس از هیچکس دعوت می نماید.

آیه (45) و ترجمه:

(وكتبنا عليهم فيها أن النفس بالنفس والعين بالعين والآنف بالآنف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص فمن تصدق به فهو كفارة له ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون) (45)

ترجمه:

45 - و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان، می باشد، و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) کفاره (گناهان) او محسوب می شود، و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است

تفسیر:

قصاص و گذشت

این آیه قسمت دیگری از احکام جنائی و حدود الهی تورات را شرح می دهد، و می فرماید: ما در تورات قانون قصاص را مقرر داشتیم که اگر کسی عمداً بیگناهی را به قتل برساند اولیای مقتول می توانند قاتل را در مقابل اعدام نمایند.

(وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس).

و اگر کسی آسیب به چشم دیگری برساند و آن را از بین ببرد او نیز می تواند، چشم او را از بین ببرد (و العين بالعين).

و همچنین در مقابل بریدن بینی، جایز است بینی جانی بریده شود (والآنف بالآنف).

و نیز در مقابل بریدن گوش، بریدن گوش طرف مجاز است (والاذن بالاذن).

و اگر کسی دندان دیگری را بشکند او می تواند دندان جانی را در مقابل بشکند (والسن

بالسن).

و به طور کلی هر کس جراحتی و زخمی به دیگری بزند، در مقابل می توان قصاص کرد (و الجروح قصاص).

بنابراین حکم قصاص بطور عادلانه و بدون هیچگونه تفاوت از نظر نژاد و طبقه اجتماعی و طایفه و شخصیت اجرا می گردد، و هیچگونه تبعیضی در آن از این جهات راه ندارد (البته این حکم مانند سایر احکام اسلامی دارای شروط و مقرراتی است که در کتب فقهی آمده است زیرا این حکم اختصاصی به بنی اسرائیل نداشته، در اسلام نیز نظیر آن وجود دارد چنانکه در آیه قصاص در سوره بقره آیه 178 ذکر شد).

این آیه به تبعیضهای ناروائی که در آن عصر وجود داشت پایان می دهد، و به طوری که از بعضی تفاسیر استفاده می شود، در میان دو طایفه یهود مدینه در آن عصر نابرابری عجیبی وجود داشت: اگر فردی از طایفه بنی النضیر فردی از طایفه بنی قریظه را می کشت قصاص نمی شد، ولی به عکس اگر کسی از طایفه بنی قریظه فردی از طایفه بنی النضیر را به قتل می رساند، کشته می شد، هنگامی که اسلام به مدینه آمد، بنی قریظه در این باره از پیامبر (ﷺ) سؤال کردند، پیامبر (ﷺ) فرمود خونها با هم فرق ندارد، طایفه بنی النضیر زبان به اعتراض گشودند که مقام ما را پائین آوردی، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نه تنها در اسلام، در آئین یهود نیز این قانون بطور مساوی وجود داشته است.

ولی برای آنکه این توهم پیش نیاید که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است، به دنبال این حکم می فرماید: اگر کسی از حق خود بگذرد و عفو و بخشش کند، کفاره ای برای گناهان او محسوب می شود، و به همان نسبت که گذشت به خرج داده خداوند از او گذشت می کند.

(فمن تصدق به فهو كفارة له).

باید توجه داشت که ضمیر به به قصاص بر می گردد، گویا این قصاص را عطیه ای قرار داده که به شخص جانی بخشیده است. و تعبیر به تصدق و همچنین وعده عفو که خداوند به چنین

کسی داده همگی برای تشویق به عفو و گذشت است، زیرا شک نیست که قصاص هرگز نمی تواند آنچه را انسان از دست داده به او باز گرداند، تنها یکنوع آرامش موقت به او می دهد، ولی وعده عفو خدا می تواند به طور کلی آنچه را او از دست داده به صورت دیگری جبران کند و به این ترتیب باقیمانده ناراحتی از قلب و جان او برچیده شود و این رساترین تشویق برای چنین اشخاص است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: کسی که عفو کند، خداوند به همان اندازه از گناهان او می بخشد.

این جمله در حقیقت پاسخ دندان شکنی است به کسانی که قانون قصاص را یک قانون غیر عادلانه شمرده اند که مشوق روح آدم کشی و مثله کردن است، زیرا از مجموع آیه استفاده می شود که اجازه قصاص برای ایجاد ترس و وحشت جانیان و در نتیجه تامین امنیت جانی برای مردم بیگناه است، و در عین حال راه عفو و بازگشت نیز در آن گشوده شده است، با ایجاد این حالت ترس و امید، اسلام می خواهد، هم جلو جنایت را بگیرد و هم تا آنجا که ممکن است و شایستگی دارد جلو شستن خون را با خون.

و در پایان آیه می فرماید: کسانی که بر طبق حکم خداوند، داوری نکنند ستمگرند.

(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون).

چه ظلمی از این بالاتر که ما گرفتار احساسات و عواطف کاذبی شده و از شخص قاتل به بهانه اینکه خون را با خون نباید شست بکلی صرف نظر کنیم و دست قاتلان را برای قتلهای دیگر باز گذاریم و به افراد بیگناه از این رهگذر ظلم و ستم کنیم.

باید توجه داشت که در تورات کنونی نیز در فصل 21 سفر خروج این حکم آمده است، آنجا که می گوید: و اگر اذیت دیگر رسیده باشد آن گاه، جان عوض جان باید داده شود، چشم عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، سوختن به عوض سوختن، زخم به عوض زخم، لطمه به عوض لطمه (سفر خروج جمله های 23 - 24 - 25).

آیه (46) و ترجمه:

(و قفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التورۃ و أتینه الانجیل فیه هدی و نور و مصدقا لما بین یدیه من التورۃ و هدی و موعظة للمتقین) (46)
ترجمه:

46 - و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را قرار دادیم که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را که قبل از او بود تصدیق می کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود.

تفسیر:

در تعقیب آیات مربوط به تورات، در این دو آیه اشاره به وضع انجیل کرده، می گوید: پس از رهبران و پیامبران پیشین، مسیح (علیه السلام) را مبعوث کردیم، در حالی که نشانه های او کاملاً با نشانه هایی که تورات داده بود تطبیق می کرد

(و قفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التورۃ).

این جمله تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه مسیح (علیه السلام) به حقانیت تورات که بر موسی بن عمران نازل شده بود، اعتراف کرد، همانطور که تمام پیامبران آسمانی به حقانیت پیامبران پیشین، معترف بودند.

سپس می گوید: انجیل را در اختیار او گذاشتیم که در آن هدایت و نور بود

(و أتیناه الانجیل فیه هدی و نور).

در قرآن مجید به تورات و انجیل و قرآن هر سه نور گفته شده است: درباره تورات می خوانیم:

(انا انزلنا التورۃ فیها هدی و نور) (مائدة - 44).

و درباره انجیل در آیه فوق، اطلاق نور شده بود، و درباره قرآن می خوانیم:

(قد جائکم من الله نور و کتاب مبین) (مائدة - 15).

در حقیقت همانطور که تمام موجودات جهان برای ادامه حیات و زندگی خود احتیاج شدید به نور دارند، همچنین آئینه ای الهی و دستوره‌های کتب آسمانی برای رشد و تکامل انسانها ضرورت قطعی دارد.

اصولا ثابت شده که تمام انرژیها، نیروها، حرکات، و زیباییها، همه از نور سرچشمه می گیرند و اگر نور نباشد، سکوت و مرگ، همه جا را فرا خواهد گرفت، همچنین اگر تعلیمات پیامبران نباشد همه ارزشهای انسانی، اعم از فردی و اجتماعی به خاموشی می گراید که نمونه های آنها در جوامع مادی به روشنی می بینیم.

قرآن در موارد متعددی از تورات و انجیل به عنوان یک کتاب آسمانی یاد می کند، در اینکه این دو کتاب در اصل از طرف خدا نازل شده جای هیچگونه شک و تردید نیست، ولی این نیز مسلم است که این دو کتاب آسمانی بعد از زمان پیامبران دستخوش تحریف شدند، حقایقی از آن کم شد و خرافاتی بر آن افزوده گردید و آنها را از ارزش انداخت و یا کتب اصلی فراموش گردید و کتابهای دیگری که تنها بخشی از حقایق آنها را در برداشت جای آنها نشست.

بنابراین اطلاق نور به این دو کتاب، ناظر به تورات و انجیل اصلی است.

بار دیگر به عنوان تاکید، روی این مطلب تکیه میکند که نه تنها عیسی بن مریم، تورات را تصدیق می کرد، بلکه انجیل کتاب آسمانی او نیز گواه صدق تورات بود.

(مصدقاً لما بین یدیه من التوراة) .

و در پایان میفرماید: این کتاب آسمانی مایه هدایت و اندرز پرهیزکاران بود.

(و هدی و موعظة للمتقین) .

این تعبیر همانند تعبیری است که در آغاز سوره بقره درباره قرآن آمده است آنجا که می گوید: هدی للمتقین: قرآن وسیله هدایت پرهیزکاران است نه تنها قرآن، تمام کتابهای آسمانی چنینند که وسیله هدایت پرهیزکاران می باشند، منظور از پرهیزکاران کسانی هستند که در

جستجوی حقد، و آماده پذیرش آن می باشند و بدیهی است، آنها که از سر لجاج و دشمنی دریچه های قلب خود را به روی حق می بندند، از هیچ حقیقتی بهره نخواهند برد.

قابل توجه اینکه در آیه فوق در مورد انجیل نخست فیه هدی گفته شده سپس هدی بطور مطلق آمده است، این تفاوت تعبیر ممکن است بخاطر آن باشد که در انجیل و کتابهای آسمانی دلائل هدایت بر هر کس بدون استثناً هست ولی برای پرهیزکاران که در آن به دقت می اندیشند، باعث هدایت و تربیت و تکامل است.

آیه و ترجمه:

(و ليحكم أهل الانجيل بما أنزل الله فيه ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفسقون) (47)

ترجمه:

47 - به اهل انجیل (پیروان مسیح) گفتیم باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند.

تفسیر:

آنها که به قانون خدا حکم نمی کنند

پس از اشاره به نزول انجیل در آیات گذشته، در این آیه می فرماید: ما به اهل انجیل دستور دادیم که به آنچه خدا در آن نازل کرده است، داوری کنند.

(و ليحكم اهل الانجيل بما انزل الله فيه).

شک نیست که منظور از جمله بالا این نیست که قرآن به پیروان مسیح (علیه السلام) دستور می دهد که هم اکنون باید به احکام انجیل عمل کنند، زیرا این سخن با سایر آیات قرآن و با اصل وجود قرآن که اعلام آئین جدید و نسخ آئین قدیم می کند، سازگار نیست بلکه منظور این است، که ما پس از نزول انجیل بر عیسی (علیه السلام) به پیروان او دستور دادیم که به آن عمل کنند و طبق آن داوری نمایند.

و در پایان آیه، بار دیگر تاکید می کند: کسانی که بر طبق حکم خدا داوری نکنند فاسقند.

(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون).

قابل توجه اینکه در آیات اخیر، در یک مورد به چنین افراد اطلاق کافر و در مورد دیگر ظالم و در اینجا فاسق، شده است، ممکن است این تفاوت تعبیر به خاطر آن باشد که هر حکم دارای سه جنبه است، از یک سو به قانونگذار (خداوند) منتهی می شود، از سوی دیگر به مجریان قانون (شخص حاکم و قاضی) و از سوی سوم به کسی که این حکم در حق او اجرا می گردد (شخص محکوم).

گویا هر یک از تعبیرات سه گانه فوق، اشاره به یکی از این سه جنبه است، زیرا کسی که بر خلاف حکم خداوند داوری می کند، از یک طرف، قانون الهی را زیر پا گذاشته و کفر ورزیده و از طرف دیگر به انسان بی گناهی، ستم و ظلم کرده، و از طرف سوم از مرز وظیفه و مسئولیت خود خارج شده و فاسق گردیده است (زیرا همانطور که در سابق گفتیم فسق به معنی بیرون رفتن از مرز بندگی و وظیفه است).

آیه (48) و ترجمه:

(و أنزلنا إليك الكتب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتب و مهيمنا عليه فاحكم بينهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم عما جاءك من الحق لكل جعلنا منكم شرعة و منهاجا و لو شاء الله لجعلكم أمة وحدة و لكن ليلوكم في ما أتئكم فاستبقوا الخیرت إلى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون) (48)

ترجمه:

48 - و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگاهبان آنها است، بنابراین بر طبق احکامی که خدا نازل کرده در میان آنها حکم کن، و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن، و از احکام الهی روی مگردان، ما برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می خواست، همه شما را امت واحدی قرار می داد ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید (و استعدادهای شما را پرورش دهد) بنابراین بکوشید و در نیکیها به یکدیگر سبقت جوئید، بازگشت همه شما به سوی خدا است و از آنچه در آن اختلاف کرده اید به شما خبر خواهد داد!

تفسیر:

در این آیه اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیاء شده است. مهیمن در اصل به معنی چیزی که حافظ و شاهد و مراقب و امین و نگاهداری کننده چیزی بوده باشد، و از آنجا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتابهای آسمانی پیشین، مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل میکند، لفظ مهیمن بر آن اطلاق کرده و می فرماید: ما این کتاب آسمانی را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق کرده (و نشانه های آن، بر آنچه در کتب پیشین آمده تطبیق می کند) و حافظ و نگاهبان آنها است.

(و أنزلنا إليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من الكتاب و مهيمنا عليه) .

اساساً تمام کتابهای آسمانی، در اصول مسائل هماهنگی دارند، و هدف واحد یعنی تربیت و تکامل انسان را تعقیب می کنند، اگر چه در مسائل فرعی به مقتضای قانون تکامل تدریجی با هم، تفاوتی دارند، و هر آئین تازه، مرحله بالاتری را می پیماید، و برنامه جامعتری دارد. ذکر مهیمنه علیه بعد از مصداقاً لما بین یدیه اشاره به همین حقیقت است یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق و در عین حال برنامه جامعتری پیشنهاد می کند. سپس دستور می دهد که چون چنین است طبق احکامی که بر تو نازل شده است در میان آنها داوری کن.

(فاحکم بینهم بما انزل الله).

این جمله با فاً تفریع ذکر شده و نتیجه جامعیت احکام اسلام نسبت به احکام آئینهای پیشین است، این دستور منافاتی با آنچه در آیات قبل گذشت که پیامبر (ﷺ) مخیر بین داوری کردن میان آنها و یا رها کردن آنان به حال خود می نمود، ندارد زیرا این آیه می گوید: چنانچه خواستی میان اهل کتاب داوری کنی بر طبق احکام قرآن داوری کن. بعد اضافه می کند از هوا و هوسهای آنها که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوسهای خود تطبیق دهند پیروی مکن و از آنچه به حق بر تو نازل شده است روی مگردان.

(ولا تتبع اهوائهم عما جاءك من الحق).

و برای تکمیل این بحث میگوید: (برای هر کدام از شما آئین و شریعت و طریقه و راه روشنی قرار دادیم).

(لکل جعلنا منكم شرعة و منهاجا).

شرع و شریعه راهی را می گویند که بسوی آب می رود و به آن منتهی میشود، و اینکه دین را شریعت می گویند از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی میگردد که مایه پاکیزگی و طهارت و حیات انسانی است، کلمه نهج و منهاج به راه روشن می گویند.

راغب در کتاب مفردات از ابن عباس نقل می کند که می گوید: فرق میان شرعة و منهاج آن است که شرعة به آنچه در قرآن وارد شده گفته می شود و منهاج به اموری که در سنت پیامبر (ﷺ) وارد گردیده (این تفاوت گرچه جالب به نظر میرسد اما دلیل قاطعی بر آن در دست نیست).

سپس میفرماید: (خداوند می تواند همه مردم را امت واحدی قرار دهد و همه را پیرو یک آئین سازد، ولی این با قانون تکامل تدریجی و سیر مراحل مختلف تربیتی سازگار نبود. (ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن ليلوكم فيما آتاكم)).

جمله (لیلوكم فيما آتاكم) (تا شما را بیازماید در آنچه به شما بخشیده) اشاره به همان است که سابقا گفتیم: خداوند استعدادها و شایستگیهای در وجود بشر آفریده و در سایه (آزمایشها) در پرتو تعلیمات پیامبران آنها را پرورش می دهد، و به همین دلیل پس از پیمودن یک مرحله، آنها را در مرحله بالاتری قرار میدهد، و بعد از پایان یک دوران تربیتی، دوران عالیتری را وسیله پیامبر دیگر به وجود می آورد، درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه. سرانجام، همه اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت می کند که بجای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره، در نیکیها بر یکدیگر پیشی بگیرند.

(فاستبقوا الخیرات).

زیرا بازگشت همه شما به سوی خدا است و او است که شما را از آنچه در آن اختلاف می کنید در روز رستاخیز آگاه خواهد ساخت.

(الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون).

آیه (49) و (50) ترجمه:

(وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ) (49) (أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) (50)

ترجمه:

49 - و باید در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم کنی و از هوسهای آنان پیروی مکن و بر حذر باش که مبدا تو را از بعضی احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند، و اگر آنها (از حکم و داوری تو) روی گردانند بدان خداوند می خواهد آنها را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

50 - آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از

خدا حکم می کند؟

شان نزول

بعضی از مفسران در شان نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل کرده اند: جمعی از بزرگان یهود توطئه کردند و گفتند نزد محمد (ﷺ) میرویم شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم، پس از این تبانی، نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر ما از تو پیروی کنیم مطمئناً سایر یهودیان به ما اقتدا می کنند ولی در میان ما و جمعیتی، نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد، پیامبر (ﷺ) از چنین قضاوتی (که عادلانه نبود) خودداری کرد و آیه فوق نازل شد.

تفسیر:

در این آیه بار دیگر خداوند به پیامبر خود تاکید می کند که در میان اهل کتاب بر طبق حکم خداوند داوری کند و تسلیم هوا و هوسهای آنها نشود.

(و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم).

تکرار این دستور یا به خاطر مطالبی است که در ذیل آیه آمده، یا به خاطر آن است که موضوع این داوری با موضوع داوری آیات گذشته تفاوت داشته است، در آیات پیش، موضوع زنای محصنه بود و در اینجا موضوع، قتل یا نزاع دیگر بوده است.

سپس به پیامبر (ﷺ) هشدار میدهد که (اینها تبانی کرده اند تو را از آئین حق و عدالت منحرف سازند مراقب آنها باش).

(واحذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک).

(و اگر اهل کتاب در برابر داوری عادلانه تو تسلیم نشوند، بدان این نشانه آن است که گناهان آنها دامانشان را گرفته است و توفیق را از آنها سلب کرده و خدا می خواهد آنها را به خاطر بعضی از گناهانشان مجازات کند).

(فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم).

ذکر بعض گناهان (نه همه آنها) ممکن است به خاطر آن باشد که مجازات همه گناهان در زندگی دنیا انجام نمی شود و تنها قسمتی از آن دامن انسانرا می گیرد و بقیه به جهان دیگر موکول می شود.

در اینکه کدام کیفر دامن آنها را گرفت، در آیه صریحا ذکر از آن به میان نیامده، ولی احتمال دارد اشاره به همان سرنوشتی باشد که دامن یهود مدینه را گرفت و به خاطر خیانتهای پی در پی مجبور شدند، خانه های خود را رها کرده و از مدینه بیرون روند و یا اینکه عدم توفیق آنها خود یکنوع مجازات برای گناهان پیشین آنها بود، زیرا سلب موفقیت خود یکنوع مجازات محسوب

می شود، به عبارت دیگر گناهان پی در پی و لجاجت، کيفرش محروم ماندن از احکام عادلانه و سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است.

و در پایان آیه میفرماید: اگر آنها در راه باطل اینهمه پافشاری می کنند، نگران مباش زیرا بسیاری از مردم فاسقند.

(وان كثيرا من الناس لفاسقون).

سؤال:

ممکن است ایراد شود که آیه فوق دلیل بر این است که امکان انحراف از حق درباره پیامبر (ﷺ) تصور می شود و لذا خداوند به او هشدار می دهد، آیا این تعبیر با مقام معصوم بودن پیامبران سازگار است!

پاسخ:

معصوم بودن هرگز به این معنی نیست که گناه برای پیامبر (ﷺ) و امام محال می گردد، و گر نه فضیلتی برای آنها محسوب نمی شود بلکه منظور این است که آنها با توانائی بر گناه مرتکب گناه نمی شوند، هر چند این عدم ارتکاب به خاطر تذکرات الهی بوده باشد و به عبارت دیگر یادآوریهی خداوند جزئی از عامل مصونیت پیغمبر (ﷺ) از گناه میباشد.

توضیح بیشتر درباره مقام عصمت پیامبران و امامان به خواست خدا در ذیل آیه تطهیر (آیه 33 احزاب) خواهد آمد.

در آیه بعد به عنوان استفهام انکاری میفرماید (آیا اینها که مدعی پیروی از کتب آسمانی هستند انتظار دارند با احکام جاهلی و قضاوتهای آمیخته انواع تبعیضات در میان آنها داوری کنی).

(افحكم الجاهلية يبغون).

در حالی که هیچ داوری برای افراد با ایمان بالاتر و بهتر از حکم خدا نیست.

(ومن احسن من الله حكما لقوم يوقنون).

همانطور که در ذیل آیات سابق گفتیم در میان طوائف یهود نیز تبعیضات عجیبی بود مثلاً اگر کسی از طایفه بنی قریظه فردی از طایفه بنی نضیر را به قتل می رساند قصاص می شد، و در صورت عکس، قصاص نمی کردند، و یا به هنگام گرفتن دیه دو برابر دیه می گرفتند، قرآن میگوید این گونه تبعیضات نشانه احکام جاهلیت است، و در میان احکام الهی هیچگونه تبعیض در میان بندگان خدا نیست.

در کتاب کافی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

(الحکم حکمان حکم الله و حکم الجاهلیة فمن اخطا حکم الله حکم بحکم الجاهلیة):

(حکم دو گونه بیشتر نیست یا حکم خدا است یا حکم جاهلیت و هر کس حکم خدا را رها کند به حکم جاهلیت تن در داده است.)

و از اینجا روشن میشود، مسلمانانی که با داشتن احکام آسمانی به دنبال قوانین ساختگی ملل دیگری افتاده اند، در حقیقت در مسیر جاهلیت گام نهاده اند.

آیه (51) تا (53) و ترجمه:

(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من يتولهم منكم فإِنَّه منهُم إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ) (51) (فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون فُخْشِ أَنْ تَصِیبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فِیُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ) (52) (و یقول الذین آمنوا أَهْوَ لَا الذین أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهِدْ أِیمَانَهُمْ إِنَّهُمْ لَمَعَمَّ حَبَطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِینَ) (53)

ترجمه:

51 - ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را تکیه گاه خود قرار ندهید، آنها تکیه گاه یکدیگرند و کسانی که از شما بانها تکیه کنند از آنها هستند خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.

52 - مشاهد می کنی افرادی را که در دلهایشان بیماری است در (دوستی با) آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند، و می گویند می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از ناحیه خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند پشیمان گردند.

53 - و آنها که ایمان آورده اند می گویند آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که با شما هستیم! (چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید) اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند.

شان نزول:

بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بعد از جنگ بدر، عبادۀ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از

دوستی و هم پیمانی با آنان برائت میجویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است، عبد الله بن ابی گفت: ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی جویم، زیرا از حوادث مشکل می ترسم و به آنها نیازمندم، پیامبر (ﷺ) به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می ترسیدم، بر تو نیز می ترسم (و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است) عبد الله گفت: چون چنین است من هم می پذیرم و با آنها قطع رابطه می کنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت.

تفسیر:

آیات فوق مسلمانانرا از همکاری با یهود و نصاری به شدت بر حذر می دارد، نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را تکیه گاه و هم پیمان خود قرار ندهید (یعنی ایمان به خدا ایجاب می کند که به خاطر جلب منافع مادی با آنها همکاری نکنید).

(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء).

اولیاء جمع ولی از ماده ولایت بمعنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم پیمانی و سرپرستی آمده است ولی با توجه به شان نزول آیه و سایر قرائنی که در دست است، منظور از آن در اینجا این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند بلکه منظور این است که با آنها هم پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آنها تکیه نکنند.

مساله هم پیمانی در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به ولأ تعبیر می شد. جالب اینکه در اینجا روی عنوان اهل کتاب تکیه نشده بلکه به عنوان یهود و نصاری از آنها نام برده شده است، شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسمانی خود عمل می کردند هم پیمانان خوبی برای شما بودند، ولی اتحاد آنها به یکدیگر روی دستور کتابهای آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته بندی های نژادی و مانند آن است.

سپس با یک جمله کوتاه، دلیل این نهی را بیان کرده میگوید: هر یک از آن دو طایفه دوست و هم پیمان هم مسلکان خود هستند.

(بعضهم اولیاً بعض).

یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی پردازند. روی این جهت، هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد.

(و من یتولهم منکم فانه منهم).

و شک نیست که خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه می کنند، هدایت نخواهد کرد.

(ان الله لا یهدی القوم الظالمین).

در آیه بعد اشاره به عذرتراشی هائی می کند که افراد بیمار گونه برای توجیه ارتباطهای نامشروع خود با بیگانگان، انتخاب می کنند، و می گوید: آنهایی که در دلهایشان بیماری است، اصرار دارند که آنان را تکیه گاه و هم پیمان خود انتخاب کنند، و عذرشان این است که میگویند: ما می ترسیم قدرت به دست آنها بیفتد و گرفتار شویم.

(فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة).

قرآن در پاسخ آنها میگوید: همانطور که آنها احتمال می دهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد این احتمال را نیز باید بدهند که ممکن است سرانجام، خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آنها بیفتد و این منافقان، از آنچه در دل خود پنهان ساختند، پشیمان گردند.

(فعسی الله ان یاتی بالفتح اوامر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین).

در حقیقت، در این آیه از دو راه به آنها پاسخ گفته شده است: نخست اینکه این گونه افکار از قلبهای بیمار بر می خیزد و از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه

یک فرد با ایمان این گونه فکر به خود راه نمی دهد، و دیگر اینکه بفرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست؟

بنابر آنچه ما گفتیم کلمه (عسی) که مفهوم آن احتمال و امید است، به همان معنی اصلی که در همه جا دارد باقی می ماند، ولی مفسران معمولاً آن را بعنوان یک وعده قطعی در اینجا از طرف خداوند به مسلمانان گرفته‌اند که با ظاهر کلمه عسی سازگار نیست.

منظور از جمله اوامر من عنده که بعد از کلمه فتح ذکر شده این است که ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود یا از طریق جنگ و پیروزی غلبه کنند و یا بدون جنگ آنقدر قدرت بیابند که دشمن بدون جنگ تسلیم گردد و به عبارت دیگر کلمه فتح اشاره به پیروزیهای نظامی مسلمانان است و امر من عنده اشاره به پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و مانند آن می باشد. ولی با توجه به اینکه خداوند بیان چنین احتمالی میکند و او عالم و آگاه از وضع آینده است، این آیه اشاره به پیروزیهای نظامی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان خواهد بود.

و در آخرین آیه به سرانجام کار منافقان اشاره کرده میگوید: در آن هنگام که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود، و کار منافقان بر ملا گردد مؤمنان از روی تعجب می گویند آیا این افراد منافق همانها هستند که این همه ادعا داشتند و با نهایت تاکید قسم یاد میکردند که با ما هستند، چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید.

(و يقول الذين آمنوا هؤلاً الذين اقساموا بالله جهد ايمانهم انهم لمعكم).

و به خاطر همین نفاق، همه اعمال نیک آنها بر باد رفت زیرا از نیت پاک و خالص سرچشمه نگرفته بود، و به همین دلیل زیانکار شدند، هم در این جهان و هم در جهان دیگر.

(حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرين).

در حقیقت جمله اخیر، شبیه پاسخ سؤال مقدری است، گویا کسی می پرسد بالاخره پایان کار آنها به کجا خواهد رسید! در جوابشان گفته می شود، اعمالشان به کلی بر باد رفت و خسران و زیان دامگیرشان شد.

یعنی آنها اگر اعمال نیکی هم از روی اخلاص انجام داده باشند، چون سرانجام به سوی نفاق و شرک روی آوردند، نتایج آن اعمال نیز بر باد می رود همانطور که در جلد دوم صفحه 69 ذیل آیه 217 سوره بقره بیان کردیم.

تکیه بر بیگانه

گرچه در شان نزول آیات فوق سخن از دو نفر یعنی عبادۀ بن صامت و عبد الله بن ابی در میان آمده ولی جای تردید نیست که اینها فقط به عنوان دو شخص تاریخی مورد نظر نیستند، بلکه نماینده دو مکتب فکری و اجتماعی می باشند، یک مکتب می گوید از بیگانه باید برید و زمام کار خود را به دست او نداد و به کمکهای او اطمینان نکرد.

دیگری می گوید: در این دنیای پرغوغا، هر شخص و ملتی تکیه گاهی می خواهد، و گاهی مصلحت ایجاب می کند که این تکیه گاه از میان بیگانگان انتخاب شود، دوستی آنها با ارزش است و روزی ثمر بخش خواهد بود. قرآن مکتب دوم را به شدت می کوبد و مسلمانان را از این طرز تفکر با صراحت و تاکید برحذر می دارد، اما متأسفانه بعضی از مسلمانان، این فرمان بزرگ قرآن را به دست فراموشی سپردند و تکیه گاه هائی از میان بیگانگان برای خود انتخاب نمودند، و تاریخ نشان می دهد که بسیاری از بدبختیهای مسلمین از همین جا سرچشمه گرفته است!

اندلس تابلو زندهای برای این موضوع است و نشان می دهد که چگونه مسلمانان به نیروی خود درخشانترین تمدنها را در اندلس دیروز و اسپانیای امروز به وجود آوردند، اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آنها را از دست دادند.

امپراطور عظیم عثمانی که در مدت کوتاهی همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد، شاهد دیگری بر این مدعا است، در تاریخ معاصر نیز ضربه هائی که مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده اند کم نیست، اما تعجب در این است که چگونه هنوز بیدار نشده ایم! در هر حال بیگانه، بیگانه است و اگر یک روز منافع مشترکی با ما داشته باشد و در گامهای محدودی همکاری کند سرانجام در لحظات حساس نه تنها حساب خود را جدا می کند، بلکه

ضربه های کاری نیز به ما می زند، امروز مسلمانان باید بیش از هر وقت به این ندای قرآن گوش دهند و جز به نیروی خود تکیه نکنند. پیامبر اسلام (ﷺ) به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ احد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند، پیامبر (ﷺ) آنها را از نیمه راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت، در حالی که این عدد در نبرد احد می توانست نقش مؤثری داشته باشد، چرا! زیرا هیچ بعدی نداشت که آنها در لحظات حساس جنگ با دشمن همکاری کنند و باقیمانده ارتش اسلام را نیز از بین ببرند.

آیه (54) و ترجمه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (54)

ترجمه:

54 - ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از آئین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد، که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند. این فضل خدا است که بهر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست.

تفسیر:

پس از بحث درباره منافقان، سخن از مرتدانی که طبق پیش بینی قرآن بعدها از این آئین مقدس روی بر می گردانند به میان می آورد و به عنوان یک قانون کلی به همه مسلمانان اخطار می کند: اگر کسانی از شما از دین خود بیرون روند، زیانی به خدا و آئین او و جامعه مسلمین و آهنگ سریع پیشرفت آنها نمی رسانند، زیرا خداوند در آینده جمعیتی را برای حمایت این آئین برمی انگیزد.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ).

سپس صفات کسانی که باید این رسالت بزرگ را انجام دهند، شرح می دهد:

1 - آنها به خدا عشق می ورزند و جز به خشنودی او نمی اندیشند هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.
(يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ).

2 و 3 - در برابر مؤمنان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران، سرسخت و خشن و پر قدرتند.

(اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين).

4 - جهاد در راه خدا به طور مستمر از برنامه های آنها است.

(يجاهدون في سبيل الله).

5 - آخرین امتیازی که برای آنان ذکر می کند این است که در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حق، از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسند.

(ولا يخافون لومة لائم).

در حقیقت علاوه بر قدرت جسمانی، چنان شهامتی دارند که از شکستن سنتهای غلط و مخالفت با اکثریتهائی که راه انحراف را پیش گرفته اند، و با تکیه بر کثرت عددی خود دیگران را به باد استهزا می گیرند، پروائی ندارند.

بسیاری از افراد را می شناسیم که دارای صفات ممتازی هستند، اما در مقابل غوغای محیط و هجوم افکار عوام و اکثریتهای منحرف بسیار محافظه کار، ترسو، و کم جرئتند، و زود در برابر آنها میدان را خالی می کنند، در حالی که برای یک رهبر سازنده و افرادی که برای پیاده کردن افکار او وارد میدان می شوند، قبل از هر چیز چنین شهامتی لازم است، عوام زدگی، محیط زدگی، و امثال آن که همگی نقطه مقابل این امتیاز عالی روحی هستند، سد راه بیشتر اصلاحات محسوب می گردند.

و در پایان می گوید: بدست آوردن این امتیازات، (علاوه بر کوشش

انسان) مرهون فضل الهی است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می دهد.

(ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء).

او است که دایره فضل و کرمش، وسیع و به آنها که شایستگی دارند آگاه است.

(والله واسع علیم).

درباره اینکه آیه فوق اشاره به چه اشخاصی می کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آنها را به این صفات ستوده است!

در روایات اسلامی و سخنان مفسران بحث بسیار دیده می شود. در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده می خوانیم که این آیه در مورد علی (علیه السلام) در فتح خیبر، یا مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین (آتش افروزان جنگ جمل، و سپاه معاویه، و خوارج) نازل شده است و لذا می بینیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از عدم توانائی عده ای از فرماندهان لشکر اسلام برای فتح خیبر، یک شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود:

لا عطين الراية غدا رجلا، يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله، كرا را غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله على يده:

به خدا سوگند پرچم را فردا به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، پی در پی به دشمن حمله می کند و هیچگاه از برابر آنها نمی گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می کند. در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره این آیه

سؤال کردند دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: این و یاران او و هموطنان او هستند. و به این ترتیب از اسلام آوردن ایرانیان و کوششها و تلاشهای پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه های مختلف، پیشگوئی کرد.

سپس فرمود:

لو كان الدين معلقا بالثريا لتناوله رجال من ابنا الفارس:

اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت. و در روایات دیگری می خوانیم این آیه درباره یاران مهدی (علیه السلام) نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می کنند.

شکی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تضاد ندارد، زیرا این آیه همانطور که سیره قرآن است یک مفهوم کلی و جامع را بیان می کند که علی (علیه السلام) یا سلمان فارسی مصداقهای مهم آن می باشند و کسان دیگری که این برنامه ها را تعقیب می کنند نیز شامل می شود، هر چند در روایات از آنها ذکری نشده باشد.

ولی متأسفانه تعصبات قومی در مورد این آیه به کار افتاده و افرادی را که هیچگونه شایستگی ندارند و هیچیک از صفات فوق در آنها وجود نداشته به عنوان مصداق و شان نزول آیه شمرده اند، تا آنجا که ابو موسی اشعری که با حماقت کم نظیر و تاریخی خود، اسلام را به سوی پرتگاه کشانید، و پرچمدار اسلام، علی (علیه السلام) را در تنگنای سختی قرار داد از مصادیق این آیه شمرده اند!

اصلاح قسمت اخیر این جلد، در جوار خانه خدا، در مکه مکرمه هنگام تشریف برای مراسم پرشکوه عمره انجام گرفت در حالی که قلم را به زحمت می توانستم بدست بگیرم و دستم ناراحت بود.

جالب اینکه همان تعصبات را که در کتب علمی می بینیم به طرز شدید - تری در میان افراد عامی و حتی دانشمندان آنها در اینجا مشاهده می کنیم گویا دستی در کار است که مسلمانان هیچگاه متحد نشوند، این تعصب حتی به تاریخ پیش از اسلام نیز سرایت کرده و خیابانی که نزدیک خانه کعبه به عنوان شارع ابو سفیان جلب توجه می کند در حال حاضر از شارع ابراهیم الخلیل بنیانگزار مکه شکوهمندتر است!

نسبت شرک دادن به بسیاری از مسلمانان، برای یک دسته از متعصبین این سامان مساوی با آب خوردن است، تکان بخوری فریاد مشرک مشرک بلند می شود گویا اسلام درست از آنها است و آنها متولیان قرآند و بس، و اسلام و کفر دگران به میل آنها واگذار شده که با یک کلمه هر کس را بخواهند مشرک و هر کس را بخواهند مسلمان بگویند!

در حالی که در آیات فوق خواندیم خداوند به هنگام غربت اسلام سلمان و امثال او را برای عظمت این آئین بزرگ بر می انگیزد، و این بشارتی است که پیامبر (ﷺ) داده است.

شگفت انگیز این است که مساله توحید که باید رمز وحدت مسلمین گردد دستاویزی شده برای تشتت صفوف مسلمین و نسبت دادن مسلمانان به شرک و بت پرستی.

تا آنجا که یکی از افراد مطلع به بعضی از متعصبان آنها گفته بود ببینید کار ما و شما به کجا رسیده که اگر اسرائیل بر سر ما مسلط شود جمعی از شما خوشحال می شوند و اگر شما را بکوبد جمعی از ما! آیا این همان چیزی نیست که آنها می خواهند!!

ولی از انصاف نباید گذشت با تماسهای مکرری که با عده ای از علمای آنها داشتم روشن شد که فهمیده ها غالبا از این وضع ناراحتند مخصوصا یکی از علمای یمن در مسجد الحرام در بحثی که در زمینه حد و حدود شرک بود در حضور بعضی از بزرگان مدرسین حرم می گفت مساله نسبت دادن اهل قبله به شرک گناه بسیار بزرگی است که پیشینیان آنرا بسیار مهم می شمردند، این چه کاری است که افراد غیر وارد مرتبا مردم را متهم به شرک می کنند آیا آنها نمی دانند چه مسؤولیت بزرگی را بر عهده می گیرند.

آیه (55) و ترجمه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)
(55)

ترجمه:

55 - سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

شان نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد الله بن عباس چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (ﷺ) حدیث نقل می کرد ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام (ﷺ) حدیث نقل می کرد او نیز با جمله قال رسول الله حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) نقل می نمود.

ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوشهای خودم از رسول خدا (ﷺ) شنیدم، و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد، که پیامبر (ﷺ) فرمود:

على قائد البررة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله.

علی (علیه السلام) پیشوای نیکان است، و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت.

سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا (ﷺ) در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او

دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشت را از دست آنحضرت بیرون آورد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت:

خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد.

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: بخوان، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...

البته این شان نزول از طرق مختلف (چنانکه خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتهایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

تفسیر:

این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

(انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون).

شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است، نه به معنی خضوع، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی (علیه السلام) در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله یقیمون الصلاة نیز شاهد بر این موضوع است، و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد. همچنین شک نیست که کلمه ولی در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند، و در حال رکوع زکات می دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهایی که زکات بر آنها واجب نیست، و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.

از اینجا روشن می شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است.

و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی (علیه السلام) می کند.

ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه، مورد بررسی قرار گیرد:

شهادت احادیث و مفسران و مورخان

همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی (علیه السلام) نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) قناعت گردیده است.

این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله بن سلام و سلمة بن كهیل و انس بن مالك و عتبة بن حكیم و عبد الله ابی و عبد الله بن غالب و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده اند.

و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی (علیه السلام) نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است.

جالب اینکه در کتاب غایة المرام تعداد 24 حدیث در این باره از طرق اهل تسنن و 19 حدیث از طرق شیعه نقل کرده است.

کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می کند که همه از منابع اهل تسنن است، از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه 88 و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه 50 و در جامع الاصول جلد نهم صفحه 478 و در اسباب النزول واحدی صفحه 148 و در لباب النقول سیوطی صفحه 90 و در تذکرة سبط بن جوزی صفحه 18 و در نور الابصار شبلنجی صفحه 105 و در تفسیر طبری صفحه 165 و در کتاب الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه 56 و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه 431 و در تفسیر در المنصور جلد 2 صفحه 393 و در کتاب کنز العمال جلد 6 صفحه 391 و مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسائی و کتاب الجمع بین الصحاح الستة و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است.

با اینحال چگونه می توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان درباره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.

و اگر بنا شود در تفسیر آیه ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجه نکنیم، زیرا درباره شان نزول کمتر آیه ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است.

این مساله بقدری روشن و آشکار بوده که حسان بن ثابت شاعر معروف عصر پیامبر (ﷺ) مضمون روایت فوقرا در اشعار خود که درباره علی (علیه السلام) سروده چنین آورده است:

فانت الذي اعطيت اذ كنت راکعاً زکاتاً فانزل فيک الله خیر ولایة و بینها فی
فدتک النفس یا خیر راکع محکمات الشرایع

یعنی: تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی، جان بفدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان. و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آنرا ثبت نمود.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلاً مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم:

1 - از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی (علیه السلام) گرفتهاند این است که آیه با توجه به کلمه الذین که برای جمع است، قابل تطبیق بر یکفرد نیست، و به عبارت دیگر آیه می گوید: ولی شما آنهایی هستند که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی (علیه السلام) قابل تطبیق است!.

پاسخ

در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مباحله می بینیم که کلمه نسائنا به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعددی که وارد شده فاطمه زهرا (علیها السلام) است، و همچنین انفسنا جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی (علیه السلام) در آن جریان نبود و در آیه 172 سوره آل عمران در داستان جنگ احد می خوانیم.

(الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً).

و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شان نزول آنرا درباره نعیم بن مسعود که یکفرد بیشتر نبود می دانند.

و همچنین در آیه 52 سوره مائده می خوانیم یقولون نخشی ان تصیبا دائرة در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه 8 سوره منافقون و 215 و 274 سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموما به صورت جمع است، ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن یکفرد بوده است.

این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یکفرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است.

البته انکار نمی توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آنهمه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود.

2 - فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی (علیه السلام) با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند!

پاسخ - آنها که این ایراد را می کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست، بلکه عین توجه بخدا است، علی (علیه السلام) در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است. نه انجام یک عمل

مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می‌گیرد.

جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجائی رسانیده که اشاره علی (علیه السلام) را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی که در نماز کارهایی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته اند، چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد، ولی هنگامیکه دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می‌شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست!.

3 - اشکال دیگری که به آیه کرده اند در مورد معنی کلمه ولی است که آنرا به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.

پاسخ - همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه ولی در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

4 - می‌گویند علی (علیه السلام) چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی‌شود!!

پاسخ - اولاً به گواهی توارینخ علی (علیه السلام) از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آنرا بپردازد چیز مهمی نبوده است که علی (علیه السلام) فاقد آن باشد، و اینرا نیز می دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات فوریت عرفی است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.

ثانیاً اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره های مکی کلمه زکات آمده که منظور از آن همان

زکات مستحب است، زیرا وجوب زکات مسلماً بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه، بوده است (آیه 3 سوره نمل و آیه 39 سوره روم و 4 سوره لقمان و 7 سوره فصلت و غیر اینها).

5 - می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده، بنابراین علی (علیه السلام) در آنروز ولی نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او بالقوه بود نه بالفعل در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می رساند.

پاسخ - در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آنرا بالقوه دارند مثلاً انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان وصی خود و قیم اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود - در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد.

هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب.

در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه بالقوه دارد.

6 - می گویند: چرا علی (علیه السلام) با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد!

پاسخ - همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی (علیه السلام) نیز نقل شده است از جمله در مسند ابن مردویه و ابی الشیخ و کنز العمال - و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه. در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی حدیث مفصلی نقل می کند که علی (علیه السلام) در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود. و در کتاب غایة المرام از ابوذر چنین نقل شده که علی (علیه السلام) روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد.

7 - می گویند: این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است.

پاسخ - بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است، و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود.

با توجه به اینکه آیه انما ولیکم الله بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی (علیه السلام) در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم.

به علاوه آیه مورد بحث اتفاقاً تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است.

8 - می گویند: انگشتی با آن قیمت گراف که در تاریخ نوشته اند، علی (علیه السلام) از کجا آورده بود!! بعلاوه پوشیدن انگشتی با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود! آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست!

پاسخ - مبالغه هائی که درباره قیمت آن انگشت کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانبه بودن آن انگشت نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

آیه (56) و ترجمه:

(و من يتول الله ورسوله و الذين ءامنوا فان حزب الله هم الغالبون) (56)

ترجمه:

56 - و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می باشد!

تفسیر:

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آنرا تاکید و تعقیب می کند، و به مسلمانان اعلام می دارد که: کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر (ﷺ) و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است.

(و من يتول الله ورسوله و الذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون).

در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی سرپرستی و رهبری و تصرف دیده می شود، زیرا تعبیر به حزب الله و غلبه آن مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و هم بستگی و اجتماع برای تامین اهداف مشترک افتاده است.

باید توجه داشت که مراد از الذين آمنوا در این آیه، همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.

آیا منظور از پیروزی حزب الله که در این آیه به آن اشاره شده،

تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می شود؟

شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه ها است و برآستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه ها پیروز خواهند بود، و اگر می بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی شود، و به همین دلیل قدرتها و نیروهائی را که برای عقب نشاندن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر بکار می برند.

در آیه 22 سوره مجادله نیز به قسمتی از صفات حزب الله اشاره شده است، که به خواست خدا در تفسیر آن سوره خواهد آمد.

آیه (57) و (58) و ترجمه:

(یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعباً من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
والکفار اولیاً واتقوا الله ان کنتم مؤمنین) (57) (واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعباً
ذلک بانهم قوم لا یعقلون) (58)

ترجمه:

57 - ای کسانی که ایمان آورده اید، افرادی که آئین شما را بباد استهزاء و بازی می گیرند از
اهل کتاب و مشرکان، دوست و تکیه گاه خود انتخاب نکنید، و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید.
58 - آنها هنگامی که (اذان می گوئید و مردم را) به نماز می خوانید آنرا به مسخره و بازی
می گیرند، این بخاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی کنند.

شان نزول

در تفسیر مجمع البیان و ابوالفتح رازی و فخر رازی نقل شده که دو نفر از مشرکان به نام
رفاعه و سوید، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دسته منافقان شدند، بعضی از مسلمانان با
این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار
کرد که از این عمل بپرهیزید (و در اینجا روشن می شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به
معنی دوستی به میان آمده، - نه بمعنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود - به خاطر آن
است که این آیات شان نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت
) و در شأن نزول آیه دوم که دنباله آیه اول است، نقل شده که جمعی از یهود و بعضی از نصاری
صدای مؤذن را که می شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می دیدند شروع به مسخره و استهزاء
می کردند، قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با اینگونه افراد برحذر داشت.

تفسیر:

در این آیه بار دیگر خداوند به مؤمنان دستور می دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست پرهیزید، منتها برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفه این حکم، چنین می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید آنها که آئین شما را به باد استهزاء و یا به بازی می گیرند، چه آنها که از اهل کتابند و چه آنها که از مشرکان و منافقاند، هیچیک از آنان را به عنوان دوست انتخاب نکنید.

(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعباً من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء).

و در پایان آیه با جمله و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین، موضوع را تاکید کرده که طرح دوستی با آنان با تقوا و ایمان سازگار نیست.

باید توجه داشت که هزو (بر وزن قفل) به معنی سخنان یا حرکات مسخره آمیزی است که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می شود. و به طوری که راغب در کتاب مفردات می گوید: بیشتر به شوخی و استهزائی گفته می شود که در غیاب و پشت سر دیگری انجام می گیرد، اگر چه گاهی هم به شوخیها و مسخرههایی که در حضور انجام می گیرد به طور نادر اطلاق می شود.

لعب معمولاً به کارهایی گفته می شود که غرض صحیحی در انجام آن نیست و یا اصلاً بیهدف انجام می گیرد و بازی کودکان را که لعب می نامند نیز از همین نظر است.

در آیه دوم در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را بباد استهزاء می گرفتند، اشاره به یکی از اعمال آنها به عنوان شاهد و گواه کرده و می گوید: هنگامی که شما مسلمانان را به سوی نماز دعوت می کنید، آنرا بباد استهزاء و بازی می گیرند

(واذا نادیتهم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعباً).

سپس علت عمل آنها را چنین بیان می کند: این بخاطر آن است که آنها جمعیت نادانی می باشند و از درک حقایق بدورند (ذلک بانهم قوم لا یعقلون).

اذان شعار بزرگ اسلام

هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گستردهتری دیده می شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می شود، که به مراتب رساتر و مؤثرتر است، جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که بقول نویسنده تفسیر المنار، بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می شنوند، به عمق و عظمت تاثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می کنند.

سپس نامبرده نقل می کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از نصاری را دیده اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می گردد و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج می گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می پذیرد، از نام خدا الله شروع می شود و با نام خدا الله پایان می پذیرد، جمله ها موزون، عبارات کوتاه، محتویات روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است. و لذا در روایات اسلامی روی مساله اذان گفتن تاکید زیادی شده است در حدیث معروفی از پیامبر (ﷺ) نقل شده که اذانگویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند!

این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است.

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از ماذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت گوشهای مسلمانان راستین را نوازش می دهد و بر جان بدخواهان ریشه و اضطراب می افکند، و یکی از رموز بقای اسلام است، شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می داشت: تا هنگامی که نام محمد در ماذنه ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است امکان ندارد پایه های سیاست ما در سرزمینهای اسلامی استوار و برقرار گردد!

اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می شود اخیرا این شعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آئین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار، از دستگاههای فرستنده خود برداشته و بجای آن برنامه های مبتدلی گذاشته اند، خداوند آنها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان باز گرداند.

بدیهی است همانطور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه اینکه حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد. اذان از طریق وحی به پیغمبر (ﷺ) رسید.

در پاره ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت - انگیزی در مورد تشریع اذان دیده می شود که با منطقهای اسلامی سازگار نیست از جمله اینکه نقل کرده اند که: پیامبر (ﷺ) بدنبال درخواست اصحاب که نشانه ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود با دوستان خود مشورت کرد، و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن یک پرچم مخصوص، یا روشن کردن آتش، یا زدن ناقوس مطرح کردند، ولی پیامبر (ﷺ) هیچکدام را نپذیرفت، تا اینکه عبد الله بن زید و عمر بن خطاب در خواب دیدند که شخصی به آنها دستور می دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد و پیامبر (ﷺ) آنرا پذیرفت.

ولی این روایت ساختگی و توهینی به مقام شامخ پیغمبر (ﷺ) محسوب می شود، که بجای تکیه بر وحی کردن، روی خوابهای افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلکه همانطور که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است اذان از طریق وحی به پیامبر (ﷺ) تعلیم داده شد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبر (ﷺ) بر دامن علی (علیه السلام) بود، جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر (ﷺ) تعلیم داد، هنگامی که پیامبر (ﷺ) سر خود را برداشت، از علی (علیه السلام) سؤال کرد آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی! عرض کرد: آری. پیامبر (ﷺ) بار دیگر پرسید آیا آنرا به خاطر سپردی! گفت: آری، پیامبر (ﷺ) فرمود: بلال را (که صدای رسائی داشت) حاضر کن، و اذان و اقامه را به او تعلیم ده، علی (علیه السلام) بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد.

برای توضیح بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب النص و الاجتهاد صفحه 128 مراجعه کنید.

آیه (59) و (60) و ترجمه:

(قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فسقون) (59) (قل هل انبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سوا السبیل) (60)

ترجمه:

59 - بگو ای اهل کتاب آیا به ما خرده می گیرید! (مگر ما چه کرده ایم) جز اینکه به خداوند یگانه، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه پیش از این نازل گردیده است ایمان آورده ایم و این بخاطر آن است که بیشتر شما از راه حق بدر رفته اید (و لذا حق در نظر شما نازیباست).

60 - بگو: آیا شما را از کسانی که جایگاه و پاداششان بدتر از این است با خبر کنم!! کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده (و مسخ کرده) و از آنها میمونها و خوکهای قرار داده و پرستش بت کرده اند موقعیت و محل آنها بدتر است و از راه راست گمراهند.

شان نزول:

از عبد الله بن عباس نقل شده که جمعی از یهود نزد پیامبر (ﷺ) آمدند و درخواست کردند: عقائد خود را برای آنها شرح دهد، پیامبر (ﷺ) گفت: من به خدای بزرگ و یگانه ایمان دارم و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و همه پیامبران الهی نازل شده حق می دانم،

میان آنها جدائی نمی افکنم، آنها گفتند: ما عیسی را نمی شناسیم و به پیامبری نمی پذیریم، سپس افزودند: ما هیچ آئینی را بدتر از آئین شما سراغ نداریم! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

در آیه نخست، خداوند به پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که از اهل کتاب سؤال کن و بگو چه کار خلافی از ما سر زده که شما از ما عیب می گیرید و انتقاد می کنید جز اینکه ما به خدای یگانه ایمان آورده ایم و در برابر آنچه بر ما و بر انبیاء پیشین نازل شده تسلیم هستیم.

(قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل) .

این آیه در حقیقت اشاره به گوشه‌های دیگر از لجاجتها و تعصبات بی مورد یهود می کند که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شده خویش هیچگونه ارزشی قائل نبودند و به خاطر همین تعصب شدید، حق در نظر آنها باطل و باطل در نظر آنان حق جلوه می کرد.

و در پایان آیه جمله ای می بینیم که در حقیقت بیان علت جمله قبل است این جمله می گوید: اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر تمام کتب آسمانی را بر ما ایراد می گیرید به خاطر آن است که بیشتر شما فاسق و آلوده به گناه شده اید، چون خود شما آلوده و منحرفید اگر کسانی پاک و بر جاده حق باشند در نظر شما عیب است.

(وان اکثرکم فاسقون) .

اصولاً در محیطهای آلوده که اکثریت آنها افراد فاسق و آلوده به گناه تشکیل می دهند گاهی مقیاس حق و باطل آنچنان دگرگون می شود که عقیده پاک و عمل صالح، زشت و قابل انتقاد می گردد، و عقائد و اعمال نادرست، زیبا و شایسته تحسین جلوه می کند، این خاصیت همان مسخ فکری است که بر اثر فرو رفتن در گناه و خو گرفتن به آن به انسان دست می دهد.

ولی باید توجه داشت که آیه همانطور که سابقاً هم اشاره کرده ایم همه اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمی دهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمه اکثر در اینجا نیز بدقت جدا کرده است. در آیه دوم، عقائد تحریف شده و اعمال نادرست اهل کتاب و کیفرهایی که دامنگیر آنها گردیده است با وضع مؤمنان راستین و مسلمان مقایسه گردیده، تا معلوم شود کدامیک از این دو دسته درخور انتقاد و سرزنش هستند و این یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد

لجوج و متعصب به کار می رود در این مقایسه چنین می گوید: ای پیامبر به آنها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آنهمه مجازات الهی شدند به آنها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از این بدتر است.

(قل هل انبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله).

شک نیست که ایمان به خدا و کتب آسمانی، چیز بدی نیست، و اینکه در آیه فوق آنرا با اعمال و افکار اهل کتاب مقایسه کرده و می گوید: کدامیک بدتر است در حقیقت یکنوع کنایه می باشد، همانطور که گاهی می بینیم فرد ناپاکی از فرد پاکی انتقاد می کند، او در جواب می گوید: آیا پاکدامنان بدترند یا آلودگان؟.

سپس به تشریح این مطلب پرداخته و می گوید: آنها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند و آنانرا به صورت میمون و خوک مسخ کرد، و آنها که پرستش طاغوت و بت نمودند، مسلماً این چنین افراد، موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود، و از راه راست و جاده مستقیم گمراهند.

(من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سوا السبیل).

درباره معنی مسخ و تغییر چهره دادن بعضی از انسانها و اینکه آیا منظور از آن مسخ و دگرگون شدن چهره جسمانی است یا دگرگونی چهره فکری و اخلاقی، به خواست خدا به طور مشروح در ذیل آیه 163 سوره اعراف سخن خواهیم گفت.

آیه (61) و (63) و ترجمه:

(واذا جاؤکم قالوا امنا وقد دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما كانوا یکتُمون)
(61) (وتری کثیرا منهم یسرعون فی الائم والعدون واکلهم السحت لبئس ما كانوا یعملون)
(62) (لولا ینھئهم الربنیون والا حبار عن قولهم الائم واکلهم السحت لبئس ما كانوا یصنعون)
(63)

ترجمه:

61 - و هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آورده ایم (اما) با کفر وارد می شوند و با کفر خارج می گردند و خداوند از آنچه کتمان می کردند آگاهتر است.
62 - بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند، چه زشت است کاری که انجام می دهند.
63 - چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند! چه زشت است عملی که انجام می دهند.

تفسیر:

در آیه نخست - برای تکمیل بحث درباره منافقان اهل کتاب - پرده از روی نفاق درونی آنها برداشته و به مسلمانان چنین اعلام می کند: هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آوردیم در حالی که با قلبی مملو از کفر داخل می شوند و به همان حال نیز از نزد شما بیرون می روند و منطق و استدلال و سخنان شما در قلب آنها کمترین اثری نمی بخشد.
(واذا جاؤکم قالوا آمنا وقد دخلوا بالكفر وهم قد خرجوا به)
بنابراین چهره های حق بجانب و اظهار ایمان و همچنین پذیرش ظاهری و ریاکارانهای که در برابر سخنان شما نشان می دهند، نباید شما را فریب دهد.

و در پایان آیه به آنها اخطار می‌کند که با تمام این پرده پوشیها خداوند از آنچه آنها کتمان می‌کنند، آگاه و با خبر است.

و در آیه بعد نشانه‌های دیگری از نفاق آنها را بازگو می‌کند، از جمله اینکه می‌گوید: بسیاری از آنها را می‌بینی که در مسیر گناه و ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می‌جویند.

(وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت).

یعنی آنچنان آنها در راه گناه و ستم گام بر می‌دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می‌روند، و بدون هیچگونه شرم و حیا، سعی می‌کنند از یکدیگر پیشی گیرند.

باید توجه داشت که کلمه اثم به معنی کفر آمده است و هم به معنی هر گونه گناه، ولی چون در اینجا در مقابل عدوان قرار گرفته است، بعضی از مفسران آنرا به معنی گناهای که زیان آن تنها متوجه خود انسان می‌شود تفسیر کرده‌اند بر خلاف عدوان که زیان آن به دیگران می‌رسد، این احتمال نیز هست که ذکر عدوان بعد از ذکر اثم به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص و ذکر اکل سحت بعد از آنها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.

به این ترتیب قبلا آنها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می‌کند، و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته‌اند، انگشت می‌گذارد، یکی ستمگری و دیگری خوردن اموال حرام، اعم از رشوه و غیر آن.

کوتاه سخن اینکه: قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را، به خاطر پرده‌داری و جرئت و بی‌پروائی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستمگری و بالاحص خوردن اموال نامشروع همانند رشوه، و ربا و مانند آن مذمت می‌کند.

و در پایان آیه برای تاکید زشتی اعمال آنها می‌گوید: چه عمل زشت و ننگینی آنها انجام می‌دهند.

(لبئس ما کانوا یعملون).

از تعبیر کانوا یعملون چنین استفاده می شود که انجام این اعمال برای آنها جنبه اتفاقی نداشته بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده اند.

سپس در آیه سوم حمله را متوجه دانشمندان آنها کرده که با سکوت خود آنانرا به گناه تشویق می نمودند و می گوید: چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی دارند.

(لولا ینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و الکهم السحت).

همانطور که در سابق اشاره کرده ایم ربانیون جمع ربانی و در اصل از کلمه رب گرفته شده، و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می شده است.

و احبار جمع حبر (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می گذارند، ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته می شود.

ضمناً از اینکه در این آیه ذکری از عدوان که در آیه قبل بود دیده نمی شود، بعضی استفاده کرده اند که اثم به همان معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است.

در این آیه بر خلاف آیه گذشته تعبیر به قولهم الاثم شده است، و این تعبیر ممکن است، اشاره به این بوده باشد که دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه آلود باز دارند و هم از اعمال گناه، و یا اینکه قول در اینجا به معنی اعتقاد است یعنی دانشمندان برای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آنها را تغییر دهند، زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمیتوان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه های عملی داشت و به این ترتیب آیه، راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می دهد.

و در پایان آیه، قرآن به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار داده، میگوید: چه زشت است کاری که آنها انجام می دهند.

(لبئس ما كانوا يصنعون).

و به این ترتیب روشن میشود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر را ترک میکنند - بخصوص اگر از دانشمندان و علما باشند - سرنوشت همان گناهکاران است و در حقیقت شریک جرم آنها محسوب می شوند.

از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که می گفت: این آیه شدیدترین آیهای است که دانشمندان وظیفه شناس و ساکت را توبیخ و مذمت می کند. بدیهی است این حکم اختصاصی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می نشینند در بر می گیرد، زیرا حکم خدا درباره همگان یکسان است!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: که در خطبه ای فرمود:

اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند، و نهی از منکر نمی نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می آمد، پس شما ای مردم! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید، تا به سرنوشت آنها دچار نشوید.

و همین مضمون در نهج البلاغه در اواخر خطبه قاصعه (خطبه 192) نیز آمده است:

فان الله سبحانه لم يلعن القرن الماضي بين ايدىكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر
فلعن السفها لركوب المعاصي والحكما لترك التناهي

خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر بخاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفتند، عوام را به خاطر ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت.

قابل توجه اینکه درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به يفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به يصنعون و می دانیم که يصنعون از ماده صنع به معنی کارهائی است که از

روی دقت و مهارت انجام می گیرد ولی یعملون از ماده عمل به هر گونه کار گفته می شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیشتری است زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی اطلاعی است، ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است، و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگینتر و سختتر است!.

آیه (64) و ترجمه:

(و قالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشأ و ليزیدن كثيرا منهم ما انزل اليك من ربك طغيانا و كفرا و القينا بينهم العدو و البغضاً الى يوم القيمة كلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله و يسعون في الا رض فسادا و الله لا يحب المفسدين)
(64)

ترجمه:

64 - و يهود گفتند دست خدا به زنجير بسته است!، دستهایشان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد، و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و در میان آنها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکنديم، و هر زمان آتش جنگی افروختند آنرا خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.

تفسیر:

در این آیه یکی از مصداقهای روشن سخنان ناروا و گفتار گناه آلود يهود که در آیه قبل به طور کلی به آن اشاره شد آمده است، توضیح اینکه: تاریخ نشان می دهد که يهود زمانی در اوج قدرت می زیستند، و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند، که زمان داود و سلیمان بن داود را به عنوان نمونه می توان یادآور شد، و در اعصار بعد نیز، قدرت آنها با نوسانهائی ادامه داشت، ولی با ظهور اسلام مخصوصاً در محیط حجاز ستاره قدرت آنها افول کرد مبارزه پیامبر (ﷺ) با يهود بنی النضیر و بنی قریظه و يهود خیبر موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزاء گفتند:

دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی کند. (گوینده این سخن طبق نقل بعضی از مفسران فنحاس بن عاذورا رئیس بنی قینقاع یا نباش بن قیس طبق نقل بعضی دیگر بوده است). و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده، می گوید: **یَهُودُ كَفَتُوا دَسْتَ خُودَا بِهٖ زَنْجِیْرٌ مُّسْتَهٗ شَدَا!** (**قالت اليهود ید الله مغلوله**).

باید توجه داشت که ید در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق میشود که یکی دست است و دیگری نعمت و قدرت و زمامداری و حکومت و تسلط می باشد. البته معنی اصلی همان دست می باشد.

و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام می دهد، به عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است، همانطور که کلمه دست در زبان فارسی نیز چنین است.

از بسیاری از روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده استفاده می شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود درباره مساله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملاً نمی تواند تغییری در آن ایجاد کند!

البته ذیل آیه (بل یداه مبسوطتان) بطوری که خواهد آمد همان معنی اول را تایید می کند ولی معنی دوم نیز می تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد، زیرا هنگامیکه زندگی یهود بهم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی توان تغییر داد، زیرا از آغاز همه این سرنوشتها تعیین شده و عملاً دست خدا بسته است!!

خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می گوید: دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا بدور گردند. (**غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا**).

سپس برای ابطال این عقیده ناروا می گوید: هر دو دست خدا گشاده است، و هر گونه بخواهد و بهر کس بخواهد می بخشد. (بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشأ).

نه اجباری در کار او هست، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می باشد، بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است.

قابل توجه اینکه یهود ید را به عنوان مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها ید را به صورت تشبیه می آورد و می گوید: دو دست خدا گشاده است و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره ای به نعمتهای مادی و معنوی، یا دنیوی و اخروی نیز بوده باشد.

بعد می گوید: حتی این آیات که پرده از روی گفتار و عقائد آنان بر میدارد به جای اینکه اثر مثبت در آنها بگذارد و از راه غلط باز گردند، بسیاری از آنها را روی دنده لجاجت می افکند و طغیان و کفر آنها بیشتر می شود.

(ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً).

اما در مقابل این گفته ها و اعتقادات ناروا و لجاجت و یکدندگی در طریق طغیان و کفر، خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده و آن این است که عداوت و دشمنی در میان آنها تا دامنہ قیامت افکنده است. (و القینا بینهم العداوة و البغضاً الی یوم القیامة).

در اینکه منظور از این عداوت و بغض چیست در میان مفسران گفتگو است، ولی اگر ما از وضع استثنائی و ناپایدار کنونی یهود صرف نظر کنیم و تاریخچه زندگی پراکنده و توأم با دربدری آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید که یک عامل مهم برای این وضع خاص تاریخی عدم وجود اتحاد و صمیمیت در میان آنها در سطح جهانی بوده است، زیرا اگر اتحاد و صمیمیتی در میان آنها وجود می داشت در طول تاریخ این همه شاهد پراکندگی و بدبختی و در بدری نبودند.

در ذیل آیه 14 همین سوره توضیح بیشتری درباره مسئله عداوت و دشمنی مداوم در میان اهل کتاب ذکر کردیم.

و در قسمت اخیر آیه اشاره به کوششها و تلاشهای یهود برای برافروختن آتش جنگها و لطف خدا در مورد رهائی مسلمانان از این آتشی ناپود کننده کرده، می فرماید: هر زمان آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آنرا خاموش ساخت و شما را حفظ از آن کرد. (**کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله**).

و این در حقیقت یکی از نکات اعجاز آمیز زندگی پیامبر اسلام (**صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ**) است زیرا یهودیان از تمام مردم حجاز نیرومندتر، و به مسائل جنگی آشناتر، و دارای محکمترین قلعه ها و سنگرها بودند، علاوه بر این قدرت مالی فراوانی داشتند که در پیکارها به آنها کمک می کرد، تا آنجا که قریش برای جلب کمک آنها کوشش میکردند و اوس و خزرج هر کدام سعی داشتند که پیمان دوستی و همکاری نظامی با آنها ببندند، ولی با اینهمه، چنان طومار قدرت آنها در هم پیچیده شد که بهیچوجه قابل پیشبینی نبود، یهود بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع تحت شرائط خاصی مجبور به جلای وطن شدند، و ساکنان قلعه های خیبر و سرزمین فدک تسلیم گردیدند، و حتی یهودیانی که در پاره ای از بیابانهای حجاز سکونت داشتند، آنها نیز در برابر عظمت اسلام زانو زدند نه تنها نتوانستند مشرکان را یاری دهند بلکه خودشان نیز از صحنه مبارزه کنار رفتند. قرآن اضافه میکند: آنها برای پاشیدن بذر فساد در روی زمین تلاش و کوشش پیگیر و مداومی دارند. (**و یسعون فی الارض فسادا**).

در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمیدارد. (**و الله لا یحب المفسدین**). بنابراین قرآن هیچگاه به آنها از نظر نژادی ایراد ندارد، بلکه مقیاس انتقادات قرآن و الگوی سرزنشهای آن اعمالی است که از هر کس و هر جمعیتی صادر می شود و در آیات بعد خواهیم دید که با اینهمه، قرآن راه بازگشت را بروی آنها باز گذاشته است.

آیه (65) و (66) ترجمه:

(و لو ان اهل الكتب امنوا و اتقوا لكفرنا عنهم سيئاتهم و لا دخلنهم جنت النعيم) (65) (و لو انهم اقاموا التورثة و الانجيل و ما انزل اليهم من ربهم لا كلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة و كثير منهم ساء ما يعملون) (66)

ترجمه:

65 - و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنها را می بخشیم و در باغهای پر نعمت بهشت وارد می سازیم.

66- و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده (قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها میانه رو هستند ولی اکثرشان اعمال بدی انجام می دهند.

تفسیر:

به دنبال انتقادات گذشته از برنامه و روش اهل کتاب، در این دو آیه آنچنان که اصول تربیتی اقتضا می کند، قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست، و نشان دادن مسیر واقعی به آنها، و تقدیر از اقلیتی که در میان آنان وجود داشت و با اعمال خلاف آنها همگام نبود چنین می گوید: اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهان گذشته آنها را می پوشانیم و از آن صرفنظر می کنیم. (و لو ان اهل الكتاب آمنوا و اتقوا لكفرنا عنهم سيئاتهم).

نه تنها گناهان آنها را می بخشیم بلکه در باغهای بهشت که کانون انواع نعمتهاست آنها را وارد می کنیم. (و لا دخلنا هم جنات النعيم) این در زمینه نعمتهای معنوی و اخروی است. سپس به اثر عمیق ایمان و تقوا حتی در زندگی مادی انسانها، اشاره کرده، می گوید اگر آنها تورات و انجیل را برپا دارند و آنرا به عنوان یک دستور العمل زندگی در برابر چشم خود قرار

دهند، و به طور کلی به همه آنچه از طرف پروردگارشان بر آنها نازل شده اعم از کتب آسمانی پیشین و قرآن بدون هیچگونه تبعیض و تعصب عمل کنند، از آسمان و زمین، نعمتهای الهی آنها را فرا خواهد گرفت. (ولو انهم اقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم).

شک نیست که منظور از برپا داشتن تورات و انجیل، آن قسمت از تورات و انجیل واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود، نه قسمتهای تحریف یافته که کم و بیش از روی قرائن شناخته میشد، و منظور از ما انزل الیهم من ربهم همه کتابهای آسمانی و دستورات الهی است، زیرا این جمله مطلق است، و در حقیقت اشاره به این است که نباید تعصبات قومی را با مسائل دینی و الهی آمیخت، کتابهای آسمانی عرب و یهود مطرح نیست، آنچه مطرح است دستورهای الهی است و به این بیان قرآن می خواهد تا آنجا که ممکن است از تعصب آنها بکاهد و راه را برای نفوذ در اعماق جانیشان هموار سازد، و لذا تمام ضمیرها در این آیه بخود آنها بازگشت می کند (الیهم، من ربهم، من فوقهم، من تحت ارجلهم) همه بخاطر این است که از مرکب لجاجت فرود آیند و تصور نکنند تسلیم در برابر قرآن به معنی تسلیم یهود در برابر عرب است، بلکه تنها تسلیم در برابر خدای بزرگشان است.

شک نیست که منظور از برپا داشتن مقررات تورات و انجیل، عمل به اصول آنها است، زیرا همانطور که بارها گفته ایم، اصول تعلیمات انبیاء در همه جا یکسان است و تفاوت در میان آنها تفاوت کامل و اکمل است و این منافات با آن ندارد که بعضی از احکام آئین قبل را، بوسیله بعضی از احکام آئین بعد نسخ کند.

خلاصه اینکه آیه فوق یکبار دیگر، این اصل اساسی را مورد تاکید قرار می دهد که پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست، بلکه بازتاب گستردهای در سرتاسر زندگی مادی انسانها نیز دارد، جمعیتها را قوی، و صفوف را فشرده، و

نیروها را متراکم، و نعمتها را پر برکت، و امکانات را وسیع، و زندگی را مرفه، و امن و امان می سازد.

نظری به ثروتهای عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات به صورت سلاحهای مرگبار و کشمکشهای بیدلیل و کوششهای ویرانگر، نابود می گردد، دلیل زنده این حقیقت است، امروز حجم ثروتهائی که در جهت تخریب دنیا - اگر درست بیندیشیم - به کار میرود، هر گاه بیشتر از ثروتهائی که در مسیرهای سازنده مصرف می شود نباشد از آن هم کمتر نیست.

امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاحهای جنگی و کشمکشهای استعماری کار میکند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل میدهد، و چقدر نوع بشر به این سرمایه ها و این مغزهائی که بیهوده از بین می رود، برای رفع نیازمندیهایش محتاج است، و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می شدند. ضمناً باید توجه داشت که منظور از جمله: من فوقهم و من تحت ارجلهم آن است که تمام نعمتهای آسمان و زمین، آنها را فرا خواهد گرفت، و این احتمال نیز هست که این جمله، کنایه ای بوده باشد از عمومیت نعمتها همانطور که در ادبیات عرب و غیر عرب، گاهی گفته می شود: فلانکس از فرق تا قدم غرق نعمت شد یعنی در تمام جنبه ها.

و نیز این آیه، پاسخی است به گفتاری که از یهود در آیات گذشته خواندیم که اگر می بینید نعمتهای الهی از شما قطع شده، به خاطر این نیست که بخل در ذات مقدس خداوند راه یافته و دست او بسته باشد، بلکه این اعمال شما است که در زندگی مادی و معنوی شما منعکس شده و هر دو را تیره ساخته است و تا شما باز نگردید، اینها نیز باز نگردند.

در پایان آیه، اشاره به اقلیت صالح این جمعیت کرده، می گوید: با اینکه بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند (که حسابشان با حساب دیگران

در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است). (منهم امة مقتصدة و كثير منهم ساء ما يعملون
(.

نظیر این تعبیر درباره اقلیت صالح اهل کتاب، در آیات 159 و 181 سوره اعراف و 75 آل
عمران نیز دیده می شود.